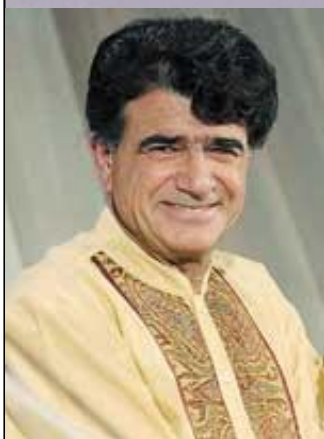


بسمه تعالی

فهرست جامع و متن

نغمه های استاد
محمد رضا شجریان



به انضمام

آخرین نغمه های
همایون شجریان

به همراه فهرست الفبایی
آوازه ها و تصانیف

آخرین تکمیل و ویرایش: بیستم دیماه ۱۳۸۷
نگارش: ۰۸۷

تهران - تابستان ۱۳۸۵

ارتباط و انتقال مطلب

ضمن تشکر از تمام دوستانی که با ارسال نظرات خود، در غنای بیشتر مجموعه حاضر یاری رساندند، بدینوسیله مجدداً از کلیه علاقه‌مندان و صاحب‌نظران دعوت می‌شود جهت اصلاح و بهبود کتابچه حاضر، پیشنهادهای خود را به آدرس صندوق پستی الکترونیک گردآورنده ارسال فرمایند.

همچنین، برای دریافت آخرین نسخه این نوشتار، می‌توانید هر از چندگاه به آدرس زیر سری بزنید:

<http://shajarianlyrics.mirmahdi.googlepages.com>

با تشکر

mirmahdi@gmail.com

مهمترین محتویات و قابلیت‌های این فایل عبارتند از:

۱. متن کامل اشعار خوانده شده و سروده شده + نام شعرا
۲. آهنگساز، دستگاه موسیقایی، سال اجرا، و سال انتشار هر آلبوم
۳. فهرست‌های الفبایی به تفکیک آوازها و تصانیف برای کلیه قطعات و آثار
۴. فهرست کلی قطعات اجراشده قدیمی در رادیو (برنامه گل‌های تازه، یک شاخه گل، برگ سبز، و گل‌های رنگارنگ)
۵. فعال بودن bookmarkها و لینک‌ها در فایل PDF
 - لینک به صفحات متن آلبومها از فهرست‌های آلبومها
 - لینک به فایل‌های صوتی (در صورت وجود) از فهرست‌های الفبایی و عناوین آثار



منابع

۱. آلبومهای منتشرشده از استاد شجریان توسط ناشران مختلف
۲. پایگاه اینترنتی شرکت دل‌آواز
۳. دیوان اشعار ادبا و شعرای پارسی
۴. پایگاههای اینترنتی و بلاگهای علاقه‌مندان به موسیقی

فهرست آثار این مجموعه

- | | |
|--|---|
| <p>۲۸ به یاد عارف (چاووش ۱) •</p> <p>۲۸ جان جان (چاووش ۹) •</p> <p>۲۹ گلبانگ ۱ (بت چین) •</p> <p>۲۹ گلبانگ ۲ (دولت عشق) •</p> <p>۳۰ کنسرت پاریس •</p> <p>۳۱ سپیده (چاووش ۶) •</p> <p>۳۱ دود عود •</p> <p>۳۲ در خیال •</p> <p>۳۳ رباعیات خیام •</p> <p>۳۴ دیلمان •</p> <p>۳۴ بهاربه •</p> <p>۳۵ ساز قصه گو •</p> <p>۳۵ جام تهی •</p> <p>۳۶ بهار دلکش •</p> <p>۳۷ بت چین •</p> <p>۳۸ قاصدک •</p> <p>۳۹ خزان •</p> <p>۴۰ چاووش •</p> <p>۴۱ سایر •</p> <p>..... ا. نسیم وصل •</p> <p>..... ب. ناشکیبا •</p> <p>..... ت. شوق دوست •</p> <p>..... ث. نقش خیال •</p> <p>..... ج. با ستاره‌ها •</p> <p>..... ح. خورشید آرزو •</p> <p>..... خ. قیژک کولی •</p> <p>..... فهرست الفبایی آوازاها •</p> <p>..... فهرست الفبایی تصانیف •</p> | <p>۱ بیداد •</p> <p>۲ آستان جانان •</p> <p>۳ سر عشق •</p> <p>۴ نوا •</p> <p>۵ دستان •</p> <p>۶ سرو چمان •</p> <p>۷ پیام نسیم •</p> <p>۸ دل مجنون •</p> <p>۹ آسمان عشق •</p> <p>۱۰ دلشدگان •</p> <p>۱۱ خلوت گزیده •</p> <p>۱۲ یاد ایام •</p> <p>۱۳ چشمه نوش •</p> <p>۱۵ جان عشاق •</p> <p>۱۶ همایونمثنوی •</p> <p>۱۷ گنبد مینا •</p> <p>۱۸ عشق داند •</p> <p>۱۹ راز دل (پیغام اهل راز ۱) •</p> <p>۲۰ انتظار دل (پیغام اهل راز ۲) •</p> <p>۲۱ رسوای دل •</p> <p>۲۲ راست پنجگاه •</p> <p>۲۳ شب وصل •</p> <p>۲۴ معمای هستی •</p> <p>۲۵ چهره به چهره •</p> <p>۲۶ شب، سکوت، کویر •</p> <p>۲۷ آرام جان •</p> <p>۳۰ آهنگ وفا •</p> <p>۳۱ بوی باران •</p> <p>۳۲ پیوند مهر •</p> <p>۳۳ زمستان است •</p> <p>۳۴ بی تو به سر نمی شود •</p> <p>۳۵ فریاد •</p> <p>۳۶ ساز خاموش •</p> <p>۳۷ سرود مهر •</p> <p>۳۸ غوغای عشقبازان •</p> |
|--|---|

فهرست آثار قدیمی رادیویی

فهرست قطعات اجراشده در برنامه‌های گلهای تازه، یک شاخه گل، گلهای رنگارنگ، برگ سبز، و مژده صبا (متون اشعار در نسخه حاضر فایبل موجود نیستند)

<p>گلهای تازه ۱۳ (در پرده چنگ) - ماهور</p> <ul style="list-style-type: none">نوبهار است در آن کوش که خوشدل باشی	<p>گلهای تازه ۱۰۶ - دستگاه: ماهور</p> <ul style="list-style-type: none">سحرم دولت بیدار به بالین آمد	<p>گلهای تازه ۱۳ (در پرده چنگ) - ماهور</p> <ul style="list-style-type: none">نوبهار است در آن کوش که خوشدل باشی
<p>گلهای تازه ۲۳ - ابوعطا</p> <ul style="list-style-type: none">آواز: به سینه خروشد دلی که من دارمتصنیف: نمانده چرا در زمانه ما	<p>گلهای تازه ۱۰۷ (افتخار آفاق) - هودی و پهلوی در سه گاه</p> <ul style="list-style-type: none">آواز: من همان نایم که گر خوش بشنویتصنیف: افتخار همه آفاقی و منظور منی	<p>گلهای تازه ۲۵ (افسانه شیرین) - اصفهان</p> <ul style="list-style-type: none">شب چو در بستم و مست از می نایش کردم
<p>گلهای تازه ۳۱ (همت عالی) - ماهور</p> <ul style="list-style-type: none">بر سر آنم که گر ز دست برآید	<p>گلهای تازه ۱۲۱ - ماهور</p> <ul style="list-style-type: none">آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند	<p>گلهای تازه ۲۷ - همایون</p> <ul style="list-style-type: none">فتنه چشم تو چندان بی بیداد گرفت
<p>گلهای تازه ۳۷ - همایون</p> <ul style="list-style-type: none">گلهای تازه ۴۳ - بیات ترک<ul style="list-style-type: none">اگر تو فارغی از حال دوستان یارا	<p>گلهای تازه ۱۲۳ - همایون</p> <ul style="list-style-type: none">ترسم که اشک بر غم ما پرده در شود	<p>گلهای تازه ۴۸ (آفتاب نیمه شب) - چهارگاه</p> <ul style="list-style-type: none">مهل که روز وفاتم به خاک بسپارند (بیا و کشتی ما در شط شراب انداز)
<p>گلهای تازه ۴۴ - بیات ترک<ul style="list-style-type: none">اگر تو فارغی از حال دوستان یارا</p>	<p>گلهای تازه ۱۲۵ (گل باغ آشنایی) - همایون</p> <ul style="list-style-type: none">تصنیف: باغ نظر (آنکه هلاک من همی...)آواز: من خود ای ساقی از این شوق...	<p>گلهای تازه ۵۳ (در باغ سعدی)</p> <ul style="list-style-type: none">از در درآمدی و من از خود بدر شدم
<p>گلهای تازه ۴۸ (داغ شقایق) - بیات ترک</p> <ul style="list-style-type: none">ما بیغمان مست دل از دست داده ایم	<p>گلهای تازه ۱۲۸ - اصفهان</p> <ul style="list-style-type: none">آواز: عشق تو بلای دل درویش من استتصنیف: وا فریادا ز عشق وا فریادا	<p>گلهای تازه ۵۴ (شب زنده دار) - دشتی</p> <ul style="list-style-type: none">تا کی در انتظار گذاری به زاری ام
<p>گلهای تازه ۶۰ (تمنای دوست) - بیات اصفهان</p> <ul style="list-style-type: none">هر کس به تماشایی رفتند به صحرایی	<p>گلهای تازه ۱۳۳ (چهره به چهره) - شور</p> <ul style="list-style-type: none">آواز: نماند به حقیقت که در جهان به چه مانیتصنیف: چهره به چهره	<p>گلهای تازه ۵۸ (داغ شقایق) - بیات ترک</p> <ul style="list-style-type: none">ما بیغمان مست دل از دست داده ایم
<p>گلهای تازه ۶۵ (۱۵۲؟) (داغ شقایق) - ابوعطا</p> <ul style="list-style-type: none">یاد ایامی که در گلشن فغانی داشتم	<p>گلهای تازه ۱۳۸ - اصفهان</p> <ul style="list-style-type: none">آواز: دیده دریا کنم و صبر به صحرا کنمتصنیف: بسوزان	<p>گلهای تازه ۶۶ (بوی جوی مولیان) - ابوعطا</p> <ul style="list-style-type: none">سینه مالا مال درد است ای درینا مرهمی
<p>گلهای تازه ۷۱ - همایون</p> <ul style="list-style-type: none">تو هیچ عهد نبستی که عاقبت نشکستی	<p>گلهای تازه ۱۴۰ - چهارگاه</p> <ul style="list-style-type: none">آواز: رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمیدتصنیف: مده از کف	<p>گلهای تازه ۷۲ (مهتاب شبانگاه) - بیات ترک</p> <ul style="list-style-type: none">دارم سخنی با تو گفتن نتوانم
<p>گلهای تازه ۷۵ - افشاری</p> <ul style="list-style-type: none">همه خفتند و من دلشده را خواب نبرد	<p>گلهای تازه ۱۴۲ - ابوعطا</p> <ul style="list-style-type: none">گر تیغ برکشد که محبان همی زخم	<p>گلهای تازه ۷۷ (جام تهی) - ماهور</p> <ul style="list-style-type: none">پر کن پیاله را
<p>گلهای تازه ۸۵ - شور</p> <ul style="list-style-type: none">ساقی بیا که یار ز رخ پرده بر گرفت	<p>گلهای تازه ۱۴۴ - بیات ترک</p> <ul style="list-style-type: none">مژده ای دل که مسحانفسی می آید	<p>گلهای تازه ۸۷ - اصفهان</p> <ul style="list-style-type: none">گلین عیش می دمد، ساقی گلزار کو
<p>گلهای تازه ۹۲ - سه گاه</p> <ul style="list-style-type: none">حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست	<p>گلهای تازه ۱۴۷ (ناز لیلی) - سه گاه</p> <ul style="list-style-type: none">تصنیف: ناز لیلی (غمتم در نهانخانه دل نشیند)آواز: شکست عهد مودت نگار دلبندم	<p>گلهای تازه ۹۷ - سه گاه</p> <ul style="list-style-type: none">در آن نفس که بمرم در آرزوی تو باشم
<p>گلهای تازه ۹۷ - سه گاه</p> <ul style="list-style-type: none">در آن نفس که بمرم در آرزوی تو باشم	<p>گلهای تازه ۱۵۱ - شوشتری</p> <ul style="list-style-type: none">چه خلاف سر زد از ما که در سرای بستنی	<p>گلهای تازه ۱۰۰ - همایون</p> <ul style="list-style-type: none">مژده وصل تو کو کر سر جان برخیزم
<p>گلهای تازه ۱۰۲ - دشتی</p> <ul style="list-style-type: none">آواز: تو را نادیدن ما غم نباشدتصنیف: چشم نرگس (خواهم که بر زلفت...)	<p>گلهای تازه ۱۵۳ - سه گاه</p> <ul style="list-style-type: none">بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید	<p>گلهای تازه ۱۰۴ - ابوعطا</p> <ul style="list-style-type: none">طقیل هستی عشقتند آدمی و پری
<p>گلهای تازه ۱۰۶ - سه گاه</p> <ul style="list-style-type: none">حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست	<p>گلهای تازه ۱۵۴ - افشاری</p> <ul style="list-style-type: none">وا فریادا ز عشق وا فریادا	
<p>گلهای تازه ۹۷ - سه گاه</p> <ul style="list-style-type: none">در آن نفس که بمرم در آرزوی تو باشم	<p>گلهای تازه ۱۵۶ - افشاری</p> <ul style="list-style-type: none">آواز: جان بی جمال جانان، میل جهان ننداردتصنیف: باد خزان	
<p>گلهای تازه ۱۰۰ - همایون</p> <ul style="list-style-type: none">مژده وصل تو کو کر سر جان برخیزم	<p>گلهای تازه ۱۵۸ (نای شکسته) - شور</p> <ul style="list-style-type: none">تصنیف: به یاد داری ماه منآواز: یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بودتصنیف: نازار دلی را که تو جانش باشی	
<p>گلهای تازه ۱۰۲ - دشتی</p> <ul style="list-style-type: none">آواز: تو را نادیدن ما غم نباشدتصنیف: چشم نرگس (خواهم که بر زلفت...)	<p>گلهای تازه ۱۶۰ (خسرو خوبان) - ماهور (گوشه راک)</p> <ul style="list-style-type: none">آواز: مرا دو چشم به راه و دو گوش بر پیغامتصنیف: خسرو خوبان	
<p>گلهای تازه ۱۰۴ - ابوعطا</p> <ul style="list-style-type: none">طقیل هستی عشقتند آدمی و پری	<p>گلهای تازه ۱۶۲ - ابوعطا</p> <ul style="list-style-type: none">آواز: خوشتر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیستتصنیف: بهار دلکش	
	<p>گلهای تازه ۱۶۶ - شور</p> <ul style="list-style-type: none">آواز: آسوده خاطرم که تو در خاطر منی	

۱. **بیداد** | آهنگساز: پرویز مشکاتیان - دستگاه: همایون - اجرا: ۱۳۶۱ - انتشار: ۱۳۶۵ ۱۳۶۵
- ♦ آواز: یاران را چه شد
 - ♦ آواز: دل رمیده
 - ♦ تصنیف: یاد باد
 - ♦ تصنیف: باغ نظر
 - ♦ آواز: عاشق مسکین (باغبان گر پنج‌روزی...)
۲. **آستان جانان** | آهنگساز: پرویز مشکاتیان - دستگاه: شور (بیات ترک، بیات کرد، دشتستانی) - اجرا: ۱۳۶۱ - انتشار: ۱۳۶۵ ۱۳۶۵
- ♦ آواز: خاطر حزین (کی شعر تر انگیزد)
 - ♦ آواز: استغنائی عشق (سینه مالامال درد است...)
 - ♦ آواز: سری دیرم که سامانش نمی‌بو
 - ♦ آواز: دلا از دست تنهایی به جونم
 - ♦ تصنیف: آستان جانان
 - ♦ تصنیف: شیدایی
۳. **سر عشق** | آهنگساز: پرویز مشکاتیان - دستگاه: ماهر - اجرا: ۱۳۶۱ - انتشار: ۱۳۶۵ ۱۳۶۵
- ♦ آواز: سر عشق (هزار جهد بکردم...)
 - ♦ آواز: بی‌قرار
 - ♦ آواز: بود درد مو و درمونم از دوست
 - ♦ آواز: تصنیف: عشق تو
 - ♦ تصنیف: راز پنهان (دل می‌رود ز دستم...)
۴. **نوا** | آهنگساز: پرویز مشکاتیان - دستگاه: نوا و مرکب‌خوانی (بیات ترک، سه‌گاه) - اجرا: ۱۳۶۱ - انتشار: ۱۳۶۵ ۱۳۶۵
- ♦ آواز: اهل عشق (بگذار تا مقابل روی تو بگذریم)
 - ♦ آواز: الهی آتش عشقم به جان زن
 - ♦ آواز: حکایت دوست (ما گدایان خیل سلطانیم)
 - ♦ آواز: تصنیف: جان و جهان! (دوش کجا بوده‌ای)
 - ♦ آواز: جور یار (غم زمانه خورم یا فراق یار کشم)
۵. **دستان** | آهنگساز: پرویز مشکاتیان - دستگاه: چهارگاه - اجرا: ۱۳۶۶ - انتشار: ۱۳۶۷ ۱۳۶۷
- ♦ آواز: اسیر نظر (از در آمدی و...)
 - ♦ آواز: می‌برزند زمشرق شمع فلک زبانه
 - ♦ آواز: دریای عشق (دوش دور از رویت ای جان...)
 - ♦ تصنیف: صبح است ساقیا
۶. **سرو چمان** | آهنگساز: داریوش پیرنیاکان (+ محمدرضا شجریان) - دستگاه: ماهر - اجرا: ۱۳۶۹ - انتشار: ۱۳۷۰ ۱۳۷۰
- ♦ آواز: دوستان یکدل (نه طریق دوستان است و...)
 - ♦ تصنیف: بی‌هم‌زمان (به سکوت سرد زمان)
 - ♦ تصنیف: سرو چمان
 - ♦ تصنیف: مرغ سحر
 - ♦ تصنیف: خاطر حزین
۷. **پیام نسیم** | آهنگساز: داریوش پیرنیاکان (+ محمدرضا شجریان) - دستگاه: ابوعطا - اجرا: ۱۳۶۹ - انتشار: ۱۳۷۰ ۱۳۷۰
- ♦ آواز: مژده دلدار (ای صبا نکهتی از...)
 - ♦ آواز: درد شوق (دل از من برد و...)
 - ♦ تصنیف: پیام نسیم
 - ♦ تصنیف: عشق نهان (دل بردی از من...)
 - ♦ آواز: سودای عاشقی (دلبر برفت و...)
 - ♦ آواز: تصنیف: سرو خجل (ای که به پیش قامت...)
 - ♦ آواز: خوش آن ساعت که دیدار ته وینم
۸. **دل مجنون** | آهنگساز: داریوش پیرنیاکان (+ محمدرضا شجریان) - دستگاه: شور (بیات ترک، افشاری) - اجرا: ۱۳۶۹ - انتشار: ۱۳۷۰ ۱۳۷۰
- ♦ آواز: بیک دوست
 - ♦ تصنیف: دل مجنون (در دل و جان خانه کردی عاقبت)
 - ♦ تصنیف: جفای صنم
 - ♦ آواز: آواز: حکایت نی
 - ♦ آواز: بخت خواب (نفس بر آمد و کام از تو بر نمی‌آید)
 - ♦ تصنیف: یعنی چه
۹. **آسمان عشق** | آهنگساز: داریوش پیرنیاکان (+ سعید فرچوری و محمدرضا شجریان) - دستگاه: سه‌گاه - اجرا: ۱۳۷۰ - انتشار: ۱۳۷۱ ۱۳۷۱
- ♦ آواز: وصف عشق (جانا حدیث حسنت...)
 - ♦ آواز: عاشق رسوا (زهی در کوی عشقت مسکن دل)
 - ♦ تصنیف: می‌دانم (به گرد دل همی گردی...)
 - ♦ تصنیف: آسمان عشق (چنان مستم...)
 - ♦ آواز: درد فراق (جانا ز فراق تو...)
۱۰. **دلشدگان** | آهنگساز: حسین علیزاده - دستگاه: مختلف - اجرا: ۱۳۷۰ - انتشار: ۱۳۷۱ ۱۳۷۱
- ♦ آواز: گلچهره
 - ♦ آواز: پاسبان دل
 - ♦ تصنیف: پیمانۀ عشق (زده‌ام باده نابی که مپرس)
 - ♦ تصنیف: امید عشق (به کجاها برد این امید ما را)
 - ♦ تصنیف: دلشدگان
 - ♦ آواز: کمان ابرو
۱۱. **خلوت‌گزیده** | آهنگساز: فرامرز پایور، پرویز مشکاتیان - دستگاه: شور - اجرا: ۱۳۵۸ ۱۳۵۸
- ♦ تصنیف: بخت خفته (مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو)
 - ♦ تصنیف: ای امان
 - ♦ آواز: خلوت‌گزیده
۱۲. **یاد ایام** | آهنگساز: داریوش پیرنیاکان (+ محمدرضا شجریان) - دستگاه: شور - اجرا: ۱۳۷۱ - انتشار: ۱۳۷۴ ۱۳۷۴
- ♦ آواز: جان عشاق (دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود)
 - ♦ آواز: چشم بیمار
 - ♦ تصنیف: سلسله موی دوست
 - ♦ تصنیف: یاد ایام
 - ♦ تصنیف: زلف سیاه

۱۳. چشمه نوش | آهنگساز: محمدرضا لطفی - دستگاه: راست پنجگاه و مرکب خوانی (دشتستانی، نوا، بیات اصفهان) - اجرا: ۱۳۷۴ - انتشار: ۱۳۷۴ .. ۱۱
- ♦ آواز: چشمه نوش (روشن از پرتوی رویت نظری نیست که نیست)
 - ♦ آواز: دلی دیرم که بیهودش نمی‌بو
 - ♦ تصنیف: میخانه
 - ♦ تصنیف: داغ دل (ما سرخوشان مست...)
۱۵. جان عشاق | آهنگساز: پرویز مشکاتیان (+ جواد معروفی و داریوش پیرنیاکان) - دستگاه: بیات اصفهان، شور - اجرا: ۱۳۶۴ - انتشار: ۱۳۷۴ .. ۱۱
- ♦ آواز: همای سعادت
 - ♦ آواز: نگارینا دل و جانم ته داری
 - ♦ آواز: آتش نهفته (حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت)
 - ♦ تصنیف: چندان که گفتم غم با طیبیان
 - ♦ تصنیف: جان عشاق
۱۶. همایون مثنوی | آهنگساز: منصور صارمی - همایون و مرکب خوانی - اجرا: ۱۳۶۲ - انتشار: ۱۳۷۴ .. ۱۲
- ♦ آواز: سودای خیال (بود آیا که خرامان ز درم بازآیی)
 - ♦ آواز: دل آرزومند (بیا که بی تو به جان آمدم ز تنهایی)
 - ♦ آواز: دلدارم تو باشی
 - ♦ آواز: نظر مستانه
 - ♦ آواز: دلی دارم چه دل محنت‌سرای
۱۷. گنبد مینا | آهنگساز: پرویز مشکاتیان (+ فرامرز پایور و داریوش پیرنیاکان) - دستگاه: دشتی، سه‌گاه، ماهور، چهارگاه - اجرا: ۱۳۶۴ - انتشار: ۱۳۷۴ .. ۱۳
- ♦ آواز: غم عشق (دیدی ای دل که غم عشق...)
 - ♦ تصنیف: گنبد مینا (دیده دریا کنم و...)
 - ♦ تصنیف: ساز قصه‌گو (تا دور چشم مست او...)
 - ♦ آواز: پیام نسیم (ز کوی یار می‌آید نسیم...)
۱۸. عشق داند | آهنگساز: محمدرضا لطفی - دستگاه: ابوعطا - اجرا: ۱۳۵۹ - انتشار: ۱۳۷۶ .. ۱۳
- ♦ آواز: عشق داند (در نظریازی ما بی‌خبران حیرانند)
 - ♦ آواز: به کشت خاطر من غم نروید
 - ♦ تصنیف: بهار دلکش
۱۹. راز دل | آهنگساز: فرامرز پایور - دستگاه: دشتی - اجرا: ۱۳۵۸ - انتشار: ۱۳۵۹ .. ۱۴
- ♦ آواز: چشم انتظار (نه لب گشایم از گل نه دل کشد به نبید)
 - ♦ تصنیف: راز دل (گریه را به مستی بهانه کردم)
 - ♦ آواز: بهار غم‌انگیز
 - ♦ تصنیف: از خون جوانان
۲۰. انتظار دل | آهنگساز: فرامرز پایور - دستگاه: افشاری، شور (+ سه‌گاه) - اجرا: ۱۳۵۸ - انتشار: ۱۳۵۹ .. ۱۴
- ♦ تصنیف: ملکا
 - ♦ آواز: جلوه معشوق (بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت)
 - ♦ تصنیف: انتظار دل
 - ♦ آواز: حکایت دل (آنانکه خاک را به نظر کیمیا کنند)
۲۱. رسوای دل | آهنگساز: داریوش پیرنیاکان (+ مرتضی محجوبی و علی‌اکبر شیدا) - دستگاه: سه‌گاه - اجرا: ۱۳۷۵ - انتشار: ۱۳۷۶ .. ۱۵
- ♦ آواز: شب فراق (جزای آن که نگفتم...)
 - ♦ تصنیف: رسوای دل (من از روز ازل دیوانه بودم)
 - ♦ آواز: بی پا و سر (بجز غم خوردن عشقت...)
 - ♦ تصنیف: تار زلف
 - ♦ تصنیف: غم دل (از غم عشق تو ای صنم...)
 - ♦ تصنیف: تو دوری از برم، دل برم نیست
 - ♦ تصنیف: دل شیدا
۲۲. راست پنجگاه | آهنگساز: محمدرضا لطفی - دستگاه: سه‌گاه - اجرا: ۱۳۵۵ - انتشار: ۱۳۷۷ .. ۱۶
- ♦ آواز: چاه زرخندان (در ازل پرتو حسنت...)
 - ♦ تصنیف: بت چین
 - ♦ آواز: یارب به خدائی خدائیت
 - ♦ آواز: صلاهی عشق (دلا یکدم رها کن آب و گل را)
 - ♦ تصنیف: چاه زرخندان
۲۳. شب وصل | آهنگساز: داریوش طلائی، سعید فرجه‌پوری - دستگاه: ماهور - اجرا: ۱۳۷۶ - انتشار: ۱۳۷۶ .. ۱۶
- ♦ آواز: حدیث آرزومندی
 - ♦ تصنیف: شب وصل
 - ♦ آواز: منتهای عشق (هر لحظه در برم دل...)
 - ♦ تصنیف: شمع شب تار (شنیدم ماهی...)
 - ♦ تصنیف: ز دست محبوب
۲۴. معمای هستی | آهنگساز: محمدرضا لطفی (+ حسین کسائی) - دستگاه: شور - اجرا: ۱۳۷۶ - انتشار: ۱۳۷۶ .. ۱۷
- ♦ آواز: غم عشق (مرا می‌بینی و هر دم زیادت می‌کنی دردم)
 - ♦ تصنیف: پرند شوشتری
 - ♦ آواز: معمای هستی (زاهد ظاهرپرست...)
 - ♦ تصنیف: نگار من (هرچه کنی بکن، مکن...)
 - ♦ آواز: چشم یاری
 - ♦ تصنیف: به تیغم گر زنی دست نگیرم
 - ♦ تصنیف: دل تنگ من
۲۵. چهره به چهره | آهنگساز: محمدرضا لطفی - دستگاه: نوا - اجرا: ۱۳۵۶ - انتشار: ۱۳۷۷ .. ۱۸
- ♦ آواز: آتش نهفته (حسنت به اتفاق ملاحظت...)
 - ♦ تصنیف: چهره به چهره
 - ♦ تصنیف: ما را همه شب نمی‌برد خواب

۲۶. **شب سکوت کویر** | آهنگساز: کیهان کلهر - موسیقی محلی خراسان - اجرا: ۱۳۷۶ - انتشار: ۱۳۷۷ ۱۸
- ♦ آواز: تو که نازنده بالا دلربایی
 - ♦ آواز: دل بریان (لعل تو داغی نهاد...)
 - ♦ آواز و تصنیف: بارون
 - ♦ تصنیف: ای عاشقان
۲۷. **آرام جان** | آهنگساز: داریوش پیرنیاکان - دستگاه: افشاری - اجرا: ۱۳۷۷ - انتشار: ۱۳۷۸ ۱۹
- ♦ تصنیف: آرام جان
 - ♦ آواز: غم‌سپار (خبرت خراب‌تر کرد، جراحت جدایی)
 - ♦ آواز: غم‌سپار (خبرت خراب‌تر کرد، جراحت جدایی)
 - ♦ آواز: غم‌سپار (خبرت خراب‌تر کرد، جراحت جدایی)
 - ♦ تصنیف: آفت عقل و دین (نه قدرت که با وی نشینم)
 - ♦ تصنیف: انتظار دل
۳۰. **آهنگ وفا** | دستگاه: ماهور - اجرا: ۱۳۷۸ ۲۰
- ♦ تصنیف: شب وصل
 - ♦ آواز: بادیه سودا (هشیار کسی باید...)
 - ♦ آواز: ملامت‌گوی عاشق (گرم باز آمدی محبوب...)
 - ♦ تصنیف: ز دست محبوب
 - ♦ آواز: نقش خال (خوشا دلی که مدام...)
 - ♦ تصنیف: آهنگ وفا
 - ♦ تصنیف: ز من نگارم
۳۱. **بوی باران** | آهنگساز: حسین یوسف‌زمانی - دستگاه: چهارگاه، افشاری - اجرا: ۱۳۷۸ ۲۱
- ♦ آواز: زنده عشق (بگذار که بر شاخه این صبح دلاویز)
 - ♦ آواز: وصل و هجران (ای خدا این وصل را هجران مکن)
 - ♦ تصنیف: بوی باران
 - ♦ آواز: ترک مبتلا (مرا رها کن)
 - ♦ تصنیف: نی‌زن
۳۲. **پیوند مهر** | دستگاه: شور، ابوعطا - اجرا: ۱۳۶۳ ۲۲
- ♦ آواز: پیوند مهر (خفته خبر ندارد، سر بر کنار جانان)
 - ♦ آواز: تمنای دوست (هرکس به تماشایی رفتند به صحرائی)
 - ♦ تصنیف: ای ساریان
 - ♦ تصنیف: وداع یاران
۳۳. **زمستان است** | آهنگساز: حسین علیزاده (+ کیهان کلهر) - در مقام داد و بیداد - اجرا: ۱۳۷۹ ۲۲
- ♦ آواز: سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت، سرها در گریبان است
۳۴. **بی تو به‌سر نمی‌شود** | آهنگساز: حسین علیزاده (+ کیهان کلهر) - دستگاه: نوا، بیات کرد - اجرا: ۱۳۸۰ - انتشار: ۱۳۸۱ ۲۳
- ♦ آواز و تصنیف: بی تو به‌سر نمی‌شود
 - ♦ آواز: چندان که گفتم غم با طیبیان
 - ♦ تصنیف: مطرب دل (با من صنما...)
 - ♦ آواز: ره میخانه
 - ♦ تصنیف: دل دیوانه
 - ♦ آواز: خورشید عالم (چون تو جانان منی...)
۳۵. **فریاد** | آهنگساز: حسین علیزاده (+ کیهان کلهر، محمدرضا شجریان) - دستگاه: راست‌پنجگاه، مرکب‌خوانی (دشتی، شور، همایون) - اجرا: ۱۳۸۱ - انتشار: ۱۳۸۲ ۲۴
- ♦ آواز و تصنیف: مریض عشق (هرکه سودای تو دارد...)
 - ♦ آواز: چهره به چهره
 - ♦ تصنیف: سمن‌بویان
 - ♦ آواز: بیا که رونق این کارخانه کم نشود
 - ♦ آواز: دل ناصبور (تو را سری است که با ما فرو نمی‌آید)
 - ♦ تصنیف: فریاد
 - ♦ آواز: سوز دل
 - ♦ تصنیف: یار دلنواز
 - ♦ آواز: خفقان
 - ♦ تصنیف: بوسه‌های باران
۳۶. **ساز خاموش** | آهنگساز: حسین علیزاده (+ کیهان کلهر) - دستگاه: آواز دشتی - اجرا: ۱۳۸۴ ۲۵
- ♦ آواز: درمانده
 - ♦ آواز: به سر شوق سر کوی تو دیرم
 - ♦ آواز: درد شوق (دل از من برد و روی از من نهان کرد)
 - ♦ آواز: خسرو شیرین
 - ♦ تصنیف: ترک مبتلا (مرا رها کن)
 - ♦ تصنیف: ساز خاموش
۳۷. **سرود مهر** | آهنگساز: حسین علیزاده (+ کیهان کلهر) - دستگاه: آواز بیات ترک و افشاری - اجرا: ۱۳۸۴ ۲۶
- ♦ تصنیف: عباران
 - ♦ آواز: عشق‌باز (دلیم تا عشق‌باز آمد در او جز غم نمی‌بینم)
 - ♦ آواز: غم‌پرست (در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع)
 - ♦ تصنیف: ای سلسله‌مو
 - ♦ آواز: زنده به عشق
 - ♦ تصنیف: نیایش
۳۸. **غوغای عشقبازان** | آهنگساز: مجید درخشانی (+سعید فرجپوری) - دستگاه: شور، افشاری - اجرا: ۱۳۸۶ ۲۷
- ♦ آواز: دل شکن (من چرا دل به تو دادم...)
 - ♦ آواز: غوغای عشقبازان
 - ♦ آواز: غوغای عشقبازان
 - ♦ آواز: دل شکن (من چرا دل به تو دادم...)
 - ♦ تصنیف: عشق حقیقی (چشم رضا و مرحمت...)
 - ♦ آواز: غوغای عشقبازان
 - ♦ تصنیف: در فراق (بسم از هوا گرفتن...)
 - ♦ آواز: شوریده عشق
 - ♦ آواز: عشق باقی (من اندر خود نمی‌یابم که روی از دوست برتام)
 - ♦ تصنیف: باده عشق (شکست عهد مودت...)

- **به یاد عارف (چاووش ۱) | آهنگساز: محمدرضا لطفی - دستگاه: آواز بیات ترک - اجرا: ۱۳۵۶** ۲۸
 ♦ آواز: چشم انتظار (نه لب گشایم از گل نه دل کشد به نبید)
 ♦ آواز: باز بانگی از نیستان می‌رسد
 ♦ تصنیف: به یاد عارف (بنشین به یاد من)
- **جان جان (چاووش ۹) | آهنگساز: محمدرضا لطفی - دستگاه: بیات ترک - اجرا: ۱۳۵۵** ۲۸
 ♦ آواز: ای در میان جانم و جان از تو بی‌خبر
 ♦ آواز: عزم آن دارم که امشب مست مست
 ♦ تصنیف: نامدگان و رفتگان، از دو کرانه زمان
- **گلبنگ ۱ (بت چین) | آهنگساز: فریدون شهبازیان - دستگاه: بیات اصفهان، ماهور - اجرا: ۱۳۵۶ - انتشار: ۱۳۵۷** ۲۹
 ♦ تصنیف: عشق تو
 ♦ آواز: اگر تو فارغی از حال دوستان، یارا
 ♦ تصنیف: نگارم
 ♦ آواز: سایه معشوق (پیش از اینت پیش از این...)
- **گلبنگ ۲ (دولت عشق) | آهنگساز: حسین یوسف‌زمانی - دستگاه: ماهور، دشتی - اجرا: ۱۳۵۶ - انتشار: ۱۳۵۷** ۲۹
 ♦ تصنیف: مبتلا (نسیمی کز بن آن کاکل آید)
 ♦ آواز: دلی دیرم چو مرغ پا شکسته
 ♦ تصنیف: دولت عشق (من بر دل ز نوک غمزه...)
 ♦ آواز: سحرگه رهروی در سرزمینی
- **کنسرت پاریس | آهنگساز: پرویز مشکاتیان - دستگاه: افشاری** ۳۰
 ♦ آواز: چو دست بر سر زلفش زخم به تاب رود
 ♦ تصنیف: الا یا ایهاالساقی أدر کأسا و ناولها
 ♦ آواز: طریق عشق پر آشوب و فتنه است ای دل
 ♦ تصنیف: دل مجنون (در دل و جان خانه کردی عاقبت)
 ♦ آواز: الا ای طوطی گویای اسرار
 ♦ آواز: گفتم غم تو دارم، گفتا غمت سرآید
- **سپیده (چاووش ۶) | آهنگساز: محمدرضا لطفی - دستگاه: ماهور - اجرا: ۱۳۵۸** ۳۱
 ♦ آواز: بشارت (زمانه قرعه نو می‌زند به نام شما)
 ♦ تصنیف: ایرانی، به سر کن خوان هستی
 ♦ آواز: دلا دیدی که خورشید از شب سرد
 ♦ تصنیف: ایران ای سرای امید
- **دود عود | آهنگساز: پرویز مشکاتیان - دستگاه: نوا - اجرا: ۱۳۶۶** ۳۱
 ♦ آواز: دریای عشق (عقل کجا پی برد شیوه سودای عشق)
 ♦ آواز: آتش عشق تو در جان خوشتر است
 ♦ آواز: در عشق تو عقل سرنگون گشت
 ♦ تصنیف: دود عود (ای یوسف خوشنام ما)
- **در خیال | آهنگساز: مجید درخشانی - دستگاه: سه‌گانه، بیات ترک - اجرا: ۱۳۷۴ - انتشار: ۱۳۷۵** ۳۲
 ♦ آواز: در خیال (خبرت خراب‌تر کرد جراحت جدایی)
 ♦ تصنیف: سر آن ندارد امشب که برآرد آفتابی
 ♦ آواز: برخیز تا یکسو نهیم این دلق ازرق فام را
 ♦ تصنیف: هوس خیال (آمده‌ام که سر نهم عشق تو را به سر برم)
- **رباعیات خیام | آهنگساز: فریدون شهبازیان - دستگاه: شور** ۳۳
- **دیلمان | آهنگساز: فرامرز پایور** ۳۴
 ♦ آواز: من همان نایم که گر خوش بشنوی
 ♦ آواز: باز آ و دل تنگ مرا مونس جان باش
 ♦ آواز: ندانمت به حقیقت که در جهان به که مانی
 ♦ آواز: درد شوق (دل از من برد و...)
- **بهاریه | آهنگساز: پرویز مشکاتیان - دستگاه: آواز ماهور و چهارگاه** ۳۴
 ♦ آواز: پیام نسیم (ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوری)
 ♦ آواز: سحر بیوی نسیمت به مژده جان سپرم
- **ساز قصه‌گو | آهنگساز: فرامرز پایور (+ داریوش پیرنیکان و محمدرضا شجریان) - دستگاه: سه‌گانه، شور - اجرا: ۱۳۵۹ - انتشار: ۱۳۷۵** ۳۵
 ♦ آواز: حکایت دل (انان که خاک را به نظر کیمیا کنند)
 ♦ تصنیف: ساز قصه‌گو
 ♦ آواز: حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت
 ♦ تصنیف: چندان که گفتم غم با طیبیان (شیدای گیتی)
- **جام تهی | آهنگساز: فریدون شهبازیان (+ حبیب... بدیعی، محمدرضا لطفی، فرامرز پایور، حسین علیزاده) - دستگاه: ماهور - اجرا: دهه ۴۰ - انتشار: ۱۳۸۴ .. ۳۵** ۳۵
 ♦ آواز: پر کن پیاله را
 ♦ تصنیف: کوچه‌سار شب (در این سرای بی کسی...)
- **بهار دلکش | آهنگساز: فرامرز پایور** ۳۶
 ♦ تصنیف: بهار دلکش
 ♦ تصنیف: گرلی (شبی مجنون به لیلی گفت...)
 ♦ تصنیف: شمع و پروانه (شبی یاد دارم که چشم نخفت)
 ♦ تصنیف: افتخار آفاق + بار غم
 ♦ تصنیف: گل باغ آشنایی (ز دو دیده خون فشانم)
 ♦ آواز: چه شود به چهره زرد من
 ♦ تصنیف + آواز: شب نیشابور (آمد سحری ندا ز میخانه ما)

• **بت چین** | آهنگساز: فرامرز پایور ۳۷

- ♦ تصنیف: باغ نظر
- ♦ تصنیف: نمود ز رخت قسمت ما غیر نگاهی
- ♦ تصنیف: ای خسرو خوبان نظری سوی گدا کن
- ♦ تصنیف: رفتم در میخانه، خوردم دو سه پیمانه
- ♦ تصنیف: صبحدم ز مشرق طلوعی در جهان کن
- ♦ تصنیف: بت چین
- ♦ تصنیف: دل شیدا (تو دوری از برم دل در برم نیست)
- ♦ تصنیف: به یاد عارف (بنشین به یادم شی)
- ♦ تصنیف: ناز لیلی (غمتم در نهانخانه دل نشیند)
- ♦ تصنیف: داروگ (خشک آمد کشتگاه من)

• **قاصدک** | آهنگساز: پرویز مشکاتیان - دستگاه: راست پنجهگاه، ماهور، دشتی - اجرا: ۱۳۷۳ ۳۸

- ♦ آواز: شب فراق (جزای آن که نگفتم شکر روز وصال)
- ♦ آواز: صورت نبندد ای صنم بی زلف تو آرام دل
- ♦ آواز: ترک مبتلا (مرا رها کن)
- ♦ تصنیف: قاصدک
- ♦ آواز: عشق در دل ماند و یار از دست رفت
- ♦ آواز: بمیرم تا تو چشم تر نبینی
- ♦ تصنیف: شب (هست شب یک شب دم کرده و خاک...)

• **خزان** | آهنگساز: فرامرز پایور ۳۹

- ♦ تصنیف: هزارستان چمن
- ♦ تصنیف: به یاد داری ماه من
- ♦ تصنیف: باد صبا بر گل گذر کن
- ♦ تصنیف: خسته‌پر (به تو مشغول بود خاطر ارباب نظر)
- ♦ تصنیف: ترک آشیانه (ای کبوتر از آشیان کرانه کردی)
- ♦ تصنیف: خزان
- ♦ تصنیف: اشک مهتاب (به من گفتمی که دل دریا کن ای دوست)
- ♦ تصنیف: چشم نرگ (خواهم که بر زلفت هر دم زخم شانه)

• **چاووش** ۴۰

- ♦ تصنیف: شب‌نورد (شب است و چهره میهن سیاهه)
- ♦ تصنیف: رزم مشترک (همراه شو عزیز)
- ♦ تصنیف: تنیده یاد تو
- ♦ تصنیف: میهن (ایران خورشیدی تابان دارد)

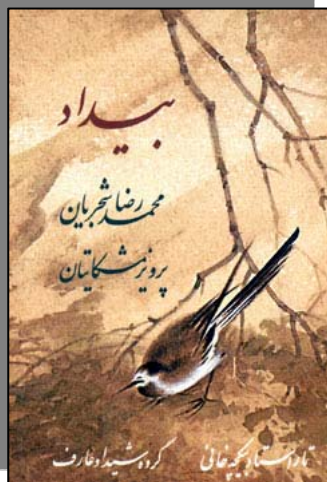
• **سایر** ۴۱

- ♦ تصنیف: عشق گریزان (ای عشق من کو عهد و پیمانتم)
- ♦ تصنیف: موج (نفس می‌زند موج)
- ♦ تصنیف: عشق پیری (بره گه کار مو و تو دره بالا می‌گیره)
- ♦ تصنیف: یار وفادار (اگر که دور از تو شوم)
- ♦ تصنیف: جوانی (ای غم بگو با جوانم چه کردی)
- ♦ تصنیف: عبور سالها (دل به غم سپردم)
- ♦ آواز: صیام + ربنا
- ♦ تصنیف: مرغ خوشخوان

- ا. نسیم وصل | آهنگساز: محمدجواد ضرابیان - دستگاه: همایون - انتشار: ۱۳۸۲..... ۴۳
- ♦ تصنیف: نبسته‌ام به کس دل، نبسته کس به من دل
 - ♦ آواز: مگر نسیم سحر بوی زلف یار من است
 - ♦ تصنیف: شد ز غمت خانه سودا دلم
 - ♦ تصنیف: ای عاشقان، ای عاشقان، من از کجا عشق از کجا
 - ♦ تصنیف: بس که جفا ز خار و گل دید دل رمیده‌ام
 - ♦ تصنیف: مرا عمری به دنبالت کشاندی
 - ♦ تصنیف: دلا شبها نمی‌نالی به زاری
 - ♦ تصنیف: نسیم وصل به افسردگان چه خواهد کرد
- ب. ناشکیبا | آهنگساز: اردشیر کامکار - دستگاه: شور دشتی - انتشار: ۱۳۸۳..... ۴۴
- ♦ تصنیف: چه دانستم که این سودا مرا زین‌سان کند معنون
 - ♦ آواز: ز حد بگذشت مشتاقی و صبرم در غمت یارا
 - ♦ تصنیف: گل در بر و می بر کف و معشوق به کام است
 - ♦ آواز: تو را من زهر شیرین خوانم ای عشق
 - ♦ آواز: تا تو به خاطر منی کس مگذشت بر دلم
 - ♦ تصنیف: ای با من و پنهان شده، از دل سلامت می‌کنم
- ت. شوق دوست | آهنگساز: محمدجواد ضرابیان - دستگاه: سه‌گاه - انتشار: ۱۳۸۳..... ۴۵
- ♦ آواز: شوق دوست (اگر مراد تو ای دوست نامرادی ماست)
 - ♦ تصنیف: دلشده (ای پناه بی‌پناهان)
 - ♦ تصنیف: بخت سرکش (عیشم مدام است از لعل دلخواه)
 - ♦ آواز: شوق دوست (جمال در نظر و شوق همچنان باقی است)
 - ♦ تصنیف: مست نگاه (لب خندان تو)
 - ♦ آواز: دریای دل (همچو نی می‌نالم از سودای دل)
 - ♦ تصنیف: بت عاشقان (نازنین ای سمن)
- ث. نقش خیال | آهنگساز: علی قمصری - دستگاه: نوا - انتشار: ۱۳۸۴..... ۴۶
- ♦ تصنیف: وه که جدا نمی‌شود نقش تو از خیال من
 - ♦ تصنیف: توبه‌شکن (از این تنگین قفس جانا پریدی)
 - ♦ تصنیف: دوی دل (دلی کز تو سوزد چه باشد دوایش)
 - ♦ تصنیف: سواران (تیز دوم تیز دوم تا به سواران برسم)
 - ♦ آواز: گناه عشق (بیا بیا که مرا با تو ماجرای هست)
- ج. با ستاره‌ها | آهنگساز: محمدجواد ضرابیان - دستگاه: مختلف - انتشار: ۱۳۸۵..... ۴۷
- ♦ تصنیف: غمگسار (چه غریب مادی ای دل)
 - ♦ تصنیف: غریبانه (بگردید بگردید، در این خانه بگردید)
 - ♦ تصنیف: فریاد غم (ای سینه امشب از غمش، فریاد کن)
 - ♦ تصنیف: سنگدل (سنگدلا چرا دگر، جور و جفا نمی‌کنی)
 - ♦ تصنیف: تو کیستی که من اینگونه بی‌تو بی‌تابم
 - ♦ تصنیف: با ستاره‌ها (شب که می‌رسد از کناره‌ها)
 - ♦ تصنیف: دشت بیحاصل
 - ♦ تصنیف: افسونگر (تو که بالا بلند و نازنینی)
- ح. خورشید آرزو | آهنگساز: سعید فرجیوری - دستگاه: بیات اصفهان - انتشار: ۱۳۸۷..... ۴۸
- ♦ آواز: خورشید آرزو (بگذار سر به سینه من)
 - ♦ تصنیف: چین زلف (ای صبا گر بگذری)
 - ♦ آواز: عشق پاک (ای شب به پاس صحبت دیرین)
 - ♦ تصنیف: اسرار عشق (با مدعی مگویید)
 - ♦ آواز: دلشده (خوشا دردی که درمانش تو باشی)
 - ♦ تصنیف: وطن
 - ♦ تصنیف: مرغ سحر
- خ. قیژک کولی | آهنگساز: حمید متبسم - دستگاه: دشتی - انتشار: ۱۳۸۷..... ۴۹
- ♦ تصنیف: عاشقانه (در تارهای عشق تو پیچیده‌ام عزیز)
 - ♦ آواز: بوی عشق
 - ♦ تصنیف: قیژک کولی
 - ♦ آواز: کمند زلف
 - ♦ تصنیف: زاهی عشق

۱. بیداد

ساز: مقدمه (یک الف و یک ب)



آواز: یاران را چه شد (دو + چهار) - کلام: حافظ (ترتیب متفاوت)

یاری اندر کس نمی‌بینیم یاران را چه شد
 آب حیوان تیره‌گون شد خضر فرخ پی کجاست
 کس نمی‌گوید که یاری داشت حق دوستی
 لعلی از کان مروت بر نیامد سالها است
 شهر یاران بود و خاک مهربانان این دیار
 صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی بر نخاست
 گوی توفیق و کرامت در میان افکنده‌اند
 زهره سازی خوش نمی‌سازد مگر عودش بسوخت
 حافظ اسرار الهی کس نمی‌داند خموش
 دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد
 خون چکید از شاخ گل ابر بهاران را چه شد
 حق شناسان را چه حال افتاد یاران را چه شد
 تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد
 مهربانی کی سر آمد شهر یاران را چه شد
 عندلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد
 کس به میدان در نمی‌آید سواران را چه شد
 کس ندارد ذوق مستی میگساران را چه شد
 از که می‌پرسی که دور روزگاران را چه شد

ساز: قطعه سوز و گداز (سه)

تصنیف: یاد باد (پنج) - کلام: حافظ

روز وصل دوستداران یاد باد
 کام از تلخی غم چون زهر گشت
 گرچه یاران فارغند از یاد من
 یاد باد آن روزگاران یاد باد
 بانگ نوش شادخواران یاد باد
 از من ایشان را هزاران یاد باد
 کوکوش آن حق‌گذاران یاد باد
 زنده‌رود باغ کاران یاد باد
 ای دریغا رازداران یاد باد
 مبتلا گشتم در این بند و بلا
 گرچه صد رود است از چشمم روان
 راز حافظ بعد از این ناگفته ماند

ساز: پیش‌درآمد همایون (شش)

ساز: چهارمضرب همایون (هفت)



آواز: عاشق مسکین (هشت + ده + دوازده) - کلام: حافظ

باغبان گر پنج‌روزی صحبت گل بایدش
 ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال
 رند عالم سوز را یا مصلحت بینی چه کار
 تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافری است
 با چنین زلف و رخس باذا نظر بازی حرام
 نازها زان نرگس مستانه‌اش باید کشید
 ساقیا در گردش ساغر تمل تا به چند
 کیست حافظ تا ننوشد باده بی‌آواز رود
 بر جفای خار هجران صبر بلیل بایدش
 مرغ زیرک چون به دام افتد تحمل بایدش
 کار ملک است آنچه تدبیر و تأمل بایدش
 راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش
 هر که روی یاسمین و جعد سنبل بایدش
 این دل شوریده تا آن جعد و کاکل بایدش
 دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدش
 عاشق مسکین چرا چندین تحمل بایدش

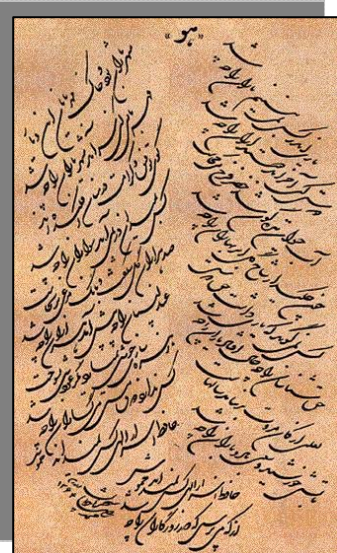
ساز: چهارمضرب بیداد (نه)

آواز: دل رمیده (سیزده) - کلام: حافظ

دلم رمیده شد و غافل من درویش
 چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم
 خیال، حوصله بحر می‌بزد هیهات
 بنازم آن مژه شوخ عافیت‌کش را
 ز آستین طیبیان هزار خون بچکد
 به کوی میکده گریان و سرفکنده روم
 نه عمر خضر بماند نه ملک اسکندر
 بدان کمر نرسد دست هر گدا حافظ
 گرم به تجربه دستی نهند بر دل ریش
 چرا که شرم همی آیدم ز حاصل خویش
 نزاع بر سر دنیای دون مکن درویش
 خزانهای به کف آور زگنج قارون بیش

تصنیف: باغ نظر (چهارده) - کلام: سعدی

آنکه هلاک من همی خواهد و من سلامت
 باغ تفرج است و بس، میوه نمی‌دهد به کس
 داروی دل نمی‌کنم آنکه مریض عشق شد
 هر که فدا نمی‌کند دینی و مال و سر
 جنگ نمی‌کنم اگر دست به تیغ می‌برد
 کاش که در قیامتش بار دگر بدیدی
 هر که هوا گرفت و رفت از پی آرزوی دل
 هر چه کند به شهادی کس نکند ملامتش
 جز به نظر نمی‌رسد سبب درخت قامتش
 هیچ دوا نیاورد باز به استقامتش
 گو غم نیکوان مخور تا نخوری ندامتش
 بلکه به خون مطالبت هم نکنم قیامتش
 کآنچه گناه او بود من بکنم غرامتش
 گوش مدار سعدیا بر خبر سلامتش



۲. آستان جانان

ساز: پیش درآمد سازانداز (یک)

ساز: چهارمضرب سرونواز (سه)

آواز: خاطر حزین (چهار) - کلام: حافظ

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد
 از لعل تو گر یابم انگشتری زنهار
 غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل
 هر کاو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز

یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد
 صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد
 شاید که چو وایینی خیر تو در این باشد
 نقشش به حرام از خود صورتگر چین باشد

جام می و خون دل هریک به کسی دادند
 در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود
 کاین شاهد بازاری و آن پرده نشین باشد
 کاین سابقه پیشین تا روز پسین باشد

آواز (پنج) - کلام: باباطاهر

سری دیرم که سامانش نمی‌بو
 اگر باور نداری سوی من آی

غمی دیرم که پایانش نمی‌بو
 بین دردی که درمانش نمی‌بو

خوش آن ساعت که یار از در در آیو
 ز دل بیرون کنم چون را به صد شوق

شو هجرون و روز غم سر آیو
 همین واجم که جایش دلبر آیو

تصنیف: آستان جانان (شش) - کلام: حافظ (ترتیب متفاوت)

راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد
 شد رهزن سلامت زلف تو وین عجب نیست

شعری بخوان که با آن رطل گران توان زد
 گر راهزن تو باشی صد کاروان توان زد

بر آستان جانان گر سر توان نهادن
 درویش را نباشد برگ سرای سلطان

گلپانگ سربلندی بر آسمان توان زد
 ماییم و کهنه دلقی کاتش در آن توان زد

در خانقه ننگند اسرار عشق بازی
 عشق و شیب و رندی مجموعه مراد است

اهل نظر دو عالم در یک نظر بیازند
 حافظ به حق قرآن کز شید و زرق باز آی

سرها بدین تخیل بر آستان توان زد
 چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد

جام می مغانه هم با مغان توان زد
 حافظ به حق قرآن کز شید و زرق باز آی

آواز: استغنائی عشق (نه) - کلام: حافظ

سینه مالامال درد است ای درینا مرهمی
 چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو

دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی
 ساقیا جامی به من ده تا بیاسیم دمی

زیرکی را گفتم این احوال بین خندید و گفت
 سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع جو گل

عالمی دیگر بیا باید ساخت وز نو آدمی
 رهروی باید جهان سوزی نه خامی بی‌غمی

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست
 در طریق عشق بازی امن و آسایش بلاست

خیز تا خاطر به آن ترک سمرقندی دهیم
 گریه حافظ چه سجد پیش استغنائی عشق

شاه ترکان فارغ است از حال ما کو رستمی
 عالمی دیگر بیا باید ساخت وز نو آدمی

کندر این طوفان نماید هفت دریا شبنمی

آواز (ده) - کلام: باباطاهر

دلا از دست تنهایی به چونم
 شوان تار از درد جدایی

ز آه و ناله خود در فغونم
 کره فریاد مغز استخونم

عزیزونم از غم و درد جدایی
 گرفتارم به دام غربت و درد

به چشمونم نمونه روشنایی
 نه یار و همدمی نه آشنایی

فلک کی بشنوه آه و فغونم
 یک عمری بگذرونم با غم و درد

به هر گردش زنه آتش به چونم
 به کام دل نگرده آسمونم

نمی‌دونم دلم دیوونه کیست
 نمی‌دونم دل سرگشته مو

اسیر نرگس مستونه کیست
 کجا می‌گردد و در خونه کیست

نصیب کس نوی درد دل مو
 کسی بو از غم و دردم خبردار

نصیحت می‌کرم سودش نمی‌بو
 بر آتش می‌نهم دودش نمی‌بو

نمی‌دونم دلم دیوونه کیست
 نمی‌دونم دل سرگشته مو

نصیب کس نوی درد دل مو
 کسی بو از غم و دردم خبردار

دلی دیرم که بهبودش نمی‌بو
 به بادش می‌نهم، نش می‌بره باد

بود درد مو و درمونم از دوست
 آگه قصابم از تن واکره پوست

مو آن آزرده بی‌خانمونم
 مو آن سرگشته‌خارم در بیابون

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم
 به هر جا بنگرم کوه و در و دشت

مو که افسرده حالم چون ننالهم
 همه گویند فلانی ناله کم کن

به آهی گنبد خضرا بسوجم
 بسوجم از نه کارم را بساجی

غم عشقت بیابون پرورم کرد
 به مو گفتم صبوری کن صبوری

بود وصل مو و هجرونم از دوست
 جدا هرگز نگرده چونم از دوست

مو آن محنت نصیب سخت‌چونم
 که هر بادی وزه پیشش دوونم

به دریا بنگرم دریا ته وینم
 نشان از قامت رعنا ته وینم

شکسته پر و بالم چون ننالهم
 ته آبی در خیالم چون ننالهم

فلک را جمله سر تا پا بسوجم
 چه فرمایی بساجی یا بسوجم

هوای بخت بی بال و پرم کرد
 صبوری طرفه خاکی بر سرم کرد

تصنیف شیدایی (یازده) - کلام: حافظ

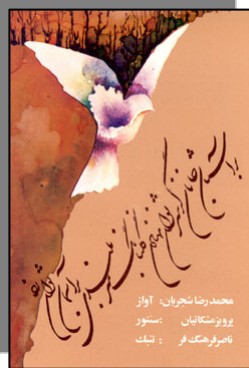
در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی
 دل که آیینة صافی است غباری دارد

خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی
 از خدا می‌طلبم صحبت روشن رای

ور نه پروانه ندارد به سخن پروایی

کشتی باده بیاور که مرا بی رخ دوست
 زین دایره مینا خونین جگرم می‌ده

گشته هر گوشه چشم از غم دل دریایی
 تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی



۳. سر عشق

آواز: سر عشق (پنج) - کلام: سعدی

هزار جهد بکردم که سر عشق بیوشم
 به هوش بودم از اول که دل به کس نسپارم
 حکایتی ز دهانت به گوش جان من آمد
 مگر تو روی بیوشی و فتنه بازنشانی
 من رمیده‌دل آن به که در صیاح نیایم

نبود بر سر آتش میسر مکه نجوشم
 شمایل تو بدیدم نه عقل ماند و نه هوشم
 دگر نصیحت مردم حکایت است به گوشم
 که من قرار ندارم که دیده از تو بیوشم
 که گر ز پای درآیم به در برند به دوشم

بیا به صلح من امروز و در کنار من امشب
 مرا به هیچ بدادی و من هنوز بر آنم
 به زخم خورده حکایت کنم ز دست جراحت
 مرا بگویی که سعدی طریق عشق رها کن
 به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل

آواز (هفت) - کلام: باباطاهر

بود درد مو و درمون از دوست
 اگه قصایم از تن واکره پوست
 خوشا آنون که سودای تو دیرن
 به دل دیرم تمنای کسانی

بود وصل مو و هجروم از دوست
 جدا هرگز نگرده جونم از دوست
 که سر پیوسته در پای تو دیرن
 که اندر دل تمنای تو دیرن

گلی که خم (خودم) بدادم پیچ و تابش
 به درگاه الهی کی روا بی
 خداوندا مو بیزارم از این دل
 ز بس نالیدم از نالیدنم تنگ

تصنیف: عشق تو (یازده) - کلام: علی اکبر شیدا

عشق تو آتش جانا زد بر دل من
 روی تو چون دیده دل بهتر ز لیلی
 وصل تو مشکل مشکل، جان دادن آسان

بر باد غم داد آخر آب و گل من
 شد بند زنجیر دام مجنون دل من
 یارب کن آسان اسان، این مشکل من

تصنیف: راز پنهان (هشت) - کلام: حافظ

دل می‌رود زدمت صاحب‌لان خدا را
 کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز
 ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون
 در حلقه گل و مل خوش خواند دوش بلبل
 ای صاحب کرامت شکرانه سلامت
 آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
 در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا
 شاید که باز بینی دیدار آشنا را
 نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا
 هات الصبوح، هبوا! یا ایها السکارا
 روزی تقدی کن درویش بی‌نوا را
 با دوستان مروت با دشمنان مدارا
 گر تو نمی‌پسندی تغییر کن قضا را

آواز: بی‌قرار (ده) - کلام: مولانا (تفاوت کلام)

در هوایت بی‌قرارم روز و شب
 روز و شب را همچو خود مجنون کنم
 جان و دل می‌خواستی از عاشقان
 تا نیایم آنچه در مغز من است
 تا که عشقت مطربی آغاز کرد
 می‌زنی تو زخمه و بر می‌رود
 ساقی‌ای کردی بشر را چون صبح
 ای مہار عاشقان در دست تو

سر ز پایت برندارم روز و شب
 روز و شب را کی گذارم روز و شب
 جان و دل را می‌سپارم روز و شب
 یک زمانی سر نخارم روز و شب
 گاه چنگم گاه تارم روز و شب
 تا به گردون زیر و زارم روز و شب
 زان خمیر اندر خمارم روز و شب
 در میان این قطارم روز و شب

می‌کشم مستانه بارت بی‌خبر
 تا بنگشایی به قنقدت روزهام
 چون ز خوان فضل روزه بشکنم
 جان روز و جان شب ای جان تو
 تا به سالی نیستم موقوف عید
 زان شبی که وعده کردی روز وصل
 بس که کشت مهر جانم تشنه است

همچو اشتر زیر بارم روز و شب
 تا قیامت روزه دارم روز و شب
 عید باشد روزگارم روز و شب
 انتظارم انتظارم روز و شب
 با مه تو عیدوارم روز و شب
 روز و شب را می‌شمارم روز و شب
 ز ابر دیده اشکبارم روز و شب

۴. نوا

ساز: قطعه طلوع (یک) ساز: قطعه نرفت (چهار) - صبا، هرمزی، پرویز مشکاتیان

آواز: اهل عشق (دو + سه) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

بگذار تا مقابل روی تو بگذریم
 شوق است در جدایی و جور است در نظر
 گفتم ز خاک بیشترند اهل عشق من
 ما را سری است با تو که گر خلق روزگار
 روی او به روی ما نکنی حکم از آن توست

دزدیده در شمایل خوب تو بنگریم
 هم جور به که طاقت شوقت نیاوریم
 از خاک بیشتر نه که از خاک کمتریم
 دشمن شوند و سر برود هم بر آن سریم
 باز آ که روی در قدمانت بگستریم

ما با توایم و با تو نه‌ایم اینت بلعجب!
 نه بوی مهر می‌شنویم از تو ای عجب
 از دشمنان برند شکایت به دوستان
 ما خود نمی‌رویم دوان در قفای کس
 سعدی تو کیستی که در این حلقه کمند

در حلقه‌ایم با تو و چون حلقه بر دریم
 نه روی آن که مهر دگر کس بپرویم
 چون دوست دشمن است شکایت کجا بریم
 آن می‌برد که ما به کمند وی اندریم
 چندان فداه‌اند که ما صید لاغریم

آواز: حکایت دوست (پنج) - کلام: سعدی

ما گدایان خیل سلطانیم
 بنده را نام خویشتن نبود
 گر برانند و گر ببخشایند
 چون دلارام می‌زند شمشیر
 دوستان در هوای صحبت یار
 مر خداوند عقل و دانش را

شهربند هوای جانانیم
 هرچه ما را لقب دهند آنیم
 ره به جای دگر نمی‌دانیم
 سر بازییم و رخ نگردانیم
 زر فشانند و ما سر افشانیم
 عیب ما گو مکن که نادانیم

هر گلی نو که در جهان آید
 تنگ‌چشمان نظر به میوه کنند
 تو به سیمای شخص می‌نگری
 هرچه گفتیم جز حکایت دوست
 سعدی بی وجود صحبت یار
 ترک جان عزیز بتوان گفت

ما به عشقش هزارستانیم
 ما تماشاکنان بستانیم
 ما در آثار صنع حیرانیم
 در همه عمر از آن پشیمانیم
 همه عالم به هیچ نستائیم
 ترک یار عزیز نتوانیم



ماهور
 محمدرضا شجریان
 پرویز مشکاتیان
 محمد مرسوی

اشهی لنا و اهل من قبله العذارا
 کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را
 دلبر که در کف او موم است سنگ خارا
 تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا
 ساقی بده بشارت زندان پارسا را
 ای شیخ پاکدامن معذور دار ما را

آن تلخ‌وش که صوفی ام‌الخبائثش خواند
 هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی
 سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد
 آیینت سکندر جام می است بنگر
 خوابان پارسی گو بخشندگان عمرند
 حافظ به خود نوشید این خرقة می‌آلود

آواز: جور یار (شش) - کلام: سعدی

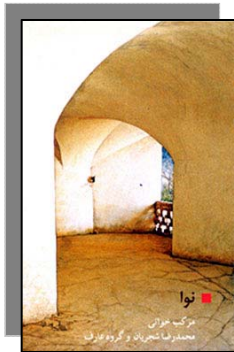
غم زمانه خورم یا فراق یار کشم	به طاقی که ندارم کدام بار کشم	چو می‌توان به صبوری کشید جور عدو	چرا صبور نباشم که جور یار کشم
نه قوتی که تو نام کناره جستن از او	نه قدرتی که به شوخیش در کنار کشم	شراب‌خورده ساقی ز جام صافی وصل	ضرورت است که درد سر خمار کشم
نه دست صبر که در آستین عقل برم	نه پای عقل که در دامن قرار کشم	گلی چو روی تو گر در چمن به دست آید	کمینه دیده سعدیش پیش خار کشم
ز دوستان به جفا سیرگشت مردی نیست	جفای دوست ز نم گرنه مردوار کشم		

آواز (هفت) - کلام: باباطاهر

الهی آتش عشقم به جان زن	شرر زان شعله‌ام بر استخوان زن	هزاران غم به دل اندوخته دیرم	به سینه آتشی افروخته دیرم
چو شمعم بر فرور از آتش عشق	بر آن آتش دلم فواره‌سان زن	به یک آه سحرگاه از دل تنگ	هزاران مدعی را سوته دیرم

تصنیف: جان و جهان (هشت) - کلام: مولانا (تفاوت ترتیب)

جان و جهان! دوش کجا بوده‌ای	نی غلطم، در دل ما بوده‌ای	یار سبک روح! به وقت گریز	تیزتر از باد صبا بوده‌ای
دوش ز هجر تو جفا دیده‌ام	ای که تو سلطان وفا بوده‌ای	بی تو مرا رنج و بلا بند کرد	باش که تو بند بلا بوده‌ای
آه که من دوش چه سان بوده‌ام	آه که تو دوش که را بوده‌ای	آینه رنگ تو عکس کسی است	تو ز همه رنگ جدا بوده‌ای
رشک برم کاش قبا بودمی	چونکه در آغوش قبا بوده‌ای	رنگ رخ خوب تو آخر گواست	در حرم لطف خدا بوده‌ای
زهره ندارم که بگویم تو را	بی من بیچاره کجا بوده‌ای	رنگ تو داری، که ز رنگ جهان	پاکی و هم‌رنگ بقا بوده‌ای



نوا

میرکب میرزا
مجددالعلوم تبریز و گروه تاریخ

۵. داستان

ساز: قطعه چکاد (یک)

آواز: اسیر نظر (دو + سه + چهار) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

از در آمدی و من از خود بدر شدم	گویی کز این جهان به جهان دگر شدم	تا رفتنش بینم و گفتنش بشنوم	از پای تا به سر همه سمع و بصر شدم
گوشم به راه تا که خبر می‌دهد ز دوست	صاحب‌خبر بیامد و من بی‌خبر شدم	من چشم از او چگونه توانم نگاه داشت	کاول نظر به دیدن او دیده‌ور شدم
گفتم بینمش مگر درد اشتیاق	ساکن شود، بدیدم و مشتاق تر شدم	بیزارم از وفای تو یک روز و یک زمان	مجموع اگر نشستم و خرسندم اگر شدم
چون شنیدم اوفتاده بدم پیش آفتاب	مهرم به جان رسید و به عیوق بر شدم	او را خود التفات نبودش به صید من	من خویشتم اسیر کمند نظر شدم
دستم نداد قوت رفتن به پیش یار	چندی به پای رفتم و چندی به سر شدم	گویند روی سرخ تو سعدی که (چه) زرد کرد	اکسیر عشق در مسم آمیخت زر شدم

ساز: دخترک ژولیده (پنج) - استاد علی‌نقی وزیری

آواز: دریای عشق (شش) - کلام: سعدی (تفاوت کلام)

دوش دور از رویت ای جان جانم از غم تاب داشت	ابر چشمم بر رخ از سودای تو سیلاب داشت	نه از تفکر عقل مسکین پایگاه صبر دید	نه از پریشانی دل شوریده چشم خواب داشت
(در تفکر عقل مسکین پایمال عشق شد	با پریشانی دل شوریده چشم خواب داشت)	کوس غارت زد فراق گرد شهرستان دل	شحنه عشقت سرای عقل در طباطاب داشت
نقش نامت کرده دل محراب تسبیح وجود	تا سحر تسبیح‌گویان روی در محراب داشت	دیده‌ام می‌جست گفتندم نبینی روی دوست	عاقبت معلوم کردم کاندرو او سیماب داشت
روزگار عشق خوبان، شهر، فائق می‌نمود	باز دانستم که شه‌آلوده زهر ناب داشت	(ز آسمان آغاز کارم سخت شیرین می‌نمود	کی گمان بردم که شه‌آلوده زهر ناب داشت)
سعدی این ره مشکل افتاده است در دریای عشق	اول آخر در صبوری اندکی پایاب داشت		

آواز (هفت) - کلام: سعدی

می‌برزند ز مشرق شمع فلک زبانه	ای ساقی صبحی درده می‌شبانه	آن کوزه بر کفم نه کاب حیات دارد	هم طعم نار دارد هم رنگ نار دانه
عقلم بزند لختی چند اختیار دانش	هوشم بیز زمانی تا کی غم زمانه	صوفی چگونه گردد گرد شراب صافی	گنجشک را نگنجد عنقا در آشیانه
گر سنگ فتنه بارد فرق منش سپر کن	گر تیر طعنه آید جان منش نشانه	دیوانگان تترسند از صولت قیامت	بشکبید اسپ چوبین از سیف و تازیانه
گر می به جان دهندت بستان که پیش دانا	ز آب حیات بهتر خاک شرابخانه	صوفی و کنج خلوت سعدی و طرف صحرا	صاحب‌هنر نگیرد بر بی‌هنر بهانه

تصنیف: صبح است ساقیا (هشت) - کلام: حافظ

صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن	دور فلک درنگ ندارد شتاب کن	روزی که چرخ از گل ما کوزه‌ها کند	زنهار کاسه سر ما پر شراب کن
ز آن پیشتر که عالم فانی شود خراب	ما را ز جام باده گلگون خراب کن	ما مرد زهد و توبه و طامات نیستیم	با ما به جام باده صافی خطاب کن
خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد	گر برگ عیش می‌طلبی ترک خواب کن	کار صواب باده‌پرستی است حافظا	برخیز و عزم جزم به کار صواب کن

ع. سرو چمان

ساز: پیش درآمد ماهور (یک)

ساز: چهارمضرب (سه)

آواز: دوستان یکدل (چهار + هشت + نه) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

نه طریق دوستان است و نه شرط مهربانی
 دلم از تو چون برنجد که به رحم در نگنجد
 نفسی بیا و بنشین سخنی بگو و بشنو
 غم دل به کس نگویم که بگفت رنگ رویم
 عجبیت نیاید از من سخنان سوزناکم
 نه خلاف عهد کردم که حدیث جز تو گفتم
 اگر ت به هر که دنیا بدهند حیفا باشد

که به دوستان یکدل سر دست برفشانی
 که جواب تلخ گویی تو بدین شکردهانی
 که به تشنگی بمردم در آب زندگانی
 تو به صورتم نگه کن که سراپم بدانی
 عجب است اگر نسوزم چو به آتشم نشانی
 همه بر سر زباند و تو در میان جانی
 و گرت به هر چه عقبی بخزند رایگانی

تو نظیر من ببینی و بدیل من بگیری
 نه عجب کمال حسنت که به صد زبان بگویم
 دل عارفان ربودند و قرار پارسایان
 مزن ای عدو به تیرم که بدین قدر نمیرم
 مده ای رفیق پندم که به کار در نیندم
 بت من چه جای لیلی که بریخت خون مجنون
 نه به وصل می‌رسانی نه به قتل می‌رهانی

عوض تو من نیابم که به هیچ کس نمائی
 که هنوز پیش ذکرت خجلم ز بی زبانی
 همه شاهدان بصورت، تو بصورت و معانی
 خبرش بگو که جانم بدهم به مزدگانی
 تو میان ما ندانی که چه می‌رود نهانی
 اگر این قمر ببینی دگر آن سمر نخوانی
 نه به وصل می‌رسانی نه به قتل می‌رهانی

تصنیف: سرو چمان (پنج) - کلام: حافظ

سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند
 دی گل‌های ز طره‌اش کردم و از سر فسوس گفتم که این سیاه کج گوش به من نمی‌کند
 تا دل هرزه گرد من رفت به چین زلف او
 پیش کمان ابرویش لایه همی‌کنم ولی گوش کشیده است از آن گوش به من نمی‌کند
 با همه عطر دامنت آیدم از صبا عجب
 کز گذر تو خاک را مشک ختن نمی‌کند

چون ز نسیم می‌شود زلف بنفشه پرشکن
 دل به امید روی او همدم جان نمی‌شود
 ساقی سیم‌ساق من گر همه درد می‌دهد
 دستخوش جفا مکن آب رخم که فیض ابر
 کشته غمزه تو شد حافظ ناشنیده‌بند

وه که دلم چه یاد از آن عهدشکن نمی‌کند
 جان به هوای کوی او خدمت تن نمی‌کند
 کیست که تن چو جام می‌جمله دهن نمی‌کند
 بی مدد سرشک من در عدل نمی‌کند
 تیغ سزاست هر که را درد سخن نمی‌کند

تصنیف: بی‌همزیان (ده) - کلام: جواد آذر

هر دمی چون نی، از دل نالان، شکوه‌ها دارم
 روی دل هر شب، تا سحرگاهان، با خدا دارم
 هر نفس آهی است، کز دل خونین
 لحظه‌های عمر بی‌سامان، می‌رود سنگین
 اشک خون‌آلود من دامن، می‌کند رنگین
 به سکوت سرد زمان، به خزان زرد زمان
 نه زمان را درد کسی، نه کسی را درد زمان
 بهار مردمی‌ها دی شد
 زمان مهربانی طی شد
 آه از این دم‌سردی‌ها خدایا

نه امیدی در دل من، که گشاید مشکل من
 نه فروغ روی مهی، که فرود محفل من
 نه همزیان دردآگاهی
 که ناله‌ای خورد با آهی
 داد از این بی‌دردها خدایا
 نه صفایی ز دمسازی به جام می
 که گرد غم ز دل شوید
 که بگویم راز پنهان
 که چه دردی دارم بر جان
 وای از این بی‌همرازای خدایا

وه که به حسرت عمر گرامی سر شد
 همچو شراری از دل آذر بر شد و خاکستر شد
 یک نفس زد و هدر شد، روزگار من به سر شد
 چنگی عشقم راه جنون زد
 مردم چشمم جامه به خون زد - یارا
 دل نهم ز بی‌شکویی
 با فسون خود فریبی
 چه فسون نافرجامی
 به امید بی‌انجامی
 وای از این افسون‌سازی خدایا

تصنیف: خاطر حزین () - کلام: حافظ

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد
 از لعل تو گر یابم انگشتری زنهار
 غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل
 هر کاو نکند فهمی زین کلک خیال‌انگیز

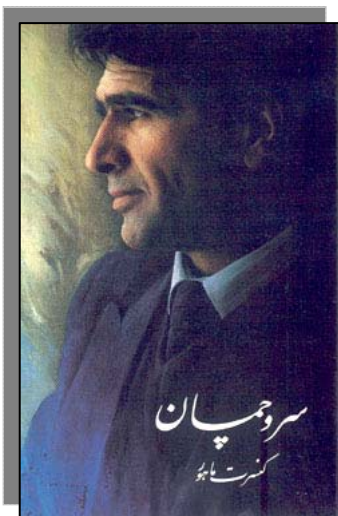
یک نکته از این معنی گفتم و همین باشد
 صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد
 شاید که چو وایینی خیر تو در این باشد
 نقشش به حرام ار خود صورتگر چین باشد

جام می و خون دل هریک به کسی دادند
 در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود
 کاین شاهد بازاری و آن پرده‌نشین باشد
 کاین سابقه پیشین تا روز پسین باشد

تصنیف: مرغ سحر (یازده) - کلام: ملک‌الشعراى بهار

مرغ سحر ناله سر کن
 ز آه شور بار، این قفس را برشکن ز زیر و زبر کن
 بلبل پر بسته ز کنج قفس درآ
 نغمه آزادی نوع بشر سرا
 وز نفسی عرصه این خاک توده را
 پر شرر کن
 ظلم ظالم، جور صیاد
 ای خدا، ای فلک، ای طبیعت
 شام تاریک ما را سحر کن
 نوبهار است، گل به بار است
 ابر چشم ژاله‌بار است
 این قفس چون دلم تنگ و تار است
 شعله فکن در قفس ای آه آتشین
 دست طبیعت گل عمر مرا مچین
 جانب عاشق نگه ای تازه گل از این
 بیشتر کن
 مرغ بی‌دل، شرح هجران، مختصر کن

عمر حقیقت به سر شد
 ناله عاشق، ناز معشوق
 راستی و مهر و محبت فسانه شد
 قول و شرافت همگی از میانه شد
 از بی‌دردی وطن، دین بهانه شد
 دیده تر شد
 ظلم مالک، جور ارباب
 ساغر اغنیا پر می ناب
 ای دل تنگ! ناله سر کن
 از قویدستان حذر کن
 ساقی گلچهره بده آب آتشین
 پرده دلکش بزن، ای یار دلنشین
 ناله برآر از قفس، ای بلبل حزین
 کز غم تو، سینه من پرشرر شد



۷. پیام نسیم

ساز: پیش درآمد ابوعطا (یک)

آواز: مژده دلدار (دو) - کلام: حافظ

ای صبا نکستی از خاک ره یار بیار نکته روح فرا از دهن دوست بگو تا معطر کنم از لطف نسیم تو مشام به وفای تو که خاک ره آن یار عزیز گردی از رهگذر دوست به کوری رقیب	ببر اندوه دل و مژده دلدار بیار نامه خوش خبر از عالم اسرار بیار شمه‌ای از نفحات نفس یار بیار بی غباری که پدید آید از اغیار بیار بهر آسایش این دیده خونبار بیار	خامی و ساده‌دلی شیوه جان‌بازان نیست شکر آن را که تو در عشرتی ای مرغ چمن کام جان تلخ شد از صبر که کردم بی‌دوست روزگاری است که دل چهره مقصود ندید دلخ حافظ به چه ارزد به می‌اش رنگین کن	خبری از بر آن دلبر عیار بیار به اسیران قفس مژده گلزار بیار عشوهای زان لب شیرین شکر یار بیار ساقیا آن قدح آینه‌کردار بیار وانگهش مست و خراب از سر بازار بیار
---	---	---	---

تصنیف: پیام نسیم (سه) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروژی چو گل گر خورده‌ای داری خدا را صرف عشرت کن ز جام گل دگر بلبل چنان مست می لعل است به صحرا رو که از دامن غبار غم بپوشانی چو امکان خلود ای دل در این فیروزه ایوان نیست طریق کام‌بخشی چیست ترک کام خود گفتن سخن در پرده می‌گویم چو گل از غنچه بیرون آید	از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی که قارون را غلطاها داد سودای زرانروزی که زد بر چرخ فیروزه صغیر تخت فیروزی به گلزار آی کز بلبل غزل گفتن بیاموزی مجال عیش فرصت دان به فیروزی و بهروزی کلاه سروری آن است کز این ترک بردوزی که بیش از پنج‌روزی نیست حکم میر نوروزی	ندانم نوحه قمری به طرف جویباران چیست جدا شد یار شیرینت کتون تنها نشین ای شمع می‌ای دارم چو جان صافی و صوفی می‌کند عیش به عجب علم نتوان شد ز اسباب طرب محروم می اندر مجلس آصف به نوروز جلالی نوش نه حافظ می‌کند تنها دعای خواجه تورانشاه جنابش پارسایان راست محراب دل و دیده	مگر او نیز همچون من غمی دارد شبانروزی که حکم آسمان این است اگر سازی و گر سوزی خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی بیا ساقی که جاهل را هنیتر می‌رسد روزی که بخشد جرعه جامت جهان را ساز نوروزی ز مدح آصفی خواهد جهان عیدی و نوروزی جینش صبح خیزان راست روز فتح و فیروزی
---	---	---	---

آواز: سودای عاشقی (چهار) - کلام: حافظ

دلبر برفت و دلشدگان را خبر نکرد یا بخت من طریق مروت فرو گذاشت گفتم مگر به گریه دلش مهربان کنم	یاد حریف شهر و رفیق سفر نکرد یا او به شاهراه طریقت گذر نکرد چون سخت بود در دل سنگش اثر نکرد	شوخی مکن که مرغ دل بی‌قرار من هر کس که دید روی تو بوسید چشم من من ایستاده تا کنمش جان فدا چو شمع	سودای دام عاشقی از سر بدر نکرد کاری که کرد دیده من بی‌نظر نکرد او خود گذر به ما چو نسیم سحر نکرد
---	---	--	--

ساز: قطعه ضربی (شش)

آواز (هفت) - کلام: بابا طاهر

خوش آن ساعت که دیدار ته وینم نه‌وینه خرمی هرگز دل مو غم عالم همه کردی به بارم مهارم کردی و دادی به ناکس نسیمی کز بن آن کاکل آید چو شو گیرم خیالت را در آغوش	کمند عنبرین تار ته وینم مگر آن دم که رخسار ته وینم مگر مو لوک مست سرقطارم فزودی هر زمان باری به بارم مرا خوشتر ز بوی سنبل آید سحر از بسترم بوی گل آید	فلک کی بشنو آه و فغونم یک عمری بگذرونم با غم و درد نمی‌دونم دلم دیوونه کیست نمی‌دونم دل سرگشته مو به هر گردش زنه آتش به جونم به کام دل نگرده آسمونم اسیر نرگس مستونه کیست کجا می‌گردد و در خونه کیست
--	--	---

آواز: درد شوق (هشت) - کلام: حافظ

دل از من برد روی از من نهان کرد شب تنهائیم در قصد جان بود چرا چون لاله خونین دل نباشم که را گویم که با این درد جان سوز	خدا را با که این بازی توان کرد خیالش لطفهای بیکران کرد که با ما نرگس او سرگران کرد طیبیم قصد جان ناتوان کرد	بدان سان سوخت چون شمع که بر من صراحی گریه و بربط فغان کرد صبا گر چاره داری وقت وقت است میان مهربانان کی توان گفت عدو با جان حافظ آن نکردی که درد اشتیاقم قصد جان کرد که یار ما چنین گفت و چنان کرد که تیر چشم آن ابرو کمان کرد
---	--	--

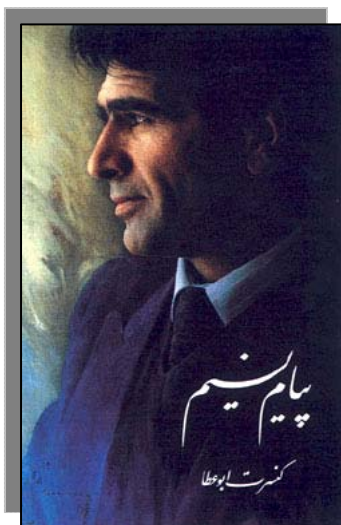
ساز: چهارمضرب رخس شمشیر (نه)

تصنیف: عشق نهان (ده) - کلام: صفای اصفهانی

دل بردی از من به یغما، ای ترک غارتگر من عشق تو در دل نهان شد، دل زار و تن ناتوان شد بار غم عشق او را، گردون نیارد تحمل می‌سوزم از اشتیاق، در آنشم از فراق اول دلم را صفا داد آینه‌ام را جلا داد	دیدی چه آوردی ای دوست، از دست دل بر سر من رفعی چو تیر و کمان شد از بار غم پیکر من چون می‌تواند کشیدن، این پیکر لاغر من کانون من سینه من، سودای من آذر من آخر به باد فنا داد، عشق تو خاکستر من
---	---

تصنیف: سرو خجل (یازده) - کلام: علی اکبر شیدا

ای که به پیش قامتت، سرو چمن خجل شده / سوسن و گل به پیش تو بنده منفعّل شده
تا به کی از غمت گدازم / در هجرت سوزم و بسازم - ای صنم سوزم و بسازم
در عشقت، سوزم ای، نگارا / خدا را، تو کم کن، جفا را



ساز: درآمد بیات ترک (یک)

ساز: چهارمضرب (دو)

ساز: رنگ بیات ترک (نه)

آواز: بیک دوست (سه) - کلام: سعدی

ای بیک بی‌خجسته که داری نشان دوست
حال از دهان دوست شنیدن چه خوش بود
ای یار آشنا علم کاروان کجاست
گر زر فدای دوست کند اهل روزگار
دردا و حسرتا که عنانم ز دست رفت

با ما مگو بجز سخن دلنشان دوست
یا از دهان آن که شنید از دهان دوست
تا سر نهمیم بر قدم ساربان دوست
ما سر فدای پای رسالت‌رسان دوست
دستم نمی‌رسد که بگیرم عنان دوست

رنجور عشق دوست چنانم که هرکه دید
گر دوست رانده را بکشد یا بی‌رود
گر آستین دوست بیفتد به دست من
بی‌حسرت از جهان نرود هیچکس به درد
بعد از تو هیچ در دل سعدی گذر نکرد

رحمت کند مگر دل نامهربان دوست
تسلیم از آن بنده و فرمان از آن دوست
چندان که زندهام سر من و آستان دوست
الا شهید عشق به تیر از کمان دوست
آن کیست در جهان که بگیرد مکان دوست

تصنیف: جفای صنم (چهار) - کلام: مولانا (تفاوت ترتیب)

صنما جفا رها کن کرم این روا ندارد
ز صبا همی رسیدم خبری که می‌پریدم
ز فلک فتاد تاشتم به محیط غرقه گشتم
به رخا چون زر من به بر چو سیم خامت
هله ساقیا سبکتر ز درون بیند آن در
همه عمر ایچنین دم بنده است شاد و خرم

بنگر بسوی دردی که ز کس دوا ندارد
ز غمت کنون دل من خبر از صبا ندارد
به درون بحر جز تو دلم آشنا ندارد
به زر او ربوده شد که چو تو دلریا ندارد
تو بگو به هرکه آید که سر شما ندارد
به حق جفای یاری که به کس وفا ندارد

به از این چه شادمانی که تو جانی و جهانی
برویم مست امشب به وثاق آن شکرلب
به چه روز وصل دلبر همه خاک می‌شود زر
به چه چشم‌های کودن شود از نگار روشن
هله من خموش کردم برسان دعا و خدمت

چه غم است عاشقان را که جهان بقا ندارد
که به جان کم گریزم چو کسی قبا ندارد
اگر آن جمال و منظر فر کیمیا ندارد
اگر آن غبار کویس سر توتیا ندارد
چه کند کسی که در کف بجز از دعا ندارد

آواز: بخت خواب (پنج ب) - کلام: حافظ

نفس بر آمد و کام از تو بر نمی‌آید
صبا به چشم من انداخت خاکی از کویس
قد بلند تو را تا به بر نمی‌گیرم
مگر به روی دل آرای یار ما ور نی
مقیم زلف تو شد دل که خوش سوادی دید

فغان که بخت من از خواب در نمی‌آید
که آب زندگی‌ام در نظر نمی‌آید
درخت کام و مرادم به بر نمی‌آید
به هیچ‌وجه دگر کار بر نمی‌آید
کز آن غریب بلاکش خبر نمی‌آید

ز شست صدق گشادم هزار تیر دعا
بسم حکایت دل هست با نسیم سحر
در این خیال به‌سر شد زمان عمر و هنوز
ز بس که شد دل حافظ رمیده از همه کس

ولی چه سود، یکی کارگر نمی‌آید
ولی به بخت من امشب سحر نمی‌آید
بلای زلف سیاهش به‌سر نمی‌آید
کنون ز حلقه زلفت بدر نمی‌آید

تصنیف: دل مجنون (شش) - کلام: مولانا (تفاوت ترتیب)

در دل و جان خانه کردی عاقبت
آمدی کانش در این عالم زنی
ای ز عشقت عالمی ویران شده
ای دل مجنون و از مجنون بتر
عشق را بی‌خویش بردی در حرم
شمع عالم بود عقل چاره‌گر
من تو را مشغول می‌کردم دلا

هر دو را ویرانه کردی عاقبت
وا نگشتی تا نکردی عاقبت
قصد این ویرانه کردی عاقبت
مردی مردانه کردی عاقبت
عقل را دیوانه کردی عاقبت
شمع را پروانه کردی عاقبت
یاد آن افسانه کردی عاقبت

یا رسول... ستون صبر را
یک سرم این سو است یک سر سوی تو
دانه‌ای بیچاره بودم زیر خاک
دانه‌ای را باغ و بستان ساختی
کاسه سر از تو پر از تو تهی
جان جانداران سرکش را به علم
شمس تبریزی که هر مر ذره را

استن حنانه کردی عاقبت
دوسر چون شانه کردی عاقبت
دانه را دردانه کردی عاقبت
خاک را کاشانه کردی عاقبت
کاسه را پیمانه کردی عاقبت
عاشق جانانه کردی عاقبت
روشن و فرزانه کردی عاقبت

آواز: حکایت نی (هفت) - کلام: مولانا

بشنو از نی چون حکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا بریده‌اند
سینه خواهم شرحه‌شرحه از فراق
هر کسی کلو دور ماند از اصل خویش
من به هر جمعیتی نالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من
سر من از ناله من دور نیست
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست
آتش است این بانگ نای و نیست باد
آتش عشق است کاندز نی فتاد
نی حریف هر که از یاری برید
همچو نی زهری و تریاقی که دید
نی حدیث راه پرخون می‌کند
محرم این هوش جز بیهوش نیست
در غم ما روزها بیگانه شد
روزها گر رفت گو رو باک نیست
هر که جز ماهی ز آبش سیر شد

از جدایها شکایت می‌کند
در نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
تا بگویم شرح درد اشتیاق
بازجویید روزگار وصل خویش
جفت بد حالان و خوشحالان شدم
از درون من تجست اسرار من
لیک چشم و گوش را آن نور نیست
لیک کس را دید جان دستور نیست
هر که این آتش ندارد نیست باد
جوشش عشق است کاندز می فتاد
پرده‌های پرده‌های ما درید
همچو نی دمساز و مشتاقی که دید
قصه‌های عشق مجنون می‌کند
مر زبان را مشتری جز گوش نیست
روزها با سوزها همراه شد
تو پیمان ای آنک چون تو پاک نیست
هر که بی‌روزی است روزش دیر شد

در نیابد حال پخته هیچ خام
بند بگسل باش آزاد ای پسر
گر بریزی بحر را در کوزه‌ای
کوزه چشم حریصان پر نشد
هر که را جامه ز عشقی چاک شد
شاد باش ای عشق خوش سوادی ما
ای دوی نخوت و ناموس ما
جسم خاک از عشق بر افلاک شد
عشق جان طور آمد عاشقا
با لب دمساز خود گرد جفتمی
هر که او از هم‌زبانی شد جدا
چون که گل رفت و گلستان درگذشت
جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای
چون نباشد عشق را پروای او
من چگونه هوش دارم پیش و پس
عشق خواهد کین سخن بیرون بود
آینت دانی چرا غماز نیست

پس سخن کوتاه باید والسلام
چند باشی بند سیم و بند زر
چند گنجد قسمت یک روزهای
تا صدف قانع نشد پر در نشد
او ز حرص و عیب کلی پاک شد
ای طیب جمله علت‌های ما
ای تو افلاطون و جالینوس ما
کوه در رقص آمد و چالاک شد
طور مست و خر موسی صاعقا
همچو نی من گفتنیها گفتمی
بی‌زبان شد گرچه دارد صد نوا
نشوی زان پس ز لبلب سرگذشت
زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای
او چو مرغی ماند بی‌پر وای او
چون نباشد نور یارم پیش و پس
آینه غماز نبود چون بود
زانک زنگار از رخس ممتاز نیست

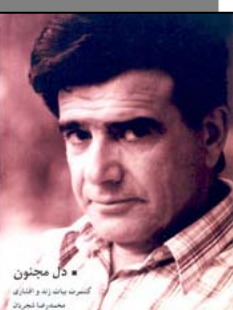
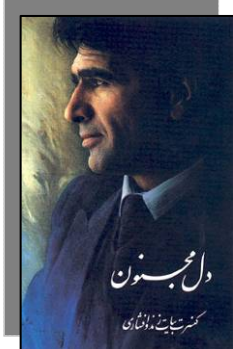
تصنیف: یعنی چه (هشت) - کلام: حافظ

ناگهان پرده بر انداخته‌ای یعنی چه
زلف در دست صبا گوش به فرمان رقیب
شاه خوبانی و منظور گدایان شده‌ای
نه سر زلف خود اول تو به دستم دادی

مست از خانه برون تاخته‌ای یعنی چه
اینچنین با همه درساخته‌ای یعنی چه
قدر این مرتبه نشناخته‌ای یعنی چه
بازم از پای در انداخته‌ای یعنی چه

سختن رمز دهان گفت و کمر سر میان
هر کس از مهره مهر تو به نقشی مشغول
حافظا در دل تنگت چو فرود آمد یار

از میان تیغ به ما آخته‌ای یعنی چه
عاقبت با همه کج باخته‌ای یعنی چه
خانه از غیر نیرداخته‌ای یعنی چه



۹. آسمان عشق

ساز: پیش‌درآمد و چهارمضرب (یک)

آواز: وصف عشق (دو) - کلام: عطار (در دو غزل متفاوت)

جانا حدیث حسنت در داستان ننگنجد	رمزی ز راز عشقت در صد زبان ننگنجد
جولانگه جلالت در کوی دل نباشد	جلوه‌گه جمالت در چشم و جان ننگنجد
در دل چو عشقت آمد سودای جان نماند	در جان چو مهرت افتد عشق روان ننگنجد
پیغام خستگان در کوی تو که آرد	کأنجا ز عاشقانت باد وزان ننگنجد
دل کز تو بوی یابد در گلستان نپوید	جان کز تو رنگ گیرد خود در جهان ننگنجد
آن دم که عاشقان را نزد تو بار باشد	مسکین کسی که آنجا در آستان ننگنجد
بخشای بر غریبی کز عشق می‌نمیرد	وانگه در آشیانت خود یک زمان ننگنجد
جان داد دل که روزی در کوی تو جای یابد	نشاخت او که آخر جای چنان ننگنجد
آن دم که با خیالت دل را ز عشق گوید	عطار اگر شود جان اندر میان ننگنجد
سودای زلف و خالت در هر خیال ناید	اندیشه وصال جز در گمان ننگنجد

تصنیف: می‌دانم (سه) - کلام: مولانا

به گرد دل همی گردی، چه خواهی کرد؟ می‌دانم	یکی بازی بر آوردی که رخت دل همه بردی
به یک غمزه جگر خستی پس آتش اندر او بستی	به حق اشک گرم من، به حق آه سرد من
مرا دل سوزد و سینه تو را دامن، این فرق است	به دل گویم که چون مردان صبوری کن، دلم گوید
دلا چون گرد بر خیزی ز هر بادی، نمی‌گفتی	جوایم داد دل کانه مه چو جفت و طاق می‌بازد
چو در شطرنج شد قایم بریزد نرد شش پنچی	

ساز: چهارمضرب مخالف (چهار) - سعید فرچپوری

آواز: درد فراق (پنج) - کلام: عطار

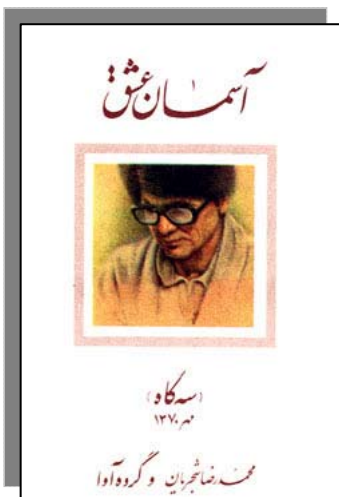
جانا ز فراق تو این محنت جان تا کی	دل در غم عشق تو رسوای جهان تا کی
چون جان و دلم خون شد در درد فراق تو	بر بوی وصال تو دل بر سر جان تا کی
نآمد که آن آخر کز پرده برون آیی	آن روی بدان خوبی در پرده نمان تا کی
در آرزوی رویت ای آرزوی جانم	دل نوحه کنان تا چند، جان نعره‌زنان تا کی
بشکن به سر زلفت این بند گران از دل	بر پای دل مسکین این بند گران تا کی
دل بردن مشتاقان از غیرت خود تا چند	خون خوردن و خاموشی زین دلشدگان تا کی

آواز: عاشق رسوا (شش) - کلام: عطار

زهی در کوی عشقت مسکن دل	چه می‌خواهی از این خون خوردن دل
چکیده خون دل بر دامن جان	گرفته جان پر خون دامن دل
از آن روزی که دل دیوانه‌توست	به صد جان من شدم در شیون دل
منادی می‌کنند در شهر امروز	که خون عاشقان بر گردن دل
چو رسوا کرد ما در درد عشقت	همی کوشم به رسوا کردن دل

تصنیف: آسمان عشق (هفت) - کلام: مولانا

چنان مستم چنان مستم من امشب	که از چنبر، برون جستم من امشب
چنان چیزی که در خاطر نیاید	چنانستم چنانستم من امشب
به جان با آسمان عشق رفتم	به صورتگر در این پستم من امشب
بشوی ای عقل دست خویش از من	که در مجنون بیبوستم من امشب
گرفتم گوش عقل و گفتم ای عقل	برون رو کز تو وارستم من امشب
به دستم داد آن یوسف ترنجی	که هر دو دست خود خستم من امشب



۱۰. دلشدگان

آواز: گلچهره (دو | بیست و چهار) - کلام: علی حاتمی

گلچهره می‌رس آن نغمه سرا از تو چرا جدا شد
گلچهره می‌رس پروانه تو بی تو کجا رها شد
مرنجان دلت را
رها کن غمت را رها کن
مخور غم مخور غم نگارا
گلچهره بریز تو خون من بلبل نغمه‌زن را

تصنیف: پیمانه عشق (نه) - کلام: فریدون مشیری

ساقیا؛ ساقیا؛ زدهام باده نابی که می‌رس
جامی زدهام از چشم مهربان تو / سرخوش بردم خانه به خانه کو به کو
هر دم ز چشمانش، جرعه‌ای از جان جهان / ریزد به گل من، روشتر از عالم جان
ساقی چشمان او، پیمانه پیمانه عشق، ریزد به جام جانم
حرفی دارد، رمزی گوید، شیدا کند ما را، یارا؛ یارا
ساقی جامی دگر، آتش زان شعله‌ور
به یک نظر، به یک نظر، ما را ز دست ما ببر

تصنیف: دلشدگان (یازده) - کلام: علی حاتمی، فریدون مشیری

ما دلشدگان خسرو شیرین پناهیم
ما کشته آن مهرخ خورشیدکلاهییم
ما از دو جهان، غیر تو ای عشق نخواهیم
صد شور نهران با ما، تاب و تب جان با ما
در این سر بی سامان، غمهای جهان با ما
با ساز و نی، با جام می، با یاد وی
شوری دگر اندازیم در میکده جان

جمع مستان غزلخوانیم

همه مستان سراندازیم

سراندازیم سرفرازیم

خبر این هنر ندانیم

که هرچه می‌توانیم

غم از دلها براندازیم

آواز: پاسبان دل (پانزده) - کلام: حافظ، فریدون مشیری

پاسبان حرم دلشدهام شب همه شب
تا در این پرده جز اندیشه او نگذارم
دیده بخت به افسانه او شد در خواب
کو نسیمی ز عنایت که کند بیدارم

یارم به یکلا پیرهن خوابیده زیر نسترن
ترسم که بوی نسترن مست است و هشیارش کند
ای آفتاب آهسته نه پا در حریم یار من
ترسم صدای پای تو خواب است و بیدارش کند

تصنیف: امید عشق (شانزده) - کلام: فریدون مشیری

به کجاها برد این امید ما را
نشد این عاشق سرگشته صبور
نشد این مرعک پر بسته رها
به کجا می‌روم یارا / به کجا می‌برد ما را
ره این چاره ندانم به خدا / نشود دل نفسی از تو جدا
به هوایت همه جا در همه حال
به امیدی بگشایم شب و روز پر و بال
غم عشقت دل ما را / به کجاها برد بالا

آواز: کمان ابرو (هجده) - کلام: حافظ

مرا چشمی است خون افشان ز دست آن کمان ابرو
غلام چشم آن ترکم که در خواب خوش مستی
هلالی شد تنم زین غم که با طغرای ابرویش
رقیبان غافل و ما را از آن چشم و جبین هر دم
روان گوشه‌گیران را جبینش طرفه گلزاری است
دگر حور و پری را کس نگوید با چنین حسنی
تو کافر دل نمی‌بندی نقاب زلف و می‌ترسم
اگر چه مرغ زیرک بود حافظ در هواداری

جهان بس فتنه خواهد دید از آن چشم و از آن ابرو
نگارین گلشنش روی است و مشکین سایبان ابرو
که باشد مه که بنماید ز طاق آسمان ابرو
هزاران گونه پیغام است و حاجب در میان ابرو
که بر طرف سمن زارش همی‌گردد چمان ابرو
که این را این چنین چشم است و آن را آن چنان ابرو
که محرابم بگرداند خم آن دلستان ابرو
به تیر غمزه صیدش کرد چشم آن کمان ابرو

۱۱. خلوت‌گزیده

تصنیف: بخت خفته (یک) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
گفتم ای بخت بخشیددی و خورشید دمید
گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک
گوشوار زر و لعل ارچه گران دارد گوش
چشم بد دور ز خال تو که در عرصه حسن
آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق
تکیه بر اختر شبگرد مکن کاین عبار
آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت

یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
گفت با این همه از سابقه نومید مشو
از فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو
دور خوبی گذران است نصیحت بشنو
بیدقی راند که برد از مه و خورشید گرو
خرمن مه به جوی، خوشه پروین به دو جو
تاج کاووس ربود و کمر کیخسرو
حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو

آواز: خلوت‌گزیده (پنج + شش) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

خلوت‌گزیده را به تماشا چه حاجت است
جانا به حاجتی که تو را هست با خدا
ای پادشاه حسن خدا را بسوختیم
ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست
محتاج قصه نیست گرت قصد خون ماست
جام جهان‌نما است ضمیر منیر دوست
ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست
آن شد که بار منت ملاح بردمی
ای عاشق گدا چو لب روح‌بخش یار
حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود

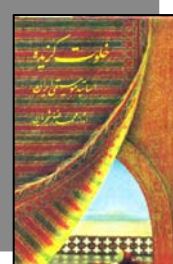
چون کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است
آخر دمی بپرس که ما را چه حاجت است
آخر سؤال کن که گدا را چه حاجت است
در حضرت کریم تمنا چه حاجت است
چون رخت از آن تو است به بغما چه حاجت است
اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجت است
احباب حاضرند به اعدا چه حاجت است
گوهر چو دست داد به دریا چه حاجت است
می‌دانند وظیفه تقاضا چه حاجت است
با مدعی نزاع و محاکا چه حاجت است

ساز: قطعه ضربی (چهار)

تصنیف: ای امان (هفت) - کلام: عارف قزوینی

ای امان از فراقت امان
از که گیرم سراغت امان
چشم لیلی چو بر مجنون شد
مردم از اشتیاق امان
امان، امان، امان، امان
دل ز دیدار او پر خون شد

خون شد از راه دل بیرون شد
عارف و عامی از می مستند
پای خم توبه را بشکستند
امان، امان، امان، امان
عهد و پیمان به ساغر بستند
امان، امان، امان، امان



ساز: پیش درآمد شور (یک)

ساز: چهارمضرب (سه)

آواز: جان عشاق (چهار) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود / تا کجا باز دل غمزده‌ای سوخته بود
 رسم عاشق‌کشی و شیوه شهرآشوبی / جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود
 گرچه می‌گفت که زارت بکشم می‌دیدم / که نهانش نظری با من دلسوخته بود
 جان عشاق سپند رخ خود می‌دانست / و آتش چهره بدین کار برافروخته بود

تصنیف: سلسله موی دوست (پنج) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

سلسله موی دوست حلقه دام بلاست / هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست
 دلشده پاینده گردن جان در کمند / زهره گفتار نه کاین چه سبب وان چراست
 گر بزنندم به تیغ در نظرش بی‌دریغ / دیدن او یک نظر صد چو منش خون بهاست
 گر برود جان ما در طلب وصل دوست / حیف نباشد که دوست دوست تر از جان ماست
 گر بنوازی به لطف و بگدازی به قهر / حکم تو بر من رواست زجر تو بر من رواست
 دعوی عشاق را شرع نخواهد بیان / گونه زردش دلیل ناله زارش گواست

آواز: چشم بیمار (شش) - کلام: حافظ

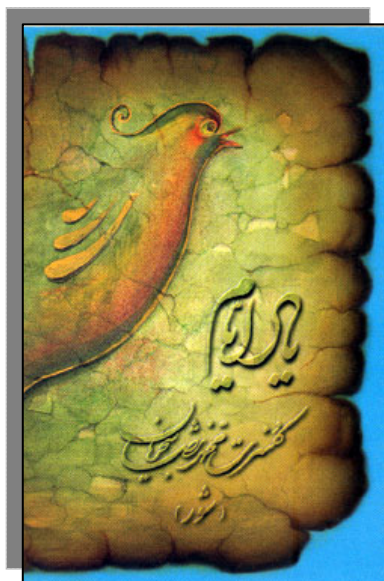


به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم / بیا کز چشم بیمار هزاران درد برچینم
 الا ای همنشین دل که یارانت برقت از یاد / مرا روزی مباد آن دم که بی یاد تو بنشینم
 جهان پیر است و بی‌بنیاد از این فرهادکش فریاد / که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم
 ز تاب آتش دوری شدم غرق عرق چون گل / بیار ای باد شبگیری نسیمی زان عرق چینم
 جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی / که سلطانی عالم را طفیل عشق می‌بینم
 اگر بر جای من گیری گزیند دوست حاکم اوست / حرامم باد اگر من جان به جای دوست بگزینم
 صباح‌الخیر زد بلبل کجایی ساقیا برخیز / که غوغا می‌کند در سر خیال خواب دوشینم
 شب رحلت هم از بستر روم در قصر حورالعین / اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم
 حدیث آرزومندی که در این نامه ثبت افتاد / همانا بی‌غلط باشد که حافظ داد تلقینم

تصنیف: یاد ایام (هفت) - شعر: زهی معیری

یاد ایامی که در گلشن فغانی داشتم / در میان لاله و گل آشیانی داشتم
 گرد آن شمع طرب می‌سوختم پروانه‌وار / پای آن سرو روان اشک روانی داشتم
 آتشم بر جان ولی از شکوه لب خاموش بود / عشق را از اشک حسرت ترجمانی داشتم
 چون سرشک از شوق بودم خاکبوس در گهی / چون غبار از شکر سر بر آستانی داشتم

تصنیف: زلف سیاه (نه) - کلام: فائض دشتستانی + باباطاهر



به قربون خم زلف سیاهت / فدای عارض مانند ماهت
 بردی دین فائض را به غارت / تو شاهی خیل مژگان را سپاهت
 تو دوری از برم دل در برم نیست / هوای دیگری هم در سرم نیست
 به جان دلبرم کز هر دو عالم / تمنای دگر جز دلبرم نیست
 خودم اینجا دلم در پیش دلبر / خدایا این سفر کی می‌رود سر
 خدایا کن سفر آسون به فائض / که بیند بار دیگر روی دلبر

۱۳. چشمه نوش

ساز: چهارمضرب (دو) ساز: قطعه ضربی تار؛ جامه‌دران (شش)



آواز: چشمه نوش (سه الف + سه ج + پنج + هفت) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست	منت خاک درت بر بصری نیست که نیست
ناظر روی تو صاحب‌نظرانند آری	سر گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست
اشک غماز من از سرخ برآمد چه عجب	خجل از کرده خود پرده‌ری نیست که نیست
از حیای لب شیرین تو ای چشمه نوش	غرق آب و عرق اکنون شگری نیست که نیست
تا به دامن نشیند ز نسیمش گردی	سیل‌خیز از نظرم رهگذری نیست که نیست
تا دم از شام سر زلف تو هر جا نزنند	با صبا گفت و شنیدم سحری نیست که نیست
من از این طالع سرگشته به رنجم ور نی	بهره‌مند از سر کویت دگری نیست که نیست
شیر در بادیه عشق تو روباه شود	آه از این راه که در وی خطری نیست که نیست
مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز	ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست
آب چشمم که بر او منت خاک در توست	زیر صد منت او خاک دری نیست که نیست
از وجود قدری نام و نشان هست که هست	ور نه از ضعف در آن جا اثری نیست که نیست
غیر از این نکته که حافظ ز تو ناخشنود است	در سراپای وجودت هنری نیست که نیست

آواز (سه ب) - کلام: باباطاهر

دلی دیرم که بهبودش نمی‌بو	نصیحت می‌کرم سودش نمی‌بو
به بادش می‌دهم، نش می‌بره باد	در آتش می‌نهم دودش نمی‌بو
آلاله روزگارم تئی یار	بنفشه روزگارم تئی یار
بنفشه جونکاران هفته‌ای بی	امید روزگارم تئی یار

تصنیف: میخانه (چهار) - کلام: قدیمی

رفتم در میخانه، خوردم دو سه پیمانه	من مستم و دیوانه، ما را که برد خانه
دلبر عزیز، شوخ با تمیز، برخی‌ز و بریز	زان می که جوان سازد، عشقم به تو پردازد
تو اگر عشوه بر خسرو پرویز کنی	همچو فرهاد روم از عقب کوه کنی
تو مگر، ماه نکورویانی	تو مگر، شاه پری‌رویانی

تصنیف: داغ دل (هشت) - کلام: حافظ

ما سرخوشان مست دل از دست داده‌ایم	همراز عشق و هم‌نفس جام داده‌ایم
بر ما بسی کمان ملامت کشیده‌اند	تا کار خود به ابروی جانان نهاده‌ایم
ای گل تو دوش داغ صوحی کشیده‌ای	ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم
پیر مغان ز توبه ما گر ملول شد	گو باده صاف کن که به عذر ایستاده‌ایم

کار از تو می‌رود مددی ای دلیل راه	کانصاف می‌دهیم و ز راه اوفتاده‌ایم
چون لاله می‌مبین و قدح در میان کار	این داغ بین که بر دل خونین نهاده‌ایم
گفتی که حافظ این همه رنگ و خیال چیست	نقش غلط مبین که همان لوح ساده‌ایم

۱۵. جان عشاق

{در CDهای شرکت دل آواز، این آلبوم تا track ششم، و به همراه آلبوم گنبد مینا منتشر شده است}

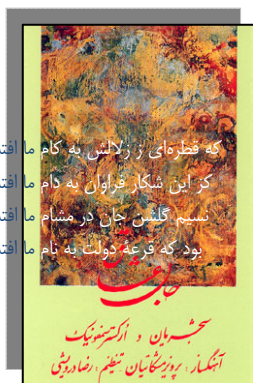
ساز: پیش درآمد بیات اصفهان (یک)

آواز: همای سعادت (سه + چهار) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

همای اوج سعادت به دام ما افتد	اگر تو را گذری بر مقام ما افتد
حباب‌وار براندازم از نشاط کلاه	اگر ز روی تو عکسی به جام ما افتد
شبی که ماه مراد از افق طلوع کند	بود که پرتو نوری به بام ما افتد
ملوک را چو ره خاکبوس این در نیست	کی التفات مجال سلام ما افتد

آواز: (پنج) - کلام: باباطاهر

نگارینا دل و جانم ته داری	همه پیدا و پنهانم ته داری
نمی‌دونم که این درد از که دیرم	همین دونم که درمانم تو داری



چو جان فدای لب شد خیال می‌ستم	که فطره‌ای ز زلالش به کام ما افتد
خیال زلف تو گفتا که جان وسیله مساز	کز این شکار فراوان به دام ما افتد
ز خاک کوی تو هر دم که دم زند حافظ	نسیم گلشن جان در مشام ما افتد
به ناامیدی از این در مرو بزنی فالی	بود که فرعه دولت به نام ما افتد

آواز: آتش نهفته (هفت) - کلام: حافظ

حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت
{برای ادامه ر. ک. آلبوم ساز قصه‌گو}

تصنیف: جان عشاق (شش) - کلام: حافظ

دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود	تا کجا باز دل غم‌زده‌ای سوخته بود
رسم عاشق کشی و شیوه شهرآشوبی	جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود
جان عشاق سپند رخ خود می‌دانست	و آتش چهره بدین کار برافروخته بود
گرچه می‌گفت که زارت بکشم می‌دیدم	که نهانش نظری با من دلسوخته بود
کفر زلفش ره دین می‌زد و آن سنگین دل	در پی‌اش مشعلی از چهره برافروخته بود
دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت	... که تلف کرد که اندوخته بود
یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد	آنکه یوسف به زر ناسره بفروخته بود
گفت و خوش گفت برو خرقه بسوزان حافظ	یارب این قلب‌شناسی ز که آموخته بود

چندان که گفتم غم با طیبیان	درمان نکردند مسکین غریبان
آن گل که هر دم در دست بادی است	گو شرم بادش از عندلیبان
یارب امان ده تا باز ببند	چشم محبان روی حبیبان
ای منعم آخر بر خوان وصلت	تا چند باشیم از بی‌نصیبان
درج محبت بر مهر خود نیست	یارب مبادا کام رقیبان
ما درد پنهان با یار گفتیم	نتوان نهفتن درد از طیبیان
حافظ نگشتی شیدای گیتی	گر می‌شنیدی پند ادیبان

۱۶. همایون مثنوی

آواز: سودای خیال (دو + سه الف) - کلام: عراقی

بود آیا که خرامان ز درم بازایی
نظری کن که به جان آمدم از دلتنگی
گفته بودی که بیایم چو به جان آبی تو
بس که سودای سر زلف تو بختم به خیال

گره از کار فرو بسته ما بگشایی
گذری کن که خیالی شدم از تنهایی
من به جان آمدم اینک تو چرا می نایی
عاقبت چون سر زلف تو شدم سودایی

همه عالم به تو می بینم و این نیست عجب
پیش از این گر دگری در دل من می گنجید
جز تو را نیست کنون در دل من گنجایی
جز تو اندر نظرم هیچ کسی می ناید
وین عجب تر که تو خود روی به کس نمایی
گفتی از لب بدهم کام عراقی روزی
وقت آن است که آن وعده وفا فرمایی

آواز: دل آرزومند (سه ب) - کلام: عراقی

بیا که بی تو به جان آمدم ز تنهایی
بیا که جان مرا بی تو نیست برگ حیات
بیا که بی تو دلم راحتی نمی یابد
اگر جهان همه زیر و زبر شود ز غمت
حجاب روی تو هم روی تو است در همه حال
عروس حسن تو را هیچ در نمی یابد

نمانده صبر و مرا بیش از این شکیبایی
بیا که چشم مرا بی تو نیست بینایی
بیا که بی تو ندارد دو دیده بینایی
تو را چه غم که تو خو کرده ای به تنهایی
نهانی از همه عالم ز بس که پیدایی
به گاه جلوه مگر دیده تماشایی

ز بس که بر سر کوی تو ناله ها کردم
ندیده روی تو، از عشق عالمی مرده
ز چهره پرده برانداز تا سر اندازی
به پرده در چه نشینی چه باشد از نفسی
نظر کنی به دل خسته شکسته دلی
دل عراقی بیچاره آرزومند است

بسوخت بر من مسکین دل تماشایی
یکی نماند اگر خود جمال بنمایی
روان فشانند بر روی تو ز شیدایی
به پرسش دل بیچاره ای برون آبی
مگر که رحمت آید برو بخشایی
امید بسته که تا کی نقاب بگشایی

آواز: محنت سرا (چهار) - کلام: عراقی

دلی دارم چه دل محنت سرا بی
دل مسکین چرا غمگین نباشد
تن مهجور چون رنجور نبود
چگونه غرق خونابه نباشم؟
بمیرد دل چو دلداری نبیند
بنالم بلبل آسا چون نیابم
فتادم باز در وادی خوتخوار

که در وی خوشدلی را نیست جای
که در عالم نیابد دلربایی
چه تاب کوه دارد رشته تایی
که دستم می نگیرد آشنایی
بکاهد جان چو نبود جانفزایی
ز باغ دلبران بوی وفا بی
نمی بینم رهی را رهنمایی

نه دل را در تحیر پای بندی
در این وادی فرو شد کاروانها
در این ره هر نفس صد خون بریزد
دل من چشم می دارد کزین ره
روانم نیز در بسته است همت
تمم هم گوش می دارد کزین در
تمنا می کند مسکین عراقی

نه جان را جز تمنا دلگشایی
که کس نشنید آواز درایی
نیارد خواستن کس خونهای
بیاید بهر چشمش توتیایی
که بگشاید در راحت سرایی
به گوش جانش آید مرچایی
که دریابد بقا بعد از فنا بی

آواز: دلدارم تو باشی (پنج + شش) - کلام: عراقی

چه خوش باشد که دلدارم تو باشی
دل پر درد را درمان تو سازی
ز شادی در همه عالم نگنجم
ندارم مونس در غار گیتی
اگرچه سخت دشوار است کارم

ندیم و مونس و یارم تو باشی
شفای جان بیمارم تو باشی
اگر یک لحظه غمخوارم تو باشی
بیا، تا مونس غارم تو باشی
شود آسان، چو در کارم تو باشی

اگر جمله جهانم خصم گردند
همی نالم چو بلبل در سحرگاه
چو گوید وصف روی ماهرویی
اگر نام تو گویم ور نگویم
از آن دل در تو بندد چون عراقی

تترسم چون نگهدارم تو باشی
به بوی آنکه گلزارم تو باشی
غرض زان زلف و رخسارم تو باشی
مرادم جمله گفت آنم تو باشی
که می خواهم که دلدارم تو باشی

آواز: نظر مستانه (هفت) - کلام: فیض کاشانی

یک نظر مستانه کردی عاقبت
با غم خود آشنا کردی مرا
در دل من گنج خود کردی نهان
سوختی در شمع رویت جان من
قطره اشک مرا کردی قبول
کردی اندر کل موجودات سیر
زلف را کردی پریشان، خلق را
مو به مو را جای دلها ساختی
در دهان خلق افکندی مرا

عقل را دیوانه کردی عاقبت
از خودم بیگانه کردی عاقبت
جای در ویرانه کردی عاقبت
چاره پروانه کردی عاقبت
قطره را دردانه کردی عاقبت
جان من کاشانه کردی عاقبت
خانمان ویرانه کردی عاقبت
مو به دلها شانه کردی عاقبت
فیض را افسانه کردی عاقبت



۱۷. گنبد مینا

{ در CDهای شرکت دل آواز، این آلبوم تا track چهارم، و به همراه آلبوم جان عشاق منتشر شده است }
ساز: مقدمه (یک)



آواز: غم عشق (دو + سه) - کلام: حافظ

دیدم ای دل که غم عشق دگر بار چه کرد چون بشد دلبر و با یار وفادار چه کرد
آه از آن نرگس جادو که چه بازی انگیخت آه از آن مست که با مردم هشیار چه کرد
اشک من رنگ شفق یافت ز بی مهری یار طالع بی شفقت بین که در این کار چه کرد
برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر وه که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد
ساقیا جام می ام ده که نگارنده غیب نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد
آنکه پرتش زد این دایره مینایی کس ندانست که در گردش پرگار چه کرد
فکر عشق آتش غم در دل حافظ زد و سوخت یار دیرینه ببیند که با یار چه کرد

تصنیف: گنبد مینا (چهار) - کلام: حافظ

دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم
از دل تنگ گنهگار برآرم آهی
مایه خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست
بگشا بند قبا ای مه خورشید کلاه
خوردام تیر فلک باده بده تا سرمست
جرعه جام بر این تخت روان افشانم
حافظا تکیه بر ایام چو سهو است و خطا

تصنیف: ساز قصه گو (پنج) - کلام: جواد آذر

تا دور چشم مست او، جای می از نای سبوع، خون کرده در پیمانه ها
{ برای ادامه ر. ک. آلبوم ساز قصه گو }

آواز: پیام نسیم (هفت) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی
{ برای ادامه ر. ک. آلبوم بهاریه }

۱۸. عشق داند

آواز: عشق داند (دو + سه + چهار) - کلام: حافظ

در نظر بازی ما بی خبران حیرانند
عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی
جلوه گاه رخ او دیده من تنها نیست
عهد ما لب شیرین دهان بست خدا
مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم
وصل خورشید به شبیره اعمی نرسد
لاف عشق و گله از یار زهی لاف دروغ
مگر چشم سیاه تو بیاموزد کار
گر به نزهتگاه ارواح برد بوی تو باد
زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد
گر شوند آگه از اندیشه ما مغیجان

آواز (پنج) - کلام: بابا طاهر (+ نظامی!)

به کشت خاطر من جز غم نروید	به باغم جز گل ماتم نروید	به روی دلبری گر مایل استم	به روی دلبری گر مایل استم
به صحرای دل بی حاصل مو	گیاه ناامیدی هم نروید	خدا را ساروبن آهسته می ران	خدا را ساروبن آهسته می ران
به دشت افتاده مجنون زار و دلتنگ	چو سیل آورده چوبی در بن سنگ	عزیزا کاسه چشم سرایت	عزیزا کاسه چشم سرایت
به شب از آتش آه شرربار	نمایان بود در دامان کهسار	از او ترسم که غافل پا نهی باز	از او ترسم که غافل پا نهی باز
غم عشقت بیابون پرورم کرد	هوای وقت بی بال و پرم کرد	تو دوری از برم دل در برم نیست	تو دوری از برم دل در برم نیست
به مو گفتم صبوری کن صبوری	صبوری طرفه خاکی بر سرم کرد	به جان دلبرم کز هر دو عالم	به جان دلبرم کز هر دو عالم

تصنیف: بهار دلکش (شش) - کلام: عارف قزوینی

بهار دلکش رسید و دل به جا نباشد
از آن که دلبر دمی به فکر ما نباشد
در این بهار ای صنم بیا و آشتی کن
که جنگ و کین با من حزین روا نباشد
صبحدم بلبل بر درخت گل به خنده می گفت
نازنینان را مه جبینان را وفا نباشد
اگر که با این دل حزین تو عهد بستی
عزیز من با رقیب من چرا نشستی
چرا دلم را عزیز من از کینه خستی
چرا دلم را عزیز من از کینه خستی
بیا در برم از وفا یک شب، ای مه نخشب
تازه کن عهدی که بر شکستی

۱۹. راز دل (پیغام اهل راز ۱)

آواز: چشم انتظار (دو + پنج) - کلام: امیر هوشنگ ابتهاج (ه. الف سایه)

نه لب گشایم از گل، نه دل کشد به نیند
چه بی نشاط بهاری که بی رخ تو رسید
نشان داغ دل ما است لاله‌ای که شکفت
به سوگواری زلف تو این بنفشه دمید
به یاد زلف نگونسار شاهدان چمن
بین در آینه جویبار، گریه بید
بیا که خاک رهت لاله‌زار خواهد شد
ز بس که خون دل از چشم انتظار چکید
بیا که همه خون دل به ساغرهاست
به دور ما که همه خون دل به ساغرهاست
ز چشم ساقی غمگین که بوسه خواهد چید

تصنیف: راز دل (سه) - کلام: عارف قزوینی

گریه را به مستی بهانه کردم، شکوه‌ها ز دست زمانه کردم
آستین چو از دیده برگرفتم، سیل خون به دامان روانه کردم
ناله دروغین اثر ندارد، مرده بهتر زان کاو هنر ندارد
شام ما چو از پی سحر ندارد، گریه تا سحرگه من عاشقانه کردم
راز دل همان به نهفته ماند، گفتنش چو نتوان گفت نگفته ماند
فتنه بهتر یکچند خفته ماند، گنج غم بر دل خزانه کردم
باغبان چه گویم به ما چه‌ها کرد، کینه‌های دیرینه بر ملا کرد
دست ما ز دامان گل جدا کرد، تا به شاخ گل یکدم آشیانه کردم

آواز: بهار غم‌انگیز (شش) - کلام: امیر هوشنگ ابتهاج (ه. الف سایه)

بهارا بنگر این خاک بلاخیز که شد هر خارین چون دشنه خون ریز
بهارا بنگر این صحرای غمناک که هر سو کشته‌ای افتاده بر خاک
بهارا بنگر این کوه و در و دشت که از خون جوانان لاله‌گون گشت
بهارا دامن‌افشان کن ز گلبن مزار کشتگان را غرق گل کن

تصنیف: از خون جوانان (هفت) - کلام: عارف قزوینی

هنگام می و فصل گل و گشت چمن شد
دربار بهاری تهی از زاغ و زغن شد
از ابر کرم خطه ری رشک ختن شد
دلتنگ چو من مرغ قفس بهر وطن شد
چه کج رفتاری ای چرخ، چه بدکرداری ای چرخ
سر کین داری ای چرخ، نه دین داری، نه آیین داری ای چرخ
از خون جوانان وطن لاله دمیده
از ماتم سرو قدشان سرو خمیده
در سایه گل بلبل از این غصه خزیده
گل نیز چو من در غمشان جامه دریده
خوابند و کیلان و خرابند وزیران
بروند به سرقت همه سیم و زر ایران
ما را نگذارند به یک خانه ویران
یارب بستان داد فقیران ز امیران

۲۰. انتظار دل (پیغام اهل راز ۲)

تصنیف: ملکا (یک) - کلام: سنایی

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی
نروم جز به همان ره که توام راهنمایی
همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم
همه توحید تو گویم که به توحید سزایی
تو زن و جفت نداری تو خور و خفت نداری
احد بی زن و جفتی ملک کامروایی
نه نیابت به و ولادت نه به فرزندت حاجت
تو جلیل الجبروتی تو نصیر الامرایی
تو حکیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی
تو نماینده فضلی تو سزاوار ثنایی
بری از رنج و گلزاری بری از درد و نیازی
بری از بیم و امید بری از عیب و خطایی
بری از خوردن و خفتن بری از شرک و شبیهی
بری از صورت و رنگی بری از عیب و خطایی

آواز: بلبل نالان (سه + چهار) - کلام: حافظ

بلبلی برگ کلی خوش‌رنگ در منقار داشت
واندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت
گفتمش در عین وصل این ناله و فریاد چیست
گفت ما را جلوه معشوق بر این کار داشت
یار اگر ننشست با ما نیست جای اعتراض
پادشاهی کامران بود از گدایی عار داشت
در نمی‌گیرد نیاز و ناز ما با حسن دوست
خرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت
خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم
کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت
گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن
شیخ صنعان خرقة رهن خانه خمار داشت
وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر
ذکر تسبیح ملک در حلقه زار داشت
چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت
شیوه جنات تجری تحتها الانهار داشت

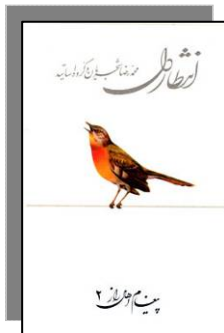
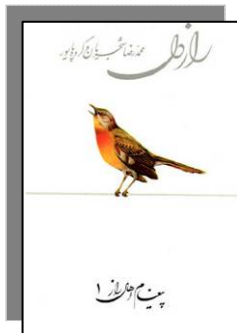
تصنیف: انتظار دل (پنج) - کلام: عارف قزوینی

از کفم رها - جانم - شد قرار دل
نیست و دست من - خدا - اختیار دل
دل به هر کجا - جانم - رفت و بر نگشت
دیده شد سپید - خدا - ز انتظار دل
خوش دلم از این - خدا - انتحار دل
خون دل بریخت - جانم - از دو چشم من
خم کنم کمر - خدا - زیر بار دل
بعد از این ضرر - جانم - ابله‌م اگر

ساز: رنگ افشاری (نه) - فرامرز پایور

آواز: حکایت دل (هشت) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند...
{برای ادامه رک. آلبوم ساز قصه‌گو}



۲۱. رسوای دل

ساز: مقدمه (یک)

ساز: چهارمضرب سه‌گانه (سه)

آواز: شب فراق (چهار) - کلام: سعدی

جزای آن که نگفتم شکر روز وصال	شب فراق نخفتم لاجرم ز خیال	تو بر کنار فراتی ندانی این معنی	به راه بادیه دارند قدر آب زلال
بدر یک نفس ای قائد این زمام جمال	که دیده سیر نمی‌گردد از نظر به جمال	اگر مراد نصیحت‌کنان ما این است	که ترک دوست بگوئیم، تصویری است محال
دگر به گوش فراموش اهل سنگین‌دل	پیام ما که رساند مگر نسیم شمال	به خاک‌پای تو دادم که تا سرم نرود	که سر بدر نرود همچنان امید وصال
به تیغ هندی دشمن قتال می‌نکند	چنان که دوست به شمشیر غمزه قتال	حدیث عشق چه حاجت که بر زبان آریم	به آب دیده خونین نوشته صورت حال
جماعتی که نظر را حرام می‌گویند	نظر حرام بکردند و خون خلق حلال	سخن دراز کشیدیم و همچنان باقی است	که ذکر دوست نیارد به هیچ‌گونه ملال
غزال اگر به کمند اوفتد عجب نبود	عجب فتادن مرد است در کمند غزال	به ناله کار میسر نمی‌شود سعدی	ولیک ناله بیچارگان خوش است، بنال

تصنیف: رسوای دل (پنج) - کلام: رهی معیری

من از روز ازل، دیوانه بودم، دیوانه روی تو، سرگشته کوی تو / سرخوش از باده مستانه بودم، در عشق و مستی، افسانه بودم
نالان از تو شد چنگ و عود من / تار موی تو، تار و پود من
بی باده مدهوشم، ساغر نوشم، ز چشمه نوش تو / مستی دهد ما راه گل رخسار، بهار آغوش تو
چو به ما نگری، غم دل ببری، کز باده نوشین تری / سوزم همچون گل، از سودای دل؛ دل، رسوای تو، من رسوای دل
گرچه به خاک و خون، کشیدی مرا، روزی که دیدی مرا / باز آ که در شام غمم، صبح امید می‌آید

آواز: بی‌با و سر (هفت) - کلام: عطار نیشابوری

بجز غم خوردن عشقت غمی دیگر نمی‌دانم	که شادی در همه عالم از این خوشتر نمی‌دانم
گر از عشقت برون آیم به ما و من فرون آیم	ولیکن ما و من گفتن به عشقت در نمی‌دانم
ز بس کاندر ره عشق تو از پای آمدم تا سر	چنان بی‌با و سر گشتم که پای از سر نمی‌دانم
به هر راهی که دانستم فرو رفتیم به بوی تو	کنون عاجز فرو ماندم رهی دیگر نمی‌دانم
دلی کاو بود همدردم، چنان گم گشت در دلبر	که بسیاری نظر کردم، دل از دلبر نمی‌دانم
به هشیاری می‌از ساغر جدا کردن توانستم	کنون از غایت مستی می‌از ساغر نمی‌دانم
به مسجد بتگر از بت باز می‌دانستم و اکنون	در این خمخانه رندان بت از بتگر نمی‌دانم
چو شد محرم ز یک دریا همه نامی که دانستم	درین دریای بی‌نامی دو نام‌آور نمی‌دانم
یکی را چون نمی‌دانم سه چون دانم که از مستی	یکی راه و یکی رهرو یکی رهبر نمی‌دانم
کسی کاندر نمکسار اوفتد گم گردد اندر وی	من این دریای پر شور از نمک کمتر نمی‌دانم
دل عطار انگشتی سیه‌رو بود و این ساعت	ز برق عشق آن دلبر بجز اخگر نمی‌دانم

تصنیف: تار زلف (هشت) - کلام: علی‌اکبر شیدا

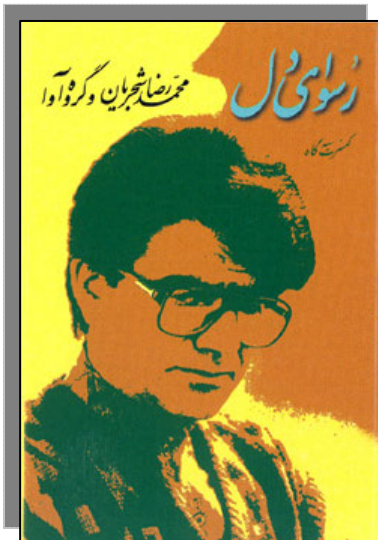
از بس به تار زلفت، دلها گرفته منزل / دل را کجا بجوییم، یک زلف و این همه دل
سرو روانم، آرام جانم، من بی‌تو نمانم / بیا حبیبم، بیا شیرینم، بیا شمع محفلم
آه ای هستی من شور مستی من / برچین اشک مرا برچین

تصنیف: غم دل (نه) - کلام: علی‌اکبر شیدا

از غم عشق تو ای صنم روز و شب ناله‌ها می‌کنم من
وز قد و قامتت هر زمان صد قیامت به پا می‌کنم من
دست بر زلف تو می‌زنم - ای جانم - روز خود را سیه می‌کنم من
گر به فلک می‌رسد آه من از غمت، چشم تو دل می‌برد دلربا یار
با من شیدا نشین، حال نزارم ببین
بیش از این بد مکن فتنه به کارم مکن، بی‌وفا یار

تصنیف: دل شیدا (ده + یازده) - کلام: باباطاهر + جامی + علی‌اکبر شیدا

تو دوری از برم دل برم نیست	هوای دیگری اندر سرم نیست
به جان دلبرم کز هر دو عالم	تمنای دگر جز دلبرم نیست
آرام جانم، سرو روانم، من بی‌تو نمانم	
بیا ای نازنین، بیا ای مه جبین، دردت به جانم	
از غم عشقت، دل شیدا شکست	شیشه می‌در شب یلدا شکست
از بس که زدم ریگ بیابان به کف	خار مغیلان همه در پا شکست



آیین وفا و مهربانی در شهر شما مگر نباشد - حبیبم
سر کوی تو تا چند آیم و شم، ز وصلت بینوا چند آیم و شم
سر کوبت برای دیدن تو، ترسی از خدا چند آیم و شم
صبر بر جور تو می‌کنم من
روز خود را سیه می‌کنم من
عمر خود را تبه می‌کنم من

۲۲. راست پنجگانه

ساز: قطعه ضریبی راست (دو)

ساز: چهارمضرب (شش)

آواز: چاه زرخندان (سه + پنج + هفت) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

در ازل بر تو حسنت ز تجلی دم زد	عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد	حافظ آن روز طربنامه عشق تو نوشت	که قلم بر سر اسباب دل خرم زد
جلوه‌ای کرد رخسار دید ملک عشق نداشت	عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد	عشق و شباب و رندی مجموعه مراد است	چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد
جان علوی هوس چاه زرخندان تو داشت	دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد	امشب ز غمت میان خون خواهیم خفت	وز بستر عاقبت برون خواهیم خفت
دیگران قرعه قسمت همه بر عشق زدند	دل غم‌دیده ما بود که هم بر غم زد	باور نکنی خیال خود را بفرست	تا در نگرد که بی تو چون خواهیم خفت
مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز	دست غیب آمد و بر سینۀ نامحرم زد		
عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد	برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد		

تصنیف: بت چین (هشت) - کلام: علی اکبر شید

آواز: (نه الف) - کلام: نظامی گنجوی

ای مه من ای بت چین ای صنم	لاله‌رخ و زهره‌جبین ای صنم	یارب به خدائی خدائیت
تا به تو دادم دل و دین ای صنم	بر همه کس گشته یقین ای صنم	وانگه به کمال کبریائیت
من ز تو دوری نتوانم دیگر	وز تو صبوری نتوانم دیگر	از عمر من آنچه هست بر جای
هر که تو را دید ز خود دل برید	رفته ز خود تا که رخت را بدید	بستان و به عمر لیلی افزای
تیر غمت چون به دل من رسید	همچو بگفتم که همه کس شنید	پرورده عشق شد سرشتم
من ز تو دوری نتوانم دیگر	وز تو صبوری نتوانم دیگر	بی عشق مباد سرنوشتم

تصنیف: چاه زرخندان (ده) - کلام: حافظ

ای نفس قدس تو احیای من	چون تویی امروز مسیحای من
حالت جمعی تو پریشان کنی	وای به حال دل شیدای من
من ز تو دوری نتوانم دیگر	وز تو صبوری نتوانم دیگر

آواز: صلاهی عشق (نه ب) - کلام: عطار نیشابوری

دلا یکدم رها کن آب و گل را	صلاهی عشق در ده اهل دل را
ز نور عشق شمع جان برافروز	رموز عشق از جانان بیاموز
چو داوود آیت سرگشتگان خوان	زبور عشق بر آشفته‌گان خوان
حدیث عشق، ورد عاشقان ساز	دل و جان در هوای عاشقان باز
چو عود از عشق بر آتش همی سوز	چو شمعی می‌گری و خوش همی سوز
شراب عشق در جام خرد ریز	از آنجا جرعه‌ای بر جان خود ریز
چو عشق آمد خرد را میل درکش	به داغ عشق، خود را نیل درکش

۲۳. شب وصل

ساز: پیش‌درآمد (یک)

ساز: چهارمضرب ماهور (سه)

آواز: حدیث آرزومندی (چهار + پنج) - کلام: حافظ

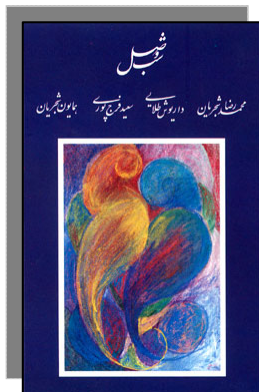
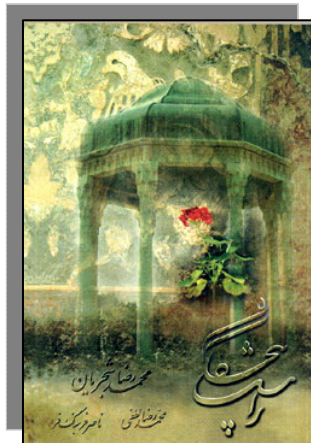
سخن باد می‌گفتم حدیث آرزومندی	خطاب آمد که واثق شو به الطاف خداوندی
قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز	ورای حد تقریر است شرح آرزومندی
دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصود است	بدین راه و روش می‌رو که با دلدار پیوندی
الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت مغرور	پدر را باز پرس آخر کجا شد مهر فرزندی
جهان پیر رعنا را ترحم در جلیت نیست	ز مهر او چه می‌پرسی در او همت چه می‌بندی
همایی چون تو عالیقدر و حرص استخوان تا کی	دریغ آن سایه همت که بر نااهل افکندی
در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است	خدایا منعمم گردان به درویشی و خرسندی

تصنیف: شب وصل (شش) - کلام: ملک الشعراء بهار

به شب وصلت بیگانه شدم	به شمع رویت پروانه شدم	شیدای توام تاج سرم بیا به سرم	رسوای توام چشم ترم بنشین به برم
به مه روی تو من حیران و ماتم	ز غم عشق تو شد صبر و ثباتم	عاشقم کردی جانا دلم را بردی	
به حال من نگر جانا زار و نزارم		به زلف سرکج گم شده دلم	به ماه عارضت حل کن مشکلم

آواز: منتهای عشق (هشت + ده) - کلام: سعدی

هر لحظه در برم دل از اندیشه خون شود	تا منتهای کار من از عشق چون شود	فرهادوارم از لب شیرین گزیر نیست	ور کوه محتشم به مثل بیستون شود
دل بر قرار نیست که گویم نصیحتی	کز راه عقل و معرفتش رهنمون شود	دیوار دل به سنگ تعنت خراب گشت	رخت سرای عقل به یغما کتون شود
یار آن حریف نیست که از در درآمد	عشق آن حدیث نیست که از دل برون شود	چون دور عارض تو برانداخت رسم عقل	ترسم که عشق در سر سعدی جنون شود
دم درکش از ملامت ای دوست زینهار	کاین درد عاشقی به ملامت فزون شود		



تصنیف: شمع شب تار (نه) - کلام: علی اکبر شیدا

شنیدم ماهی یا هم شاهای میان دلبران بت صاحبان
گفتم که غمخوارم شوی در روز جدایی / شمع شب تارم شوی، ترسم که نپایی
نه دلم بردی و نه غم خوردی، دلم آزردی
نادیدن رویت می کشدم / آن سان غل مویت می کشدم

ساز: رنگ شهرآشوب (دوازده)

تصنیف: ز دست محبوب (یازده) - کلام: غلامرضا رییس موزیک

ز دست محبوب، ندانم چون کنم از هجر رویش دیده چیخون کنم
یارم چو شمع محفل است دیدن رویش مشکل است
سرو مرا پا در گل است بر خط و خالش مایل است
یار من دلدار من کمتر تو جفا کن یادی آخر تو ز ما کن
رفتم در آن ماهرو، با او نشستم رو به رو، گفتم سخنها مو به مو
یار من دلدار من کمتر تو جفا کن یادی آخر تو ز ما کن

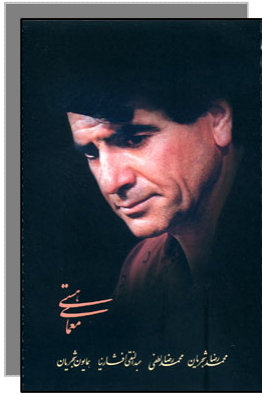
۲۴. معمای هستی

ساز: چهار مضراب شور (سه)

آواز: غم عشق (چهار) - کلام: حافظ

مرا می بینی و هر دم زیادت می کنی دردم
به سامانم نمی پرسی نمی دانم چه سر داری
نه راه است این که بگذاری مرا بر خاک و بگریزی
ندارم دست از دامن بجز در خواب و آن دم هم
فرو رفت از غم عشقت دمدم می دمی تا کی
شبی دل را به تاریکی ز زلفت باز می جستم
کشیدم در برت ناگاه و شد در تاب گیسویت
تو خوش می باش با حافظ برو گو خصم جان می ده

تو را می بینم و میلیم زیادت می شود هر دم
به درمانم نمی کوشی نمی دانی مگر دردم
گذاری آر و بازم پرس تا خاک رهنم گردم
که بر خاکم روان گردی به گرد دامنم گردم
دمار از من برآوردی نمی گویی برآوردم
رخت می دیدم و جامی هلالی باز می خوردم
نهادم بر لب لب را و جان و دل فدا کردم
چو گرمی از تو می بینم چه پاک از خصم دم سردم



تصنیف: پرندۀ شوشتری (پنج) - کلام: باباطاهر / شوریده شیرازی

دو زلفونت بود تار ربانم / چه می خواهی از این حال خرابم
تو که با مو سر یاری نداری / چرا هر نیمه شو آبی به خوابم

پرندۀ شوشتری ز گل نازکتی ندیده بودم حالا دیدم
اگر مستم من از عشق تو مستم / بیا بنشین که دل بردی ز دستم

تصنیف: نگار من (هشت) - کلام: شوریده شیرازی

هرچه کنی بکن، مکن ترک من ای نگار من هرچه بری ببر، مبر سنگدلی ز کار من
هرچه بری ببر، مبر رشته الفت مرا هرچه کنی بکن، مکن خانه اختیار من
هرچه روی برو، مرو راه خلاف دوستی هرچه زنی بزنی، مزن طعنه به روزگار من

آواز: معمای هستی (هفت) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست در حق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست
در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست
تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند عرصه شطرنج زندان را مجال شاه نیست
بنده پیر خرابانم که لطفش دائم است ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست
هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
این چه استغناست یارب وین چه قادر حکمت است کاین همه زخم نهران هست و مجال آه نیست
چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست
صاحب دیوان ما گویی نمی داند حساب کاندرا این طغرا نشان حسبه ل... نیست
هر که خواهد گو بیا و هرچه خواهد گو بگو کبر و ناز و حاجب و دربان بدین درگاه نیست
بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود خودفروشان را به کوی میفروشان راه نیست
حافظ ار بر صدر نشینند ز عالی مشربی است عاشق دردی کش اندر بند مال و جاه نیست

آواز: چشم یاری (یازده) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

ما ز یاران چشم یاری داشتیم خود غلط بود آنچه می پنداشتیم
تا درخت دوستی کی بر دهد حالیا رفتیم و تخمی کاشتیم
گفتگو آئین درویشی نبود ورنه با تو ماجراها داشتیم
گلبن حسنت نه خود شد دلفروز ما دم همت بر او بگماشتیم
شیوه چشمت فریب جنگ داشت ما ندانستیم و صلح انگاشتیم
نکته ها رفت و شکایت کس نکرد جانب حرمت فرو نگذاشتیم
گفت خود دادی به ما دل حافظا ما محصل بر کسی نگماشتیم

تصنیف (دوازده) - کلام: حافظ (دو تک بیت از دو غزل متفاوت)

به تیغم گر زنی دستت نگیرم
- ماه من، ای سرو بلند بالا، رویت را به ما بنما -
وگر تیرم زنی منت پذیرم
- بنام چشم مست را، ببینم من شکستت را -
چو مستم کرده ای مستور منشین چو نوشم داده ای زهرم منوشان

تصنیف: دل تنگ من (سیزده) - کلام: قدیمی

های های، های های، دل تنگ من
پیش دوست، پیش دوست، شده ننگ من
ره کجاست، ره کجاست، پای لنگ من

ساز: قطعه ضربی دشتی (ده)

۲۵. چهره به چهره

ساز: قطعه نستاری (یک) ساز: رنگ نوا (پنج)

آواز: آتش نهفته (سه + چهار + شش) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت	آری به اتفاق جهان می توان گرفت	می خور که هر که آخر کار جهان بدید	از غم سبک برآمد و رطل گران گرفت
افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع	شکر خدا که سر دلش در زبان گرفت	آنروز شوق ساغر می خرمین بسوخت	کآتش ز عکس عارض ساقی در آن گرفت
می خواست گل که در زند از رنگ و بوی دوست	از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت	بر برگ گل به خون شقایق نوشته اند	کآنکس که پخته شد می چون ارغوان گرفت
آسوده بر کنار چو پرگار می شدم	دوران چو نقطه عاقبتیم در میان گرفت	فرصت نگر که چو فتنه در عالم اوفتاد	صوفی به جام می زد و از غم کران گرفت
خواهم شدن به کوی مغان آستین فشان	زین فتنه ها که دامن آخرزمان گرفت	حافظ چو آب لطف ز نظم تو می چکد	حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت
زین آتش نهفته که در سینۀ من است	خورشید شعله ای است که در آسمان گرفت		

تصنیف: چهره به چهره (هفت) - کلام: زرین تاج قزوینی (قره العین)

گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو شرح دهم غم تو را نکته به نکته مو به مو
ساقی باقی از وفا باده بده سبو سبو مطرب خوش نوای را تازه به تازه گو بگو

در پی دیدن رخت همچو صبا فتاده ام خانه به خانه در به در کوچه به کوچه کو به کو
می رود از فراق تو خون دل از دو دیده ام دجله به دجله یم به یم چشمه به چشمه جو به جو

تصنیف (هشت) - کلام: سعدی

ما را همه شب نمی برد خواب	ای خفته روزگار، درباب	من تن به قضای عشق دادم	پیرانه سر آمدم به کتاب
در بادیه تشنگان بمرند	وز حله به کوفه می رود آب	زهر از کف دست نازنینان	در حلق چنان رود که جلاب
ای سخت کمان سست پیمان	این بود وفای عهد اصحاب؟	دیوانۀ کوی خوبرویان	دردش نکند جفای بواب
خار است به زیر پهلوانم	بی روی تو خوابگاه سنجاب	سعدی نتوان به هیچ کستن	آلا به فراق روی احباب
ای دیده عاشقان به رویت	چون روی مجاوران به محراب		

۲۶. شب، سکوت، کویر

ساز: سکوت شب (یک) ساز: کویر (دو) ساز: شب کویر (چهار) ساز: شرنگ (یازده)

آواز (سه) - کلام: باباطاهر

تو که نازنده بالا دلربایی	تو که بی سرمه چشمون سرمه سایی	گل وصلت فراموشم نکرده	مگر خار از سر گورم بروید -
تو که مشکین دو گیسو در قفایی	به مو گویی که سرگردون چرایی	سیه بختم که بختم واژگون بی	سیه روزم که روزم تیره گون بی
بمیرم تا تو چشم تر نبینی	شرار آه پرآذر نبینی	شدم محنت کش کوی محبت	ز دست دل که یارم غرق خون بی
چنان از آتش عشقت بسوزم	که از مو رنگ خاکستر نبینی	ز عشقت سوختم ای جان کجایی	بماند آن بی سر و سامان کجایی
دلم دردی که دارد با که گوید	گنه خود کرده تاوان از که جوید	نه جانی و نه غیر از جان چه چیزی	نه در جان نه برون از جان، کجایی
دریغا نیست همدردی موافق	که بر بخت بدم خوش خوش بموید		

آواز و تصنیف: بارون (شش + هفت) - کلام: علی معلم

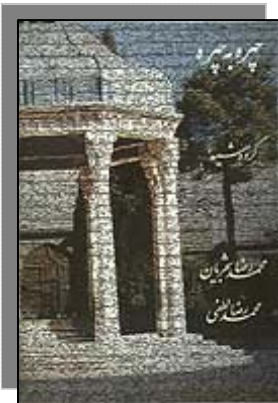
ببار ای بارون ببار، با دلم گریه کن خون ببار / در شپهای تیره چون زلف یار، بهر لیلی چو مجنون ببار
دلا خون شو خون ببار، بر کوه و دشت و هامون ببار / به سرخی لبای سرخ یار، به یاد عاشقای این دیار - به داغ عاشقای بی مزار
ببار ای ابر بهار، با دلم بنوا زلف یار / داد و پیدا از این روزگار، ماه و دادن به شپهای تار

آواز: دل بریان (ده) - کلام: عطار نیشابوری (تفاوت ترتیب)

لعل تو داغی نهاد بر دل بریان من	زلف تو در هم شکست توبه و پیمان من	گر تو نگیریم دست کار من از دست شد	زانکه ندارد کران وادی هجران من
شد دل بیچاره خون چاره دل هم تو ساز	زانکه تو دانی که چیست بر دل بریان من	هم نظری کن ز لطف تا دل درمانده را	بو که به پایان رسد راه بیابان من
بی تو دل و جان من سیر شد از جان و دل	جان و دل من تویی ای دل و ای جان من	هست دل عاشقت منتظر یک نظر	تا که برآید ز تو حاجت دو جهان من
چون گهر اشک من راه نظر چست بست	چون نگر در رخت دیده گریان من	تو دل عطار را سوخته خویش دار	زانکه دل سنگ سوخت از دل سوزان من
هر در عشقت که دل داشت نهان از جهان	بر رخ زردم فشانند اشک درافشان من		

تصنیف: ای عاشقان (دوازده) - کلام: امیر هوشنگ ابتهاج (ه. الف. سایه)

ای عاشقان ای عاشقان پیمانه پر خون کنید	وز خون دل چون لاله ها رخساره ها گلگون کنید	آمد یکی آتش سوار بیرون جهید از این حصار	تا برآمد خورشید نو شب را ز خود بیرون کنید
آن یوسف چون ماه را از چاه بیرون کشید	در کلبۀ احزان چرا این ناله محزون کنید	از چشم ما آینه ای در پیش آن مهر و نهید	آن فتنه فتانه را بر خویشن ممتون کنید
چندین که از خم در سبو خون دل ما می رود	ای شاهدان بزم کین پیمانه ها پر خون کنید	دیدم به خواب نیمه شب خورشید و مه را لب به لب	تعبیر این خواب عجب ای صبح خیزان چون کنید
دیوانه چون طغیان کند زنجیر و زندان بشکند	از زلف لیلی حلقه ای بر گردن مجنون کنید	نوری برای دوستان، دودی به چشم دوستان	من دل بر آتش می نهم، این هیمه را افزون کنید
زین تخت و تاج سرنگون، تا کی رود سیلاب خون؟	این تخت را ویران کنید، این تاج را وارون کنید		



۲۷. آرام جان

ساز: پیش درآمد افشاری (یک)

تصنیف: آرام جان (سه) - کلام: عارف قزوینی

دل دلم دلم، رو بردی، به که گویم غم غم غم نخوردی، ز چه جویم
سرو روانم، آرام جانم، بی تو نمانم، در بطن جانم
گر یار من بر افکند از رخ نقاب رویش عالم به هم بر می‌زند از انقلاب مویش

آواز: در خیال (پنج + هفت) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

دل خویش را بگفتم چو تو دوست می‌گرفتم نه عجب که خوبویان بکنند بی‌وفایی
من از آن گذشتم ای یار که بشنوم نصیحت برو ای فقیه و با ما مفروش پارسایی
سخنی که با تو دارم به نسیم صبح گفتم دگری نمی‌شناسم تو ببر که آشنایی
تو که گفته‌ای تأمل نکنم جمال خوبان بکنی اگر چو سعدی نظری بیازمایی
در چشم بامدادان به بهشت برگشودن نه چنان لطیف باشد که به دوست برگشایی

خبرت خراب‌تر کرد جراحت جدایی چو خیال آب روشن که به تشنگان نمایی
تو چه ارمغانی آری که به دوستان فرستی چه از این به ارمغانی که تو خویشتن بیایی
بشدی و دل بردی و به دست غم سپردی شب و روز در خیالی و ندانمت کجایی
تو جفای خود بکردی و نه من نمی‌توانم که جفا کنم، ولیکن نه تو لایق جفایی
چه کند اگر تحمل نکنند زبردستان تو هر آن ستم که خواهی بکنی که پادشایی

ساز: چهارمضرب عراق (شش) - محمدرضا شجریان

تصنیف: آفت عقل و دین (هشت) - کلام: عارف قزوینی

نه قدرت که با وی نشینم نه طاقت که جز وی بینم
شده است آفت عقل و دینم ای دل‌آرا، سرو والا
کار عشقم چه بالا گرفته در سر من جنون جا گرفته
جای عقل عشقت یکجا گرفته خانه دل به یغما گرفته
آفت تن، فتنه جان رهزن دین، دزد ایمان
ترک چشمت، نیزه پنهان آشکارا، ای نگارا
سوزم از سوز دل خویش خندم از بخت بد خویش
گریم از دست بداندیش خواهمش بینم کم و بیش
گریه راه تماشا گرفته

ساز: چهارمضرب جامه‌دران (نه ب)

آواز: دست‌آموز غم (ده) - کلام: سعدی

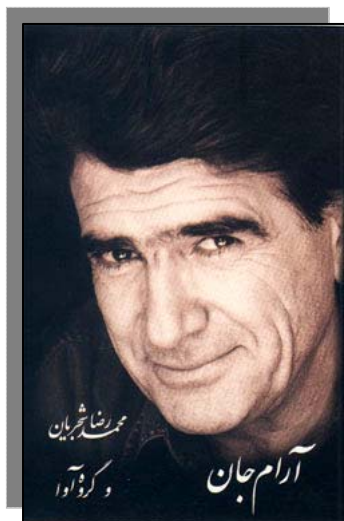
مکن سرگشته آن دل را که دست‌آموز غم کردی
قلم بر بیدلان گفتمی نخواهم راند و هم راندی
بدم گفتمی و خرسندم، عفاک... نکو گفتمی
چه لطف است این که فرمودی مگر سبق‌اللسان بودت
عنایت با من اولی‌تر که تا دیدم جفا دیدم
غنیمت دان اگر روزی به شادی در رسی ای دل
شب غمهای سعدی را مگر هنگام روز آمد

تصنیف: مه‌لقا (یازده) - کلام: علی‌اکبر شیدا

دوش که آن مه‌لقا، خوش‌ادا، باصفا، باوفا
از برم آمد و بنشست، برده دین و دلم از دست
باز مرا سوی خود، می‌کشد، می‌برد، می‌زند
با دو چشم مست، ابرویش پیوست

تصنیف: انتظار دل (سیزده) - کلام: عارف قزوینی

از کفم رها - جانم - شد قرار دل
دل به هر کجا - جانم - رفت و بر نگشت
خون دل بریخت - جانم - از دو چشم من
بعد از این ضرر - جانم - ابله‌م اگر



تصنیف: تند تند (دوازده) - کلام: قدیمی

دوش که آن گرد، گرد گنبد مینا
تند و غضبناک، سخت و سرکش و توسن
روی سپیدش، برابر مه گردون
لعبت شیرین، ترش اگر که ننشیند

آتشم اندر دلم بر زد، زان رخ همچو آذر زد
سوخت همه خرمنم، یکسره جان و تنم
کشته عشقت منم - ای صنم - بد من
بیش از این ظلم بی‌حد مکن

نیست و دست من - خدا - اختیار دل
دیده شد سپید - خدا - ز انتظار دل
خوش دلم از این - خدا - انتحار دل
خم کنم کمر - خدا - زیر بار دل

۳۰. آهنگ وفا

ساز: پیش‌درآمد (یک) - استاد هرمزی

تصنیف: شب وصل (سه) - کلام: ملک‌الشعرای بهار

به شب وصلت بیگانه شدم	به شمع رویت پروانه شدم	شیدای توام تاج سرم بیا به سرم	رسوای توام چشم ترم بنشین به برم
به مه روی تو من حیران و ماتم	ز غم عشق تو شد صبر و ثباتم	عاشقم کردی جانا دلم را یردی	
به حال من نگر جانا زار و نزارم		به زلف سرکجت گم شده دلم	به ماه عارضت حل کن مشکلم

آواز: بادیة سودا (چهار + پنج) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

هشیار کسی باید کز عشق بپرهیزد	و این طبع که من دارم با عقل نیامیزد	تا دل به تو پیوستم راه همه در بستم	جایی که تو بنشینی بس فتنه که برخیزد
آنکس که دلی دارد آراسته لیلی	گر هر دو جهان باشد در پای یکی ریزد	بی بخت چه فن سازم تا برخورم از وصلت	بی‌مایه زبون باشد هرچند که بستیزد
گر سیل عقاب آید شوریده نیاندیشد	ور تیر بلا بارد دیوانه نپرهیزد	فضل است اگرم خوانی عقل است اگرم رانی	قدر تو نداند آن کز زجر تو بگریزد
آخر نه منم تنها در بادیة سودا	عشق لب شیرینت صد شور برانگیزد	سعدی نظر از رویت کوتاه نکند هرگز	ور روی بگردانی در دامنم آویزد

تصنیف: ز دست محبوب (هفت) - کلام: غلامرضا رییس موزیک

ز دست محبوب، ندانم چون کنم	از هجر رویش دیده چیچون کنم	یار من دلدار من کمتر تو جفا کن	یادی آخر تو ز ما کن
یارم چو شمع محفل است	دیدن رویش مشکل است	رفتم در آن ماهرو، با او نشستم رو به رو،	گفتم سخنها مو به مو
سرو مرا پا در گل است	بر خط و خالش مایل است		

آواز: نقش خال (نه) - کلام: حافظ

خوشا دلی که مدام از پی نظر نرود	به هر درش که بخوانند بی‌خبر نرود	من گدا هوس سروقامتی دارم	که دست در کمرش جز به سیم و زر نرود
طمع در آن لب شیرین نکردم اولی	ولی چگونه مگس از پی شکر نرود	سیاه‌نامه‌تر از خود کسی نمی‌بینم	چگونه چون قلمم دود دل به سر نرود
سواد دیده غم‌دیده‌ام به اشک مشوی	که نقش خال توام هرگز از نظر نرود	تو کز مکارم اخلاق عالمی دگری	وفای عهد من از خاطرت بدر نرود
ز من چو باد صبا بوی خود دریغ مدار	چرا که بی سر زلف توام به سر نرود	به تاج هدادم از ره میر که باز سفید	چو باشه در پی هر صید مختصر نرود
دلا مباح چنین هرزه‌گرد و هر جایی	که هیچ کار ز پیشت بدین هنر نرود	بیار باده و اول بدست حافظ ده	به شرط آنکه ز مجلس سخن به در نرود
مکن به چشم حقارت نگاه در من مست	که آبروی شریعت بدین قدر نرود		

تصنیف: آهنگ وفا (ده) - کلام: قدیمی

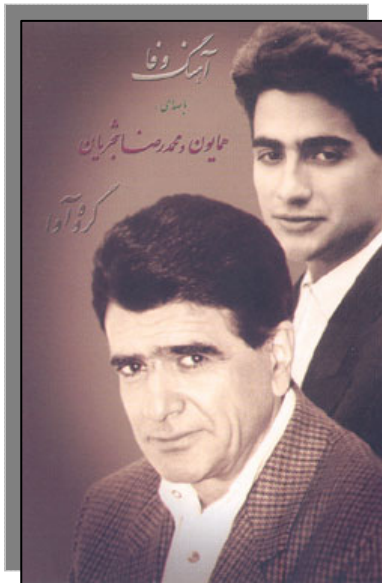
با دلشدگان جانا جفا تا به کی آخر	ز دست یارم، چه‌ها کشیدم / بجز جفایش، وفا ندیدم
آهنگ وفا ترک جفا بهر خدا کن	نه همزمانی، که‌ام زمانی / ز من بپرسد، غم نهایی

آواز: ملامت‌گوی عاشق (دوازده) - کلام: سعدی

گرم باز آمدی محبوب سیم‌اندام سنگین‌دل	گل از خارم بر آوردی و خار از پا و پا از گل
ایا باد سحرگاهی گر این شب روز می‌خواهی	از آن خورشید خرگاهی برفکن دامن محمل
گر او سرینجه بگشاید که عاشق می‌کشم شاید	هزارش صید پیش آید به خون خویش مستعجل
گروهی همنشین من خلاف عقل و دین من	بگیرند آستین من که دست از دامنش بگسل
ملامت‌گوی عاشق را چه گوید مردم دانا	که حال غرقه در دریا نداند خفته بر ساحل
به خونم گر بی‌الاید دو دست نازنین شاید	نه قتلیم خوش همی آید که دست و پنجه قاتل
اگر عاقل بود داند که مجنون صبر نتواند	شتر جایی بخواباند که لیلی را بود منزل
ز عقل اندیشه‌ها زاید که مردم را بفرساید	گرت آسودگی باید برو عاشق شو ای عاقل
مرا تا پای می‌پوید طریق وصل می‌جوید	بهل تا عقل می‌گوید زهی سودای بی‌حاصل
عجایب نقش‌ها بینی خلاف رومی و چینی	اگر با دوست بنشینی ز دنیا و آخرت غافل
در این معنی سخن باید که جز سعدی نیاراید	که هرچ از جان برون آید نشیند لاجرم بر دل

تصنیف: ز من نگارم (سیزده) - کلام: ملک‌الشعرای بهار

ز من نگارم، خبر ندارد	به حال زارم، نظر ندارد	مگر شب ما، سحر ندارد
خبر ندارم من، از دل خود	دل من از من، خبر ندارد	که آه و زاری، اثر ندارد
کجا رود دل، که دلبرش نیست	کجا پرد مرغ، که پر ندارد	وطن علاج دگر ندارد
امان از این عشق، فغان از این عشق	که غیر خون جگر ندارد	کسی که تیغ دو سر ندارد
		همه سیاهی، همه تباهی
		بهار مضطر، مثال دیگر
		جز انتظار و جز استقامت
		ز هر دو سر بر سرش بکوبد



۳۱. بوی باران

ساز: مقدمه چهارگاه (یک)

آواز: زنده عشق (دو + سه + چهار + پنج + شش) - کلام: فریدون مشیری

بگذار که بر شاخه این صبح دلاویز بشینم و از عشق سرودی بسرایم	انگاره به صد شوق چو مرغان سبکبال پرگیرم از این کام و بسوی تو بیایم	خورشید از آن دور از آن قله پر برف آغوش کند باز، همه مهر، همه ناز	سیمرغ طلایی پر و بالی است که چون من از لانه برون آمده دارد سر پرواز	پرواز به آنجا که نشاط است و امید است پرواز به آنجا که سرود است و سرور است	آنجا که سراپای تو در روشنی صبح رویای شرابی است که در جام بلور است	آنجا که سحر گونه گلگون تو در خواب از بوسه خورشید چو برگ گل ناز است	آنجا که من از روزن هر اختر شبگرد چشمم به تماشا و تمنای تو باز است
--	---	---	--	--	--	---	--

تصنیف: بوی باران (هفت) - کلام: فریدون مشیری

بوی باران، بوی سبزه، بوی خاک شاخه‌های شسته، باران خورده، پاک	نغمه شوق پرستوهای شاد خلوت گرم کیوتراهای مست	خوش به حال دانه‌ها و سبزه‌ها خوش به حال غنچه‌های نیمه‌باز	خوش به حال دختربچه‌ها که می‌خندد به ناز خوش به حال جام لبریز از شراب	خوش به حال روزگار خوش به حال چشمه‌ها و دشت‌ها	ای دروغ از تو اگر چون گل نرقصی با نسیم ای دروغ از من اگر مستم نسازد آفتاب	ای دروغ از ما اگر کامی نگیریم از بهار گر نکوبی شیشه غم را به سنگ هفت رنگش می‌شود هفتاد رنگ
---	---	--	---	--	--	--

ساز: مقدمه افشاری (هشت)

ساز: چهارمضرب افشاری (نه)

آواز: ترک مبتلا (ده + یازده + دوازده + سیزده) - کلام: مولانا

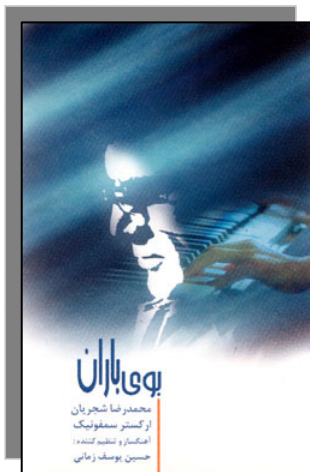
رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن مانیم و موج سودا شب تا به روز تنها	ترک من خراب شبگرد مبتلا کن خواهی بیا بیخشا خواهی برو جفا کن	از من گریز تا تو هم در بلا نیافتی مانیم و آب دیده در کنج غم خزیده	بگزین ره سلامت، ترک ره بلا کن بر آب دیده ما صد جای آسیا کن	بکشد کسش نکوید تدبیر خونبها کن ای زردروی عاشق تو صبر کن وفا کن	بر شاه خوبرویان واجب وفا نباشد دردی است غیر مردن کان را دوا نباشد	در خواب دوش پیری در کوی عشق دیدم گر ازدهاست بر ره عشقی است چون زمرد	از برق این زمرد هی دفع ازدها کن تاریخ بوعلی گو تنبیه بوالعلا کن
--	--	--	---	---	--	--	--

آواز: وصل و هجران (چهارده) - کلام: مولانا

ای خدا این وصل را هجران مکن باغ جان را تازه و سرسبز دار	سرخوشان عشق را نالان مکن قصد این بستان و این مستان مکن	چون خزان بر شاخ و برگ دل مزین بر درختی کاشیان مرغ تو است	خلق را مسکین و سرگردان مکن شاخ مشکین مرغ را پران مکن	شمع جمع خویش را بر هم مزین قصد این پروانه حیران مکن
--	---	---	---	--

تصنیف (+ آواز): نی‌زن (پانزده) - کلام: فروغی بسطامی (تفاوت ترتیب) / حافظ شیرازی

گر عارف حقیقینی چشم از همه بر هم زن هم چشم تماشا را بر روی نکو بگشا	چون دل به یکی دادی آتش به دو عالم زن هم دست تمنا را بر گیسوی پر خم زن	هم نکتۀ وحدت را با شاهد یکتا گو هم داد انالاحق را بر دار معظم زن	هم باده بی‌غش را با ساده بی‌غم زن حرف از لب جان بخشش با عیسی مریم زن	هم جلوه ساقی را در جام بلورین بین ذکر از رخ رخشان با موسی عمران گو	رطل می صافی را با صوفی محرم زن چون جام به چنگ آری با یاد لب جم زن	چون گرد حرم گشتی با خانه خدا بنشین در پای قده بنشین زیبا صنمی بگزین	گر تکیه دهی وقتی بر تخت سلیمان ده گر دردی از او بردی صد خنده به درمان کن	چون ساقی زندانی می با لب خندان خور یا پای شقاوت را بر تارک شیطان نه	یا کحل ثوابت را در چشم ملائک کش یا خازن جنت شو، گللهای بهشتی چین	یا بندۀ عقبا شو، یا خواجه دنیا شو زاهد سخن تقوی بسیار مگو با ما	گر دامن پاکت را آلوده به خون خواهد گر همدمی او را پیوسته طمع داری	نه رشته به گوهر کش نه سکه به درهم زن چون خاتم کارت را بر دست اجل دادند	تا چند فروغی را مجروح توان دیدن یا مرهم زخمی کن یا ضربت محکم زن	نوی خوش غم‌زدایت کجاست معنی کجایی نوایت کجاست	ببین تا چه گفت از درون پرده‌دار معنی از آن پرده نقشی بیار	که ناهید چنگی به رقص آوری چنان برکش آواز خنیاگری
--	--	---	---	---	--	--	---	--	---	--	--	---	--	--	--	---



۳۲. پیوند مهر

آواز: پیوند مهر (سه + پنج) - کلام: سعدی

خفته خبر ندارد سر بر کنار جانان	کاین شب دراز باشد بر چشم پاسبانان
بر عقل من بختی گر در غمش بگیریم	کاین کارهای مشکل افتد به کاردانان
دلداه را ملامت گفتن چه سود دارد	می‌باید این نصیحت کردن به دلستانان
دامن ز پای برگیر ای خوبروی خوشرو	تا دامت نگیرد دست خدای‌خوانان
من ترک مهر اینان در خود نمی‌شناسم	بگذار تا بیاید بر من جفای آنان
روشن‌روان عاشق از تیره‌شب ننالد	داند که روز گردد روزی شب شبانان

تصنیف: ای ساریان (هفت) - کلام: سعدی

ای ساریان، آهسته ران، آرام جانم می‌رود	و آن دل که با خود داشتم با دلستانم می‌رود
من مانده‌ام مهجور از او درممانده و رنجور از او	گویی که نیشی دور از او در استخوانم می‌رود
گفتم به نیرنگ و فسون پنهان کنم ریش درون	پنهان نمی‌ماند که خون بر آستانم می‌رود
محمل بدار ای ساریان تندی مکن با کاروان	کز عشق آن سرو روان گویی روانم می‌رود
او می‌رود دامن‌کشان من زهر تنهایی چشان	دیگر می‌رس از من نشان کز دل نشانم می‌رود
برگشت یار سرکشم بگذاشت عیش ناخوشم	چون مجمری پراشتم کز سر دخانم می‌رود
با آن همه بیداد او وین عهد بی‌بنیاد او	در سینه دارم یاد او یا بر زبانم می‌رود
بازای و بر چشمم نشین ای دلستان نازنین	کاشوب و فریاد از زمین بر آسمانم می‌رود
شب تا سحر می‌نغوم و اندرز کسی می‌نشنوم	وین ره نه قاصد می‌روم کز کف عنانم می‌رود
گفتم بگیریم تا ابل چون خر فروماند به گل	وین نیز نتوانم که دل با کاروانم می‌رود
صبر از وصال یار من برگشتن از دلدار من	گرچه نباشد کار من هم کار از آنم می‌رود
در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن	من خود به چشم خویشتم دیدم که جانم می‌رود
سعدی فغان از دست ما لایق نبود ای بی‌وفا	طاقت نمی‌آرم جفا کار از فغانم می‌رود

آواز: تمنای دوست (هشت) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

هر کس به تماشایی رفتند به صحرائی	ما را که تو منظوری خاطر نرود جایی
یا چشم نمی‌بیند یا راه نمی‌دارد	هر کاو به وجود خود دارد ز تو پروایی
دیوانه عشقت را جایی نظر افتاده است	کآنجا نتواند رفت اندیشه دانایی
گویند رفیقانم در عشق چه سر داری	گویم که سری دارم درباخته در پایی
امید تو بیرون برد از دل همه امید	سودای تو خالی کرد از سر همه سودایی

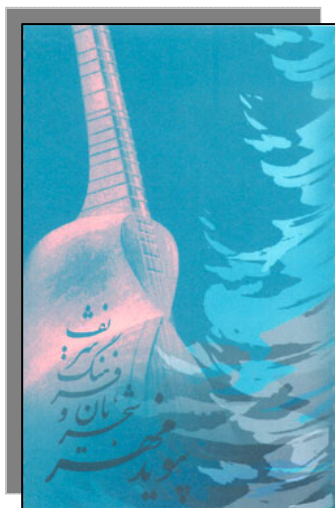
تصنیف: وداع یاران (نه) - کلام: سعدی

بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران	کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران
هر کاو شراب فرقت روزی چشیده باشد	داند که سخت باشد قطع امیدواران
با ساریان بگویند احوال آب چشمم	تا بر شتر نیندند محمل به روز باران
بگذاشتند ما را در دیده آب حسرت	گریان چو در قیامت چشم گناهکاران

۳۳. زمستان است

آواز: زمستان است (چهار + پنج + شش + هفت + هشت) - کلام: اخوان ثالث

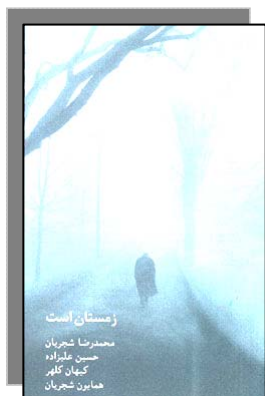
سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت؛ سرها در گریبان است	حریفا، میزبان! میهمان سال و ماهت پشت در چون موج می‌لرزد
کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را	تگرگی نیست مرگی نیست
نگه جز پیش پا را دید نتواند که ره تاریک و لغزان است	صدائی گر شنیدی صحبت سرما و دندان است
و گر دست محبت سوی کسی یازی به اکراه آورد دست از بغل بیرون	من امشب آمدستم وام بگذارم
که سرما سخت سوزان است	حسابت را کنار جام بگذارم
نفس کز گرمگاه سینه می‌آید برون ابری شود تاریک	چه می‌گویی که بیگه شد سحر شد بامداد آمد
چو دیوار ایستد در پیش چشمانت	فریبت می‌دهد؛ بر آسمان این سرخی بعد از سحرگه نیست
نفس کاین است پس دیگر چه داری چشم	حریفا! گوش سرما برده است این
ز چشم دوستان دور یا نزدیک	یادگار سیلی سرد زمستان است
مسیحای جوانمرد من ای ترسای پیر پیرهن چرکین	و قندیل سپهر تنگ میدان مرده یا زنده
هوا بس ناجوانمردانه سرد است	به تابوت ستر ظلمت نه‌توی مرگان‌اندود پنهان است
دمت گرم و سرت خوش باد، سلام را تو پاسخ گوی و در بگشای	حریفا! رو چراغ باده را بفرورز، شب با روز یکسان است
منم من میهمان هر شبت لولی‌وش مغموم	سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت
منم من سنگ تپیا خورده رنجور	هوا دلگیر، درها بسته سرها در گریبان دستها پنهان
منم دشنام پست آفرینش نمۀ ناجور	نفسها ابر دلها خسته و غمگین درختها اسکلتهای بلورآگین
نه از روم نه از زنگم همان بی‌رنگ بی‌رنگم	زمین دلمرده سقف آسمان کوتاه، غبارآلوده مهر و ماه
بیا بگشای، در بگشای دلتگم	زمستان است



آن کش نظری باشد با قامت زیبایی
تا سیرتت بینم یک لحظه مدارایی
بیم است که برخیزد از حسن تو غوغایی
گر دسترسی باشد یکروز به نغمایی
جز دوست نخواهم کرد از دوست تمنایی

زیبا نمایم سرو اندر نظر عقلش
ز بهار نمی‌خواهم کز کشتن امانم ده
در پارس که تا بوده است از ولوله آسوده است
من دست نخواهم برد الا به سر زلفت
گویند تمنایی از دوست یکن سعدی

ای صبح شب‌نشینان جانم به طاقت آمد
از بس که دیر ماندی چون شام روزه‌داران
چندین که برشمردم از ماجرای عشقت
انده دل نگفتم الا یک از هزاران
سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل
بیرون نمی‌توان کرد الا به روزگاران
چندت کنم حکایت شرح این قدر کفایت
باقی نمی‌توان گفت الا به غمگساران



۳۴. بی تو بهسر نمی شود



آواز: بی تو به سر نمی شود (دو + سه) - کلام: مولانا

بی همگان به سر شود بی تو بهسر نمی شود
 دیده عقل مست تو چرخه چرخ پست تو
 جان ز تو نوش می کند دل ز تو جوش می کند
 خمر من و خمار من باغ من و بهار من
 جاه و جلال من تویی ملک و مال من تویی
 گاه سوی وفا روی گاه سوی جفا روی
 دل بنهند بر کنی توبه کنند بشکنی
 بی تو اگر بسر شدی زیر جهان زیر شدی
 گر تو سری قدم شوم ور تو کفی علم شوم
 خواب مرا برده ای نقش مرا بنشته ای
 گر تو نباشی یار من گشت خراب کار من
 بی تو نه زندگی خوشم بی تو نه مردگی خوشم
 هرچه بگویم ای صنم نیست جدا ز نیک و بد

تصنیف: مطرب دل (چهار) - کلام: مولانا

با من صنم، دل یکدله کن
 مجنون شده ام، از بهر خدا
 سی پاره به کف، در چله شدی
 مجهول مرو، با غول مرو
 ای مطرب دل، زان نمه خوش
 گر سر نهم، آنکه گله کن
 زان زلف خوشت یک سلسله کن
 سی پاره منم ترک چله کن
 این مغز مرا پر مشغله کن

ساز: ضربی نوا (پنج) ساز: چهارمضرب نوا (شش)

آواز: ره میخانه (هفت) - کلام: عطار نیشابوری

ره میخانه و مسجد کدام است
 نه در مسجد گذارندم که رند است
 میان مسجد و میخانه راهی است
 که هر دو بر من مسکین حرام است
 نه در میخانه کابین خمار خام است
 بجوئید ای عزیزان کان کدام است

آواز: شیدای گیتی (هشت) - کلام: حافظ

چندان که گفتم غم با طیبیان
 آن گل که هر دم در دست بادی است
 یارب امان ده تا باز بیند
 درمان نکردند مسکین غریبان
 گو شرم بادش از عندلیبان
 چشم محبان روی حبیبان

تصنیف: دل دیوانه (نه) - کلام: باباطاهر

دل دیوانه ام دیوانه تر شی
 کشم آهی که گردون را بسوجم
 هر آن باغی که نخلش سر به در بی
 بیاید کندش از بیخ و از بن
 خراب خانه ام ویرانه تر شی
 که آه سوتهدیلان کارگر شی
 مدامش باغبون خونین جگر بی
 مگر بارش همه لعل و گوهر بی

آواز: خورشید عالم (یازده) - کلام: عطار نیشابوری

چون تو جانان منی جان بی تو خرم کی شود
 گر جمال جانفزای خویش نمایی به من
 دل ز من بردی و پرسیدی که دل گم کرده ای
 عهد کردی تا من دلخسته را مرهم کنی
 چون مرا دل بستگی از آرزوی روی توست
 غم از آن دارم که بی تو همچو حلقه بر درم
 خلوتی می بایدم با تو زهی کار کمال
 نیستی عطار مرد او که هر تر دامنی
 چون تو در کس ننگری کس با تو همدم کی شود
 جان ما گر در فزاید حسن تو کم کی شود
 این چنین طراریت با من مسلم کی شود
 چون تو گویی یا کنی این عهد محکم کی شود
 این چنین دل بستگی زایل به مرهم کی شود
 تا تو از در نیایی از دلم غم کی شود
 ذره ای هم صحبت خورشید عالم کی شود
 گر به میدان لاشه تازد رخس رستم کی شود

تصنیف: بی تو به سر نمی شود (دوازده) - کلام: مولانا

بی همگان به سر شود بی تو به سر نمی شود...
 {برای ادامه ر.ک. آواز ابتدای همین آلبوم}

دو چشم مرا دو مشعله کن
 بر طور برآ ترک گله کن
 در دشت طوی پا آبله کن
 انداز عصا وان را یله کن
 در گردن او رو زنگله کن

ای زهره و مه زان شعله دل
 ای موسی جان چوپان شده ای
 نعلین ز دو پا بیرون کن و رو
 تکیه گه تو حق شد نه عصا
 فرعون هوی چون شد حیوان

به میخانه امامی مست خفته است
 مرا کعبه خرابات است امروز
 برو عطار کاو خود می شناسد
 نمی دانم که آن بت را چه نام است
 حریفم قاضی و ساقی امام است
 که سرور کیست سرگردان کدام است

درج محبت بر مهر خود نیست
 ای منعم آخر بر خوان جودت
 حافظ نگشتی شیدای گیتی
 یا رب مبادا کام رقیبان
 تا چند باشیم از بی نصیبان
 گر می شنیدی پند ادیبان

ز هجرانت هزار اندیشه دیرم
 ز ناسازی بخت و گردش چرخ
 همیشه زهر غم در شیشه دیرم
 فغان و آه و زاری پیشه دیرم

آواز و تصنیف: مرضی عشق (دو + سه + چهار) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

هر که سواد تو دارد چه غم از هر دو جهانش نگران تو چه اندیشه و بیم از دگرانش
 آن بی مهر تو گیرد که نگیرد پی خویشش وان سر وصل تو دارد که ندارد غم جانمش
 هر که از بار تحمل نکند یار مگویش وانکه در عشق ملامت نکشد، مرد نخوانش
 چون دل از دست به در شد مثل کره توسن نتوان باز گرفتن به همه شهر عنانش
 به جفایی به قفایی نرود عاشق صادق مژه بر هم نزنند گر بزنی تیر و سانش
 خفته خاک لحد را که تو ناگه به سر آیی عجب ار باز نیاید به تن مرده روانش

تصنیف: سمن بویان (پنج) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

سمن بویان غبار غم جو بنشینند بنشانند پری رویان قرار از دل جو بستیزند، بستانند
 به فتراک جفا دلها جو بر بندند، بر بندند ز زلف عنبرین جانها جو بگشایند، بفشانند
 به عمری یک نفس با ما جو بنشینند، برخیزند زوال شوق در خاطر جو برخیزند، بنشانند
 سرشک گوشه گیران را جو دریابند، در یابند رخ مهر از سحر خیزان نگردانند، اگر داند
 دوی درد عاشق را کسی کوا سهل پندارد ز فکر آنان که در تدبیر درمانند، درمانند
 ز چشم لعل رمانی جو می خندند، می بارند ز رویم راز پنهانی جو می بینند، می خوانند
 چو منصور از مراد آنان که بر دارند، بر دارند بدین درگاه حافظ را جو می خوانند، می رانند
 در این حضرت چو مشتاقان نیاز آرند، ناز آرند که با این درد اگر در بند درمانند، درمانند

آواز (شش) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

دو یار زیرک و از باده کهن دومنی فراغتی و کتابی و گوشه چمنی
 من این مقام به دنیا و آخرت ندهم اگر چه در پی ام افتند هر دم انجمنی
 هر آنکه کنج قناعت به گنج دنیا داد فروخت یوسف مصری به کمترین ثمنی
 بیا که رونق این کارخانه کم نشود به زهد همچو تویی یا به فسق همچو منی
 بین در آینه جام نقش بندی غیب که کس به یاد ندارد چنین عجب زمنی

تصنیف: فریاد (هشت) - کلام: اخوان ثالث

خانام آتش گرفته است، آتشی جانسوز هر طرف می سوزد این آتش
 پرده‌ها و فرشها را، تارشان با پود من به هر سو می دوم گریان، در لهیب آتش پر دود
 وز میان خنده‌هایم تلخ، و خروش گریه‌ام ناشاد از درون خسته سوزان، می کنم فریاد، ای فریاد
 خانام آتش گرفته است، آتشی بی رحم خانام آتش گرفته است، آتشی بی رحم
 نقشهایی را که من، بستم به خون دل همچنان می سوزد این آتش
 بر سر و چشم در و دیوار، در شب رسوای بی ساحل بر سر و چشم در و دیوار، در شب رسوای بی ساحل
 وای بر من، وای بر من

آواز: سوز دل (نه + یازده) - کلام: حافظ

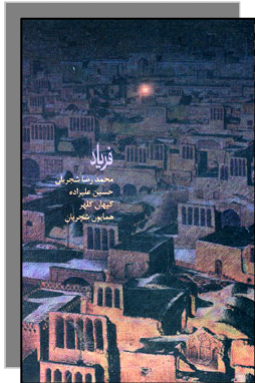
دلا بسوز که سوز تو کارها بکند نیاز نیم شبی دفع صد بلا بکند
 عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند
 ز ملک تا ملکوتش حجاب بردارند هر آنکه خدمت جام جهان نما بکند
 طیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک چو درد در تو نبیند که را دوا بکند

آواز: چهره به چهره (ده) - کلام: زرین تاج قزوینی (قره العین)

گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو شرح دهم غم تو را نکته به نکته مو به مو
 ساقی باقی از وفا باده بده سبو سبو مطرب خوش نوای را تازه به تازه گو بگو
 در پی دیدن رخت همچو صبا فتاده‌ام خانه به خانه در به در کوچه به کوچه کو به کو
 می رود از فراق تو خون دل از دو دیده‌ام دجله به دجله یم به یم چشمه به چشمه جو به جو

آواز: دل ناصبور (دوازده) - کلام: سعدی

تو را سری است که با ما فرو نمی آید مرا دلی که صبوری از او نمی آید
 کدام دیده به روی تو باز شد همه عمر که آب دیده به رویش فرو نمی آید
 جز اینقدر نتوان گفت بر جمال تو عیب که مهربانی از آن طبع و خو نمی آید
 چه جور کز خم چوگان زلف مشکینت بر اوفتاده مسکین چو گو نمی آید
 اگر هزار گزند آید از تو بر دل ریش بد از من است که گویم نکو نمی آید



ز تندباد حوادث نمی توان دیدن در این چمن که گلی بوده است یاسمنی
 از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی
 به صبر کوش تو ای دل که حق رها نکند چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی
 مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ کجاست فکر حکیمی و رای برهنمی

سوزد و سوزد غنچه‌هایی را که پروردم این طرف را می کنم خاموش، وز لهیب آن روم از هوش
 به دشواری در دهان گود گلدان‌ها زان دگر سو شعله برخیزد، بگردش دود
 روزهای سخت بیماری، از فراز بامهاشان شاد تا سحرگاهان که می داند، که بود من شود نابود
 دشمنانم موزیانه خنده‌های فتحشان بر لب خفته‌اند این مهربان همسایگانم شاد در بستر
 بر من آتش بجان ناظر، در پناه این مشبک شب صبح از من مانده بر جا مشت خاکستر
 من به هر سو می دوم گریان من به هر سو می دوم گریان
 از این بیداد می کنم فریاد، ای فریاد وای بر من همچنان می سوزد این آتش
 وای بر من همچنان می سوزد این آتش
 آنچه دارم یادگار و دفتر و دیوان آنچه دارم یادگار و دفتر و دیوان
 و آنچه دارد منظر و ایوان و آنچه دارد منظر و ایوان
 من بدستان پر از تاول من بدستان پر از تاول

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند
 ز بخت خفته ملولم بود که بیداری به وقت فاتحه صبح یک دعا بکند
 بسوخت حافظ و بویی به زلف یار نبرد مگر دلالت این دولتش صبا بکند

گر از حدیث تو کوتاه کنم زبان امید که هیچ حاصل از این گفت و گو نمی آید
 گمان برند که در عودسوز سینه من بمراد آتش معنی که بو نمی آید
 چه عاشق است که فریاد دردناکش نیست چه مجلس است کز او های و هو نمی آید
 به شیر بود مگر شور عشق سعدی را که پیر گشت و تغیر در او نمی آید

تصنیف: یار دنلواز (سبزه) - کلام: حافظ

زبان یار دنلواز شکر است یا شکایت بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم رندان تشنه لب را آبی نمی دهد کس در زلف چون کمندش ای دل میچ کانبجا چشمت به غمزه ما را خون خورد و می پسندی در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود	گر نکته دان عشقی خوش بشنو این حکایت یارب مباد کس را مخدوم بی عنایت گویوی ولی شناسان رفتند از این ولایت سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت جانا روا نباشد خونریز را حمایت از گوشه ای برون آی ای کوکب هدایت	از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیافزود ای آفتاب خویان می جوشد اندرونم این راه را نهایت صورت کجا توان بست هر چند بردی آیم روی از درت نتابم عشقت رسد به فریاد ار خود به سان حافظ	ز نهار از این بیابان وین راه بی نهایت یک ساعت بگنجان در سایه عنایت کش صد هزار منزل بیش است در بدایت جور از حبیب خوشتر کم مدعی رعایت قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت
---	---	--	---

آواز: خفقان (پانزده) - کلام: فریدون مشیری

مشت می گویم بر در پنجه می سایم بر پنجره ها من دچار خفقانم خفقان من به تنگ آمده ام از همه چیز بگذاردی هواری بزخم هان، با شما هستم این درها را باز کنید من به دنبال فضائی می گردم لب بامی سر کوهی	که در آنجا نفسی تازه کنم می خواهم فریاد بلندی بکشم که صدام به شما هم برسد من هوارم را سر خواهم داد چاره در مرا باید این داد کند از شما خفته چند چه کسی می آید با من فریاد کند
--	--

تصنیف: بوسه های باران (هفده) - کلام: شیعی کدکنی

ای مهربانتر از برگ در بوسه های باران آینه نگاهت پیوند صبح و ساحل باز که در هوایت خاموشی جنونم ای جویبار جاری زین سایه برگ مگریز	بیداری ستاره در چشم جویباران لیخند گاهگاهت صبح ستاره باران فریادها برانگیخت از سنگ کوهساران کاین گونه فرصت از دست دادند بی شماران	گفتی به روزگاری مهری نشست، گفتم بیگانگی ز حد رفت ای آشنا میرهیز پیش از من و تو بسیار بودند و نقش بستند وین نغمه محبت بعد از من و تو ماند	بیرون نمی توان کرد حتی به روزگاران زین عاشق پشیمان سرخیل شرمساران دیوار زندگی را زین گونه یادگاران تا در زمانه باقی است آواز باد و باران
--	--	---	---

۳۶. ساز خاموش

آواز: درمانده (سه الف) - کلام: عطار نیشابوری



دل ز دستم رفت و جان هم بی دل و جان چون کنم هر کسم گوید که درمانی کن آخر درد را چون خروشم بشنود هر بی خبر گوید خاموش عالمی در دست من، من همچو موئی در برش در تموزم مانده جان خسته و تن تب زده چون ندارم یک نفس اهلیت صف النعال در بن هر موی صد بت بیش می بینم عیان نه ز ایمانم نشانی نه ز کفرم روتقی چون نیامد از وجودم هیچ جمعیت پدید	سر عشقت آشکارا گشت پنهان چون کنم چون به دردم دائماً مشغول، درمان چون کنم می طپد دل در برم می سوزم جان چون کنم در میان این و آن درمانده حیران چون کنم و آن گهم گویند بر این ره به پایان چون کنم پیشگه چون جویم و آهنگ پیشان چون کنم در میان این همه بت عزم ایمان چون کنم در میان این و آن درمانده حیران چون کنم بیش از این عطار را از خود پریشان چون کنم
---	---

آواز: درد شوق (سه ب) - کلام: حافظ

دل از من برد و روی از من نهان کرد شب تنهائیم در قصد جان بود چرا چون لاله خونین دل نباشم که را گویم که با این درد جانسوز	خدا را با که این بازی توان کرد خیالش لطفهای بیکران کرد که با ما نرگس او سر گران کرد طبییم قصد جان ناتوان کرد	بدان سان سوخت چون شمع که بر من صبا گر چاره داری وقت است میان مهربانان چون توان گفت عدو با جان حافظ آن نکردی	صراحی گریه و بربط فغان کرد که درد اشتیاقم قصد جان کرد که یار من چنین کرد و چنان کرد که تیر چشم آن ابرو کمان کرد
--	---	--	--

تصنیف: ترک مبتلا (چهار) - کلام: مولانا (تفاوت ترتیب)

رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن ماییم و آب دیده در کتج غم خزیده خیره کشی است ما را دارد دلی چو خارا از من گریز تا تو هم در بلا نیفتی ماییم و موج سودا شب تا به روز تنها بر شاه خوبرویان واجب وفا نباشد دردی است غیر مردن کآن را دوا نباشد در خواب دوش پیری در کوی عشق دیدم گر ازدهاست بر ره عشقی است چون زمرد بس کن که بی خودم من ور تو هنرفزایی	ترک من خراب شبگرد مبتلا کن بر آب دیده ما صد جای آسیا کن بکشد کسش نکوید تدبیر خونبها کن بگزین ره سلامت ترک ره بلا کن خواهی بیا ببخشا خواهی برو جفا کن ای زردروی عاشق تو صبر کن وفا کن پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن از برق این زمرد هی دفع ازدها کن تاریخ بوعلی گو تنبیه بوالعلا کن	آواز: خسرو شیرین (شش) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)	چو گل هر دم به بویت جامه در تن تنت را دید گل گویی که در باغ من از دست غمت مشکل برم جان دل را مشکین و در پا مینداز به قول دشمنان برگشتی از دوست تنت در جامه چون در جام باده بیار ای شمع اشک از چشم خونین مکن کز سینه ام آه جگرسوز چو دل در زلف تو بسته ست حافظ	کنم چاک از گریبان تا به دامن چو مستان جامه را بدرید بر تن ولی دل را تو آسان بردی از من که دارد در سر زلف تو مسکن نگردد هیچکس با دوست دشمن دلت در سینه چون در سیم آهن که شد سوز دلت بر خلق روشن برآید همچو دود از راه روزن بدین سان کار او در پا میافکن
---	--	--	---	--

آواز: هفت) - کلام: باباطاهر

به سر شوق سر کوی تو دیرم بت من کعبه من قبله من به دل مهر مه روی تو دیرم تویی هر سو نظر سوی تو دیرم	کسی که ره به بیدادم نهی تمام خوبرویان جمع گردند	خبر بر سرو آزادم بره نهی کسی که یادت از یادم بره نهی	... یار، نامهربونم، بلات به جونم، داغتم نبینم
---	--	---	---

تصنیف: ساز خاموش (هشت) - کلام: شیعی کدکنی

بزن آن پرده اگر چند ترا سیم از این ساز گسسته
بزن این زخمه اگر چند در این کاسه تبور نمائده است صدایی
بزن این زخمه بر آن سنگ بر آن چوب
بر آن عشق که شاید بر دم راه به جایی
پرده دیگر مکن و زخمه به هنجار کهن زن
لانه جغد نگر کاسه آن بربط سعدی ز خموشی

نغمه سر کن که جهان تشنه آواز تو بینم
چشمم آن روز میناد که خاموش در این ساز تو بینم
نغمه تو است بزن آنچه که ما زنده بدانیم
اگر این پرده برفتد من و تو نیز نمایم
اگر چند بمانیم و بگوئیم همانیم

۳۷. سرود مهر

تصنیف: عیاران (یک) - کلام: سعدی

دو چشم مست میگویند ببرد آرام هشیاران
نصیحتگوی را از من بگو ای خواجه دم درکش
گر آن ساقی که مستان راست هشیاران بدیدندی
گرم با صالحان بی دوست فردا در بهشت آرند
چه بوی است این که عقل از من ببرد و صبر و هشیاری
تو با این مردم کوتاه نظر در چه کنعانی
الا ای باد شگبیری بگوی آن ماه مجلس را
گر آن عیار شهر آشوب روزی حال ما پرسد
گرت باری گذر باشد نگه با جانب ما کن
کسان گویند چون سعدی جفا دیدی تحول کن

دو خواب آلوده بربودند عقل از دست بیداران
چو سیل از سر گذشت آنرا چه می ترسانی از باران
ز توبه توبه کردند چو من بر دست خماران
همان بهتر که در دوزخ کندم با گنهکاران
ندانم باغ فردوس است یا بازار عطاران
به مصر آ تا پدید آیند یوسف را خریداران
تو آزادی و خلقی در غم رویت گرفتاران
بگو خوابش نمی گیرد به شب از دست عیاران
نپندارم که بد باشد جزای خوب کرداران
رها کن تا بمیرم بر سر کوی وفاداران

آواز: عشق باز (سه + چهار) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

دلیم تا عشق باز آمد در او جز غم نمی بینم
دمی با همدمی خرم ز جانم بر نمی آید
مرا رازی است اندر دل به خون دیده پرورده
خوشا و خرما آن دل که هست از عشق بیگانه
قتاعت می کنم با درد چون درمان نمی یابم
نم چشم آبروی من ببرد از بس که می گریم
کنون دم درکش ای سعدی که کار از دست بیرون شد

دلی بی غم کجا جویم که در عالم نمی بینم
دمم با جان برآید چونکه یک همدم نمی بینم
ولیکن با که گویم راز چون محرم نمی بینم
که من تا آشنا گشتم دل خرم نمی بینم
تحمل می کنم با زخم چون مرهم نمی بینم
چرا گریم کز آن حاصل برون از نم نمی بینم
به امید دمی با دوست و آن دم هم نمی بینم

آواز: غم پرست (پنج) - کلام: حافظ

در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع
روز و شب خوابم نمی آید به چشم غم پرست
رشته صبرم به مفروض غمت بریده شد
گر کمیت اشک گلگونم نبود گرم رو
در میان آب و آتش همچنان سرگرم توست
در شب هجران مرا پروانه وصلی فرست

شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع
بس که در بیماری هجر تو گریانم چو شمع
همچنان در آتش مهر تو سوزانم چو شمع
کی شدی روشن به گیتی راز پنهانم چو شمع
این دل زار نزار اشک بارانم چو شمع
ورنه از دردت جهانی را بسوزانم چو شمع



بی جمال عالم آرای تو روزم چون شب است
کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت
همچو صبحم یک نفس باقی است تا دیدار تو
سرفرازم کن شمی از وصل خود ای نازنین
آتش مهر تو را حافظ عجب در سر گرفت

با کمال عشق تو در عین نقصانم چو شمع
تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع
چهره بنما دلبرا تا جان برفاشانم چو شمع
تا منور گردد از دیدارت ایوانم چو شمع
آتش دل کی به آب دیده بنشانم چو شمع

تصنیف: ای سلسله مو (شش) - کلام: قدیمی + حافظ

ای سلسله مو دستی بر طره پر خم زن
خواهی که شود کشته از هر طرفی فوجی

یک سلسله مو بگشا صد سلسله بر هم زن
جانا صف مژگان را یک مرتبه بر هم زن

یارب به که شاید گفت این نکته که در عالم
ای درد توام درمان در بستر ناکامی

رخساره به کس ننمود آن شاهد هرجایی
و ای یاد توام مونس در گوشه تنهایی

آواز: زنده به عشق (هشت + نه) - کلام: عطار (تفاوت ترتیب)

آتش سودای تو عالم جان در گرفت
جان که فروشد به عشق زنده جاوید گشت
جرعه اندوه تو تا دل من نوش کرد
از پس چندین هزار پرده که در پیش بود
چون تو برانداختی برقع عزت ز پیش

سوز دل عاشقانت هر دو جهان در گرفت
دل که بدانست حال، ماتم جان در گرفت
ز آتش آه دلیم کام و زبان در گرفت
روی تو یک شعله زد کون و مکان در گرفت
جان متحیر بماند عقل فغان در گرفت

بر سر کوی تو عشق آتش دل برفروخت
تا که ز رنگ رخت یافت دل من نشان
جان و دل عاشقانت خرقه شد اندر میان
راست که عطار داد حسن و جمال تو شرح

شمع دل عاشقان جمله از آن در گرفت
روی من از خون دل رنگ و نشان در گرفت
زانکه سماع غمت در همگان در گرفت
سینه برآورد جوش دل خفقان در گرفت

تصنیف: نیایش (ده) - کلام: سهراب سپهری

دستی افشان تا ز سرانگشتانت
صد قطره چکد هر قطره شود خورشیدی
باشد که به صد سوزن نور شب ما را بکند روزن روزن
ما بی تاب و نیایش بی رنگ
از مهرت لبخندی کن بنشان بر لب ما
باشد که سرودی خیزد در خورد نیوشیدن تو

ما هسته پنهان تماشا مییم
ز تجلی ابری کن بفرست که بیارد بر سر ما
باشد که به شوری بشکافیم
باشد که بیالیم و به خورشید تو پیوندم
هر سو مرز هر سو نام رشته کن از بی شکلی
گذران از مروارید زمان و مکان

باشد که به هم پیوند همه چیز
باشد که نمازد مرز که نمازد نام
ای دور از دست پر تنهایی خسته است
گهگاه شوری بوزان باشد که شیار پریدن در تو شود خاموش

تصنیف: باده عشق (دوازده) - کلام: سعدی

سکست عهد مودت نگار دلبندم	برید مهر و وفا یار سست پیوندم
به خاک پای عزیزان که از محبت دوست	دل از محبت دنیا و آخرت کندم
تلاولی که تو کردی به دوستی با من	من آن به دشمن خونخوار خویش نپسندم
اگرچه مهر بریدی و عهد بشکستی	هنوز بر سر پیمان و عهد و سوگندم
بیار ساقی سرمست جام باده عشق	بده به رغم مناصح که می دهد پندم

• به یاد عارف (چاووش ۱)

ساز: پیش درآمد (یک) ساز: قطعه ضربی (سه)

آواز: چشم انتظار (چهار و پنج و شش) - کلام: امیرھوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه)

نه لب گشایدم از گل، نه دل کشد به نیید	چه بی نشاط بهاری که بی رخ تو رسید
نشان داغ دل ماست لاله‌ای که شکفت	به سوگواری زلف تو این بنفشه دمید
به یاد زلف نگونسار شاهدان چمن	بین در آینه جویبار، گریه بید
بیا که خاک رهت لاله‌زار خواهد شد	ز بس که خون دل از چشم انتظار چکید
به دور ما که همه خون دل به ساغرهاست	ز چشم ساقی غمگین که بوسه خواهد چید

آواز (هفت) - کلام: امیرھوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه)

باز بانگی از نیستان می‌رسد	غم به داد غم‌پرستان می‌رسد
بشنوید این شرح هجران بشنوید	با نی نالنده هم‌دستان شوید
بی شما این نای نالان بی‌نوا است	این نواها از نفس‌های شما است

تصنیف: به یاد عارف (هشت) - کلام: امیرھوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه)

بنشین به یاد شبی، تر کن از این می لبی، که یاد یاران خوش است
 یاد آور این خسته راه، کاین مرغ پرسته راه، یاد بهاران خوش است
 مرغی که زد ناله‌ها در قفس هر نفس / عمری زده است خون دل، نقش گل بر قفس - یاد باد
 داد ای دل داد، عارف با داغ دل زاد
 ای بلبلان چون در این چمن وقت گل رسد زین پائیز یاد آرید / چون بردم آن بهار خوش در کنار گل از ما نیز یاد آرید
 عارف اگر در عشق گل جان خسته بر باد داد / بر بلبلان درس عاشقی خوش در این چمن یاد داد
 گر بایدت دامان گل ای یار / پروا مکن چون بجان رسد از خود آزار

• جان جان (چاووش ۹)

ساز: پیش درآمد (یک) ساز: درآمد و کرشمه (دو) ساز: چهارمضرب زنگ شتر بهارمست (سه) ساز: قطعه ضربی (پنج) ساز: رنگ (نه)

آواز (چهار) - کلام: عطار نیشابوری

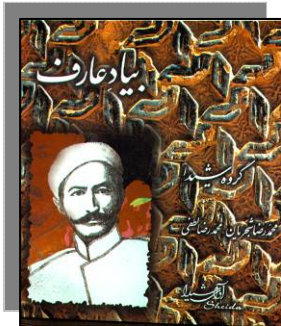
ای در میان جانم و جان از تو بی‌خبر	از تو جهان پر است و جهان از تو بی‌خبر
چون پی برد به تو دل و جانم که جاودان	در جان و در دلی، دل و جان از تو بی‌خبر
ای عقل پیر و بخت جوان گرد راه تو	پیر از تو بی‌نشان و جوان از تو بی‌خبر
نقش تو در خیال و خیال از تو بی‌نصیب	نام تو بر زبان و زبان از تو بی‌خبر
از تو خبر به نام و نشان است خلق را	وانگه همه به نام و نشان از تو بی‌خبر

آواز (هفت) - کلام: عطار نیشابوری

عزم آن دارم که امشب مست مست	پای کوبان کوزه دردی به دست
سر به بازار قلندر برنهم	حسب یک ساعت بازم هرچه هست
تا کی از تزویر باشم رهنمای	تا کی از پندار باشم خودپرست
پردۀ پندار می‌باید درید	توبۀ تزویر می‌باید شکست
وقت آن آمد که دستی برزنم	چند خواهیم بود آخر پای‌بست

تصنیف (هشت) - کلام: امیرھوشنگ ابتهاج (ه. الف. سایه)

نامدگان و رفتگان، از دو کرانه زمان
 پیش تو جامه درنهم، نعره زند که بردم
 ای گل بوستان‌سراه از پس پرده‌ها درآ
 آه که می‌زند برون، از سر و سینه موج خون
 پیش وجودت از عدم، زنده و مرده را چه غم
 هرچه به گرد خویشتن، می‌نگرم در این چمن
 سوی تو می‌دوند، هان! ای تو همیشه در میان
 آمدمت که بنگرم، گریه نمی‌دهد امان
 بوی تو می‌کشد مرا، وقت سحر بیوستان
 من چه کنم که از درون، دست تو می‌کشد کمان
 کز نفس تو دم به دم می‌شنویم بوی جان
 آینه ضمیر من، جز تو نمی‌دهد نشان



• گلبانگ ۱ (بت چین)

تصنیف: عشق تو (یک) - کلام: علی اکبر شیدا

عشق تو آتش جان زد بر دل من
شده بند زنجیر دام مجنون دل من
بر باد غم داد آخر آب و گل من
و صل تو مشکل مشکل جان دادن آسان

آواز (دو) - کلام: سعدی

اگر تو فارغی از حال دوستان، یارا
تو را در آینه دیدم جمال طلعت خویش
فراغت از تو میسر نمی شود ما را
بیان کند که چه بوده است ناشکیبا را
بیا که وقت بهار است تا من و تو به هم
به دیگران بگذاریم باغ و صحرا را

تصنیف: ز من نگارم (سه) - کلام: ملک الشعراء بهار

ز من نگارم خبر ندارد
خبر ندارم من از دل خود
کجا رود دل که دلبرش نیست
اما ز این عشق فغان از این عشق
به حال زارم نظر ندارد
دل من از من خبر ندارد
کجا پرد مرغ که پر ندارد
که غیر خون جگر ندارد

تصنیف: بت چین (چهار | شش) - کلام: علی اکبر شیدا

ای مه من ای بت چین ای صنم
تا به تو دادم دل و دین ای صنم
من ز تو دوری نتوانم دیگر
هر که تو را دیده ز خود دل برید
تیر غمت چون به دل من رسید
لاله رخ و زهره جبین ای صنم
بر همه کس گشته یقین ای صنم
وز تو صبوری نتوانم دیگر
رفته ز خود تا که رخت را بید
همچو بگفتم که همه کس شنید

آواز: سایه معشوق (پنج) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

پیش از اینت پیش این غمخواری عشاق بود
یاد باد آن صحبت شبها که با نوشین لبان
پیش از آن کاین سقف سبز و طاق مینا برکشند
از دم صبح ازل تا آخر شام ابد
سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد
مهرورزی تو با ما شهره آفاق بود
بحث سر عشق و ذکر حلقه عشاق بود
منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود
دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود
ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

• گلبانگ ۲ (دولت عشق)

تصنیف: مبتلا (یک | پنج) - کلام: باباطاهر

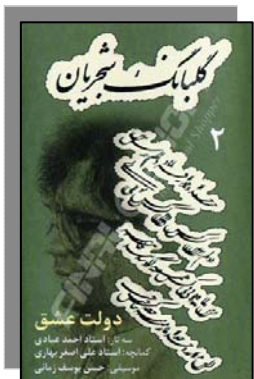
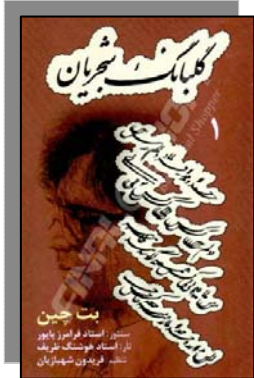
نسیمی کز بن آن کاکل آید
چو شو گیرم خیالش را در آغوش
بلا بی دل، خدایا، دل بلا بی
اگر چشم نکردی دیده بونی
مرا خوشتر زبوی سنبل آید
سحر از بستم بوی گل آید
گنه چشمم چرا دل مبتلا بی
چه دوستی دلم خوبان کجا بی

آواز (دو + چهار) - کلام: باباطاهر

دلی دیرم چو مرغ یا شکسته
همه گویند طاهر تار بنواز
عزیزا کاسه چشمم سرایت
از او ترسم که غافل پا نهی باز
به کشت خاطر من جز غم نروید
به صحرائی دل بی حاصل مو
دلی دیرم خریدار محبت
لباسی بافتم بر قامت دل

تصنیف: دولت عشق (شش | نه) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

مزن بر دل ز نوک غمزه تیرم
نصاب حسن در حد کمال است
چو طفلان تا کی ای زاهد فریبی
قدح پر کن که من از دولت عشق
قراری کرده ام با می فروشان
چنان پر شد فضای سینه از دوست



آواز (هفت) - کلام: حافظ

سحر که رهروی در سرزمینی	همی گفت این معما با قرینی	درونها تیره شد باشد که از غیب	چراغی بر کند خلوت‌نشینی
که ای صوفی شراب آنگه شود صاف	که در شیشه برآرد اربعینی	گر انگشت سلیمانی نباشد	که خاصیت دهد نقش نگینی
خدا زان خرقه بیزار است صد بار	که صد بت باشدش در آستینی	اگرچه رسم خوبان تندخوئی است	چه باشد گر بسازد با غمینی
مروت گرچه نامی بی‌نشان است	نیازی عرضه کن بر نازینی	ره میخانه بنما تا بهرسم	مال خویش را از پیش‌بینی
ثوابت باشد ای دارای خرمن	اگر رحمی کنی بر خوشه‌چینی	نه حافظ را حضور درس خلوت	نه دانشمند را علم الیقینی
نمی‌بینم نشاط عیش در کس	نه درمان دلی نه درد دینی		

• کنسرت پاریس

ساز: مقدمه (یک)

آواز (دو + پنج) - کلام: حافظ

چو دست بر سر زلفش زمن به تاب رود	ور آشتی طلبم با سر عتاب رود	گدایی در جانان به سلطنت مفروش	کسی ز سایه این در به آفتاب رود
چو ماه نو ره بیچارگان نظاره	زند به گوشه ابرو و در نقاب رود	سواد نامه موی سپاه چون طی شد	بیاض کم نشود گر صد انتخاب رود
شب شراب خرابم کند به بیداری	وگر به روز شکایت کنم به خواب رود	حباب را چو فتد باد نخوت اندر سر	کلاه داریش اندر سر شراب رود
طریق عشق پرآشوب و فتنه است ای دل	بیفتد آن که در این راه با شتاب رود	حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز	خوشا کسی که در این راه بی‌حجاب رود

ساز: قطعه ضربی (سه)

تصنیف (چهار) - کلام: حافظ

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها	که عشق آسان نمود اول ولی افتاده مشکله	شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل	کجا دانند حال ما سبکیاران ساحله
ببوی نافه‌ای کاخر صبا زان طره بگشاید	ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها	همه کارم ز خودکامی به بدنامی کشید آخر	نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفله
مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم	جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محمل‌ها	حضوری گر همی خواهی از او غایب مشو حافظ	متی ما تلق من تهوی دع الدنيا و اهمله
به می سجاده رنگین کن گرت پیر معان گوید	که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزله		

تصنیف: دل مجنون (شش) - کلام: مولانا

در دل و جان خانه کردی عاقبت	هر دو را ویرانه کردی عاقبت	یا رسول... ستون صبر را	آستن خانه کردی عاقبت
آمدی کاتش در این عالم زنی	وا نگشتی تا نکردی عاقبت	یک سرم این سوست یک سر سوی تو	دوسرم چون شانه کردی عاقبت
ای ز عشقت عالمی ویران شده	قصد این ویرانه کردی عاقبت	دانه‌های بیچاره بودم زیر خاک	دانه را دردانه کردی عاقبت
ای دل مجنون و از مجنون بتر	مردی مردانه کردی عاقبت	دانه‌های را باغ و بستان ساختی	خاک را کاشانه کردی عاقبت
عشق را بی‌خویش بردی در حرم	عقل را دیوانه کردی عاقبت	کاسه سر از تو پر از تو تهی	کاسه را پیمانه کردی عاقبت
شمع عالم بود عقل چاره‌گر	شمع را پروانه کردی عاقبت	جان جانداران سرکش را به علم	عاشق جانانه کردی عاقبت
من تو را مشغول می‌کردم دلا	یاد آن افسانه کردی عاقبت	شمس تبریزی که مر هر ذره را	روشن و فرزانه کردی عاقبت

آواز (هفت) - کلام: حافظ

الا ای طوطی گویای اسرار	مبادا خالیت شکر ز منقار	سکندر را نمی‌بخشد آبی	به زور و زر میسر نیست این کار
سرت سبز و دلت خوش باد جاوید	که خوش نقشی نمودی از خط یار	بیا و حال اهل درد بشنو	به لفظ اندک و معنی بسیار
سخن سربسته گفتی یا حریفان	خدا را زین معما پرده بردار	بت چینی عدوی دین و دل هاست	خداوندا دل و دینم نگه دار
به روی ما زن از ساغر گلابی	که خواب آلوده‌ایم ای بخت بیدار	به مستوران مگو اسرار مستی	حدیث جان مگو با نقش دیوار
چه ره بود این که زد در پرده مطرب	که می‌رقصند با هم مست و هشیار	به یمن دولت منصور شاهی	علم شد حافظ اندر نظم اشعار
از آن افیون که ساقی در می افکند	حریفان را نه سر ماند نه دستار	خداوندی به جای بندگان کرد	خداوندا ز آفاتش نگه دار

آواز (هشت) - کلام: حافظ

گفتم غم تو دارم، گفتم غمت سر آید	گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید	جان و جهان! دوش کجا بوده‌ای	نی غلطم، در دل ما بوده‌ای
گفتم ز مهرورزان رسم وفا بیاموز	گفتا ز خوبرویان این کار کمتر آید	دوش ز هجر تو جفا دیده‌ام	ای که تو سلطان وفا بوده‌ای
گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم	گفتا که شب رو است او از راه دیگر آید	آه که من دوش چه سان بوده‌ام	آه که تو دوش که را بوده‌ای
گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد	گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید	رشک برم کاش قبا بودمی	چونکه در آغوش قبا بوده‌ای
گفتم خوشا هوایی کز باد صبح خیزد	گفتا خنک نسیمی کز کوی دلبر آید	زهره ندارم که بگویم تو را	بی من بیچاره کجا بوده‌ای
گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو کشت	گفتا تو بندگی کن کو بنده‌پرور آید	یار سبک روح! به وقت گریز	تیزتر از باد صبا بوده‌ای
گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد	گفتا مگوی با کس تا وقت آن در آید	بی تو مرا رنج و بلا بند کرد	باش که تو بند بلا بوده‌ای
گفتم زمان عشرت دیدی که چون سر آمد	گفتا خموش حافظ کاین غصه هم سر آید	آینه رنگ تو عکس کسی است	تو ز همه رنگ جدا بوده‌ای
		رنگ رخ خوب تو آخر گواست	در حرم لطف خدا بوده‌ای
		رنگ تو داری، که ز رنگ جهان	پاکی و همرنگ بقا بوده‌ای

تصنیف: جان و جهان (نه) - کلام: مولانا (تفاوت ترتیب)

• سپیده (چاووش ۶)

ساز: درآمد (یک)

آواز: بشارت (دو + سه + چهار + شش) - کلام: امیرهوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه)

زمانه قرعۀ نو می‌زند به نام شما
خوشا شما که جهان می‌رود به کام شما
در این هوا چه نفسها پر آتش است و خوش است
که بوی او به دل ماست در مشام شما
تنور سینۀ سوزان ما به یاد آرید
کز آتش دل ما پخته گشت خام شما
فروغ گوهری از گنج‌خانهٔ شب ما است
چراغ صبح که بر می‌دمد ز بام شما
زمان به دست شما می‌دهد زمام مراد
از آنکه هست به دست خرد زمام شما
ز صدق آینه‌کردار صبح‌خیزان بود
که نقش طلعت خورشید یافت شام شما
همای اوج سعادت که می‌گریخت ز خاک
شد از امان زمین دانه‌چین دام شما
به زیر ران طلب زین کنید اسب مراد
که چون سمند زمین شد ستاره رام شما
به شعر سایه در آن بزنگاه آزادی
طرب کنید که پرنوش باد جان شما

تصنیف (پنج) - کلام: امیرهوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه)

ایرانی، به سر کن خوان هستی
بر هم زن بساط خودپرستی
که چشم جهانی سوی تو باشد، چه از پا نشستی
در این شب سپیده نادیده
تیر شب به خوش در کشیده
امید چه داری از امشب که در خون کشیده سپیده
تیغ بر کش آذریشان
نغمه‌ها را تندی کن
در دل شب رخ بر فرور
کار مهر خاوری کن

آواز (هفت) - کلام: امیرهوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه)

دلا دیدی که خورشید از شب سرد
چو آتش سر ز خاکستر بر آورد
زمین و آسمان گلرنگ و گلگون
جهان دشت شقایق گشت از این خون
نگر تا این شب خوین سحر کرد
چه خنجرها که از دلها گذر کرد

تصنیف (هشت) - کلام: امیرهوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه)

ایران ای سرای امید
بر بامت سپیده دمید
بنگر کز این غم پر خون
خورشیدی خجسته رسید
اگرچه دلها پر خون است
شکوه شادی افزون است
سپیده ما گلگون است
که دست دشمن در خون است
ای ایران غمت مرساد
جاویدان شکوه تو باد

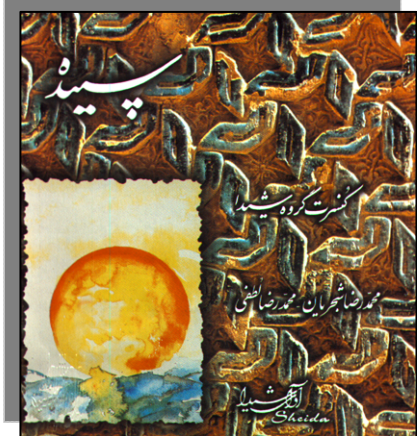
• دود عود

ساز: پیش‌درآمد و درآمد (یک)

آواز: دریای عشق (دو) - کلام: عطار نیشابوری (تفاوت ترتیب)

عقل کجا پی برد شیوهٔ سودای عشق
باز نیایی به عقل سر معمای عشق
عقل تو چون قطره‌ای است مانده ز دریا جدا
چند کند قطره‌ای فهم ز دریای عشق
خاطر خیاط عقل گرچه بسی بخیه زد
هیچ قبایی ندوخت لایق بالای عشق
گر ز خود و هر دو کون پاک تبرا شوی
راست بود آزمان از تو تولای عشق
ور سر مویی ز تو با تو بماند به هم
خام بود از تو خام پختن سودای عشق
جان چو قدم در نهاد تا که همی چشم زد
از بن بیخش بکند قدرت و غوغای عشق
دوش درآمد به جان دمدمۀ عشق او
گفت اگر فانی‌ای هست تو را جای عشق
عشق چو کار دل است دیدهٔ دل باز کن
چون اثر او نماند محو شد اجزای او
جای دل و جان گرفت جملهٔ اجزای عشق
هست در این بادیه جملهٔ جانها چو هم
قطرهٔ باران او درد و درینغای عشق
تا دل عطار یافت پرتو این آفتاب
گشت ز عطار سیر، رفت به صحرای عشق

ساز: قطعهٔ ضربی (سه)



ایرانی بس که غم‌ناک است
بر هم زن بساط خودپرستی
کز چشم جهانی سوی تو باشد، چه از پا نشستی
در این شب سپیده نادیده
تیر شب به خوش در کشیده
امید چه داری از امشب که در خون کشیده سپیده
تیغ بر کش آذریشان
نغمه‌ها را تندی کن
در دل شب رخ بر فرور
کار مهر خاوری کن
از دهن سپاهی برون آرد
پرچم روشنی را سراز
تا جایی از تباہی وارهایی
ننگ باشد زندگانی
مرگ به تا چنین زنده مانی
ای مبارز، ای مجاهد، ای برادر
دل یکی کن، ره یکی کن، بار دیگر
راه بگشا سوی شهر روشنی‌ها
روزگار تیر گیها، بر سر آور
بهار تازه جاودان در این چمن شکفته باد

از درون سپاهی برون تاز
تا جهانی از تباہی وارهایی
با خاوری در روزگار
مرگ به تا چنین زنده مانی
ای مبارز، ای مجاهد، ای برادر
دل یکی کن، ره یکی کن، بار دیگر
راه بگشا سوی شهر روشنی‌ها
روزگار تیر گیها، بر سر آور

ز هر خون دلی سروی قد افراشت
ز هر سروی تذروی نغمه برداشت
صدای خون در آواز تذرو است
دلا این یادگار خون سرو است

راه ما، راه حق، راه بهروزی است
اتحاد، اتحاد، رمز پیروزی است
صلح و آزادی
جاودانه در همه جهان خوش باد
یادگار خون عاشقان ای بهار
ای بهار تازه جاودان در این چمن شکفته باد



آواز (چهار) - کلام: عطار نیشابوری

آتش عشق تو در جان خوشتر است	جان ز عشقت آتش افشان خوشتر است
هر که خورد از جام عشقت قطره‌ای	تا قیامت مست و حیران خوشتر است
تا تو پیدا آمدی پنهان شده	زانکه با معشوق پنهان خوشتر است
درد عشق تو که جان می‌سوزد	گر همه زهر است از جان خوشتر است
درد بر من ریز و درمانم مکن	زانکه درد تو ز درمان خوشتر است

آواز (پنج) - کلام: عطار نیشابوری

در عشق تو عقل سرنگون گشت	جان نیز خلاصه جنون گشت
خود حال دلم چگونه گویم	کان کار بجان رسیده چون گشت
برخوان که درت به زاری زار	از بس که به خون بگشت خون گشت
درمان چه طلب کنم که عشقت	ما را سوی درد رهنمون گشت
خون دل ماست یا دل ماست	خونی که ز دیده‌ها برون گشت
تا قوت عشق تو بدیدم	سرگستگی‌ام بسی فزون گشت

تصنیف: دود عود (شش) - کلام: مولانا

ای یوسف خوشنام ما، خوش می‌روی بر بام ما	ای درشکسته جام ما، ای بردریده دام ما
ای نور ما، ای صور ما، ای دولت منصور ما	جوشی بنه در شور ما، تا می شود انگور ما
ای دلبر و منصوب ما، ای قبله و معبود ما	آتش زدی بر عود ما، نظاره کن بر دود ما

• در خیال

ساز: مقدمه (یک) ساز (شش)

آواز: در خیال (دو + سه + چهار) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

خبرت خراب‌تر کرد جراحت جدایی	چو خیال آب روشن که به تشنگان نمایی
تو چه ارمغانی آری که به دوستان فرستی	چه از این به ارمغانی که تو خوشتن بیایی
بشدی و دل بپردی و بدست غم سپردی	شب و روز در خیالی و ندانمت کجایی
تو جفای خود بکردی و نه من نمی‌توانم	که جفا کنم، ولیکن نه تو لایق جفایی
چه کنند اگر تحمل نکنند زبردستان	تو هر آن ستم که خواهی بکنی که پادشایی

تصنیف (پنج) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

سر آن ندارد امشب که برآرد آفتابی	چه خیالها گذر کرد و گذر نکرد خوابی
به چه دیر ماندی ای صبح که جان ما برآمد	بزه کردی و نکردند مؤذنان ثوابی
نفس خروس بگرفت که نوبتی بخواند	همه لبلبلان بمرند و نماند جز غرابی
نفحات صبح دانی ز چه روی دوست دارم	که به روی دوست ماند که برفکنند نقابی
سر ام از خدای خواهد که به پایش اندرآفتد	که در آب مرده بهتر که در آرزوی آبی

آواز (هفت) - کلام: سعدی



برخیز تا یکسو نهیم این دلق ازرق فام را	بر باد فلاشی دهیم این شرک تقوانام را
هر ساعت از نو قبله‌ای با بت‌پرستی می‌رود	توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را
می یا جوانان خوردنم باری تمنا می‌کنم	تا کودکان در پی فتنه این پیر دردآشام را
از مایه بیچارگی قطمیر مردم می‌شود	ماخولیای مهتری سگ می‌کند بلعام را
زین تنگنای خلوتم خاطر به صحرا می‌کشد	کز بوستان باد سحر خوش می‌دهد پیغام را
غافل مباش از عاقلی دریاب اگر صاحب‌دلی	باشد که نتوان یافتن دیگر چنین ایام را
جایی که سرو بوستان با پای چوبین می‌چمد	ما نیز در رقص آوریم آن سرو سیم اندام را
دلبندم آن پیمان گسل منظور چشم آرام دل	نی نی دلارامش نخوان کز دل ببرد آرام را
دنیا و دین و صبر و عقل از من برفت اندر غمش	جایی که سلطان خیمه زد غوغا نماند عام را
باران اشکم می‌رود وز ابرم آتش می‌جهد	با پختگان گو این سخن سوزش نباشد خام را
سعدی نصیحت نشنود و جان در این ره می‌رود	صوفی گرانجانی ببر ساقی بیاور جام را

تصنیف: هوس خیال (هشت) - کلام: مولانا (تفاوت ترتیب)

آمدام که سر نیم عشق تو را به سر برم	ور تو بگوئیم کی‌ام، نیشکرم شکر برم
آمدام چو عقل و جان از همه دیده‌ها نهان	تا سوی جان و دیدگان مشعله نظر برم
آمدام که ره زخم بر سر گنج شه زخم	آمدام که ز برم زر نبرم خبر برم
گر شکند دل مرا جان بدهم به دل‌شکن	گر ز سرم کله برد من ز میان کمر برم
آنکه ز زخم تیر او کوه شکاف می‌کند	پیش گشاد تیر او وای اگر سپر برم

• رباعیات خیام

دکلمه و تصنیف (یک)

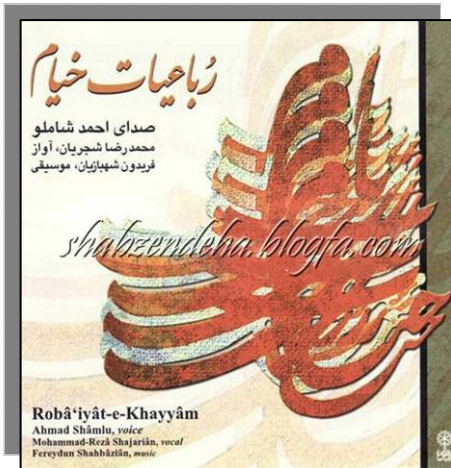
اسرار ازل را نه تو دانی و نه من هست از پس پرده گفتگوی من و تو چون ابر به نوروز رخ لاله بشتست کاین سبزه که امروز تماشاگاه توست ابر آمد و زار بر سر سبزه گریست این سبزه که امروز تماشاگاه ما است من بی می ناب، زیستن نتوانم من بنده آن دم که ساقی گوید می نوش که عمر جاودانی این است هنگام گل و مل است و یاران سرمست از آمدن نبود گردون را سود وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود بنگر ز جهان چه طرف بر بستم هیچ شمع طرب می ولی چو بنشستم هیچ از آمدن و رفتن ما سودی کو در چنبر چرخ، جان چندین پاکان هنگام سپیده دم خروس سحری یعنی که نمودند در آئینه صبح افسوس که بی فایده فرسوده شدیم دردا و ندانم که تا چشم زدیم جامی است که عقل آفرین می زندش این کوزه گر دهر چنین جام لطیف در کارگه کوزه گری بودم دوش هریک به زبان حال با من می گفت

دکلمه (دو)

ساقی غم من بلند آوازه شده است با موی سپید سرخوشم کز می تو ساقی گل و سبزه بس طربناک شده است می نوش و گلی بچین که تا درنگی گل خاک شده است گویند که دوزخی بود عاشق و مست گر عاشق و مست، دوزخی خواهد بود تا کی غم آن خورم که دارم یا نه پر کن قدح باده که معلوم نیست قومی متفکرند اندر ره دین می ترسم از آنکه بانگ آید روزی من ظاهر نیستی و هستی دائم با این همه از دانش خود شرمم باد ما لعبتکانیم و فلک لعبت باز یک چند در این بساط بازی کردیم چون عمر به سر رسد چه بغداد و چه بلخ خوش باش که بعد از من و تو ماه بسی این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت هرکس سخنی از سر سودا گفتند

وین حل معما نه تو خوانی و نه من چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من برخیز و به جام باده کن عزم درست فردا همه از خاک تو برخواهد رست بی باده گلرنگ نمی شاید زیست تا سبزه خاک ما تماشاگاه کیست بی باده کشید بار تن نتوانم یک جام دگر بگیر و من نتوانم خود حاصلت از عمر جوانی این است خوش باش دمی که زندگانی این است وز رفتن من جاه و جلالش نفزود کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود وز حاصل عمر چیست در دستم هیچ من جام جمجم ولی چو بشکستم هیچ وز بافته وجود ما بودی کو می سوزد و خاک می شود، دودی کو دانی که چرا همی کند نوحه گری کز عمر شبی گذشت و تو بیخبری وز داس سپهر سرنگون سوده شدیم نابوده به کام خویش، نابوده شدیم صد بوسه مهر بر جبین می زندش می سازد و باز بر زمین می زندش دیدم دوهزار کوزه گویای خموش کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش

سرمستی من برون ز اندازه شده است پیرانه سرم بهار دل تازه شده است دریاب که هفته دگر خاک شده است قولی است خلاف، دل در آن نتوان بست فردا باشد بهشت همچون کف دست وین عمر به خوشدلی گذارم یا نه کاین دم که فروبرم برآرم یا نه قومی به گمان فتاده در راه یقین کای بیخبران راه نه آن است و نه این من باطن هر فراز و پستی دائم گر مرتبه ای ورای مستی دائم از روی حقیقتی نه از روی مجاز رفتیم به صندوق اید یک یک باز پیمانه چو پر شود چه شیرین و چه تلخ از سلخ به غره آید از غره به سلخ کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت زان روی که هست کس نمی داند گفت



در جمع کمال، شمع اصحاب شدند گفتند فسانه ای و در خواب شدند باز آمده ای کو که به ما گوید راز چیزی نگذاری که نمی آبی باز دریاب دمی که با طرب می گذرد پیش آر پیاله را که شب می گذرد شاید که ز دوست یاد بسیار کنی نوبت چو به ما رسد نگویند کنی یا این ره دور را رسیدن بودی چون سبزه امید بردمیدن بودی

آنان که محیط فضل و آداب شدند ره زین شب تاریک نبردند به روز از جمله رفتگان این راه دراز هان بر سر این دوراهه از روی نیاز این قافله عمر عجب می گذرد ساقی غم فردای حریفان چه خوری یاران به مرافقت چو دیدار کنی چون باده خوشگوار نوشید به هم ای کاش که جای آرمیدن بودی یا از پس صدهزار سال از دل خاک

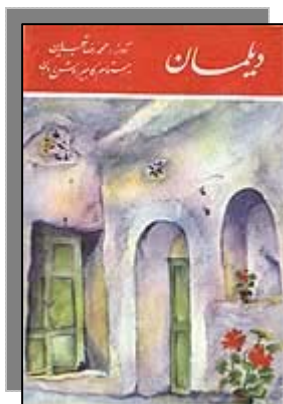
جیحون اثری ز اشک پالوده ماست فردوس دمی ز بخت آسوده ماست وز صحبت خلق، بیوفائی مانده است از عمر ندانم که چه باقی مانده است وین رفتن بی مراد عزمی است درست؟ کاندوه جهان به می فرو خواهیم شست او را نه نهایت نه بدایت پیداست کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست وین یکدم عمر را غنیمت شمیریم با هفت هزار سالگان سر به سریم پاییز نشاط، بر سر غم زنییم کاین صبح بسی دمد که ما دم زنییم وین شیشه نام و ننگ بر سنگ زنییم در زلف دراز و دامن چنگ زنییم بی زمزمه ساز عراقی هیچ است حاصل همه عشرت است و باقی هیچ است

گردون نگری ز قد فرسوده ماست دوزخ شرری ز رنج بیهوده ماست از من رمقی به سعی ساقی مانده است از باده نوشین قدحی بیش نماند چون آمدنم به من نید روز نخست برخیز و میان بیند ای ساقی چیست دوری که در او آمدن و رفتن ما است کس می نرزد دمی در این معنی راست ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم فردا که از این دیر کهن درگذریم تا دست بر اتفاق بر هم زنییم خیزیم و دمی زنییم پیش از دم صبح صبح است دمی با می گلرنگ زنییم دست از عمل دراز خود باز کشیم دوران جهان بی می و ساقی هیچ است هر چند در احوال جهان می نگریم

• دیلمان

آواز (یک) - کلام: امیرھوشنگ ابتهاج (ه. الف. سایه)

من همان نایم که گر خوش بشنوی شرح دردم با تو گوید مثنوی
 من همان عشقم که در فرهاد بود او نمی دانست و خود را می ستود
 در رخ لیلی نمودم خویش را می گریست اندر دلش با درد دوست
 سوختم مجنون خام اندیش را او گمان می کرد اشک چشم اوست



آواز (سه) - کلام: حافظ

باز آ و دل تنگ مرا مونس جان باش زان باده که در میکده عشق فروشد
 در خرقه چو آتش زدی ای عارف سالک دلدار که گفتا به توام دل نگران است
 خون شد دلم از حسرت آن لعل روان بخش تا بر دلش از غصه غباری ننشیند
 حافظ که هوس می کندش جام جهان بین
 وین سوخته را محرم اسرار نهران باش ما را دو سه ساغر بده و گو رمضان باش
 چهدی کن و سرحلقه رندان جهان باش گو می رسم اینک به سلامت نگران باش
 ای درج محبت به همان مهر و نشان باش ای سیل سرشک از عقب نامه روان باش
 گو در نظر آصف جمشید مکان باش

آواز (هفت) - کلام: سعدی

ندانمت به حقیقت که در جهان به که مانی به پای خویشتن آیند عاشقان به کمندت
 مرا می رسد که چونی به هر صفت که تو خواهی چنان به نظره اول ز شخص می ببری دل
 تو پرده پیش گرفتی و ز اشتیاق جمالت بر آتش تو نشستیم و دود شوق برآمد
 چو پیش خاطر آمد خیال صورت خوبت مرا گنا نباشد نظر به روی جوانان
 تو را که دیده ز خواب و خمار باز نباشد من ای صبا ره رفتن به کوی دوست ندانم
 سر از کمند تو سعدی به هیچ روی نتابد
 جهان و هر چه در او هست صورتند و تو جانی که هر که را تو بگیری ز خویشتن برهانی
 مرا مگو که چه نامی به هر لقب که تو خوانی که باز می تواند گرفت نظره ثانی
 ز پرده ها به دریافتد رازهای نهانی تو ساعتی نشستستی که آتشی بنشانی
 ندانمت که چه گویم ز اختلاف معانی که پیر داند مقدار روزگار جوانی
 ریاضت من شب تا سحر نشسته چه دانی تو می روی به سلامت سلام من برسانی
 اسیر خویش گرفتی بکش چنان که تو دانی

آواز: درد شوق (دوازده) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

دل از من برد و روی از من نهران کرد خدا را با که این بازی توان کرد
 شب تنهائیم در قصد جان بود خیالش لطفهای بیکران کرد
 چرا چون لاله خونین دل نباشم که با ما نرگس او سرگران کرد
 صبا گر چاره داری وقت وقت است که درد اشتیاقم قصد جان کرد
 طیبیم قصد جان ناتوان کرد بدان سان سوخت چون شمع که بر من
 میان مهربانان کی توان گفت که یار ما چنین گفت و چنان کرد
 عدو با جان حافظ آن نکردی که تیر چشم آن ابرو کمان کرد

• بهاریه

آواز: پیام نسیم (سه + چهار) - کلام: حافظ

ز کوی یار می آید نسیم باد نوری چو گل گر خردهای داری خدا را صرف عشرت کن
 ز جام گل دگر بلبل چنان مست می لعل است چو امکان خلود ای دل در این فیروزه ایوان نیست
 ندانم نوحه قمری به طرف جویباران چیست به عجب علم نتوان شد ز اسباب طرب محروم
 طریق کامچستن چیست؟ ترک کام خود گفتن سخن در پرده می گویم چو گل از غنچه بیرون آید
 جدا شد یار شیرینت کنون تنها نشین ای شمع به بستان رو که از بلبل طریق عشق گیری یاد
 می ای دارم چو جان صافی و صوفی می کند عیش می اندر مجلس آصف به نوروز جلالی نوش
 نه حافظ می کند تنها دعای خواجه تورانشاه جنابش پارسایان را است محراب دل و دیده
 از این باد از مدد خواهی چراغ دل برافروزی که قارون را زیانها داد سودای زراندوزی
 که زد بر چرخ فیروزه صفر تخت فیروزی مجال عیش فرصت دان به فیروزی و بهروزی
 مگر او نیز همچون من غمی دارد شبانروزی بیا ساقی که جاهل را هینتر می رسد روزی
 کلاه سروری آن است کز این ترک بردوزی که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی
 که حکم آسمان این است اگر سازی و گر سوزی به مجلس آئی کز حافظ سخن گفتن بیاموزی
 خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی که بخشد جرعه جامت جهان را ساز نوروزی
 ز مدح آصفی خواهد جهان عیدی و نوروزی جبینش صبح خیزان راست روز فتح و فیروزی



آواز و تصنیف (هفت) - کلام: ادیب پیشاوری - آواز و تنبک: ناصر فرهنگفر

سحر به بوی نسیمت به مزده جان سپرم اگر امان دهد امشب فراق تا سحرم
 چو بگذری، قدمی بر دو چشم من بگذار قیاس کن که منت از شمار خاک درم
 یکشست غمزه خونریز تو مرا صد بار من از خیال لب جانفزا، زنده ترم
 گرفت عرصه عالم، جمال طلعت دوست به هر کجا که روم آن جمال می نگرم
 به رغم فلسفیان بشنو این دقیقه ز من که غائبی تو و هرگز نرفتی از نظرم

اگر تو دعوی معجز عیان بخواهی کرد یکی ز تربت من بر گذر، چو در گذرم
 که سر ز خاک بر آرم، چو شمع و دیگر بار به پیش روی تو، پروانه وار جان سپرم
 مرا اگر به چنین شور، بسپرنده به خاک درون خاک، ز شور درون کفن بدرم
 بدان صفت که به موج اندرون رود کشتی همی رود تن زارم درون چشم ترم

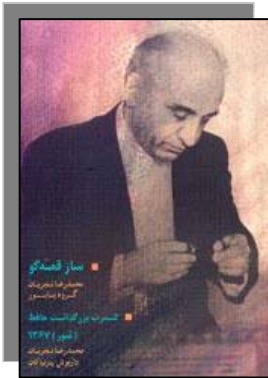
• ساز قصه‌گو

آواز: حکایت دل (دو + چهار + پنج) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

آن که خاک را به نظر کیمیا کنند	آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند	می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب	بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند
دردم نهفته به ز طیبیان مدعی	باشد که از خزانه غیبم دوا کنند	پیراهنی که آید از او بوی یوسفم	ترسم برداران غیورش قبا کنند
چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهدی است	آن به که کار خود به عنایت رها کنند	گر سنگ از این حدیث بنالد عجب مدار	صاحب‌دلان حکایت دل خوش ادا کنند
معشوق چون نقاب ز رخ نمی‌کشد	هر کس حکایتی به تصور چرا کنند	بگذر به کوی میکده تا زمره حضور	اوقات خود ز بهر تو صرف دعا کنند
بی‌معرفت میباش که در من‌یزید عشق	اهل نظر معامله با آشنا کنند	پنهان ز حاسدان به خودم خوان که منعمان	خیر نهان برای رضای خدا کنند
حالی درون پرده بسی فتنه می‌رود	تا آن زمان که پرده برافتند چه‌ها کنند	حافظ دوام وصل میسر نمی‌شود	شاهان کم التفات به حال گدا کنند

تصنیف: ساز قصه‌گو (شش) - کلام: جواد آذر

تا دور چشم مست او، جای می از نای سبو، خون کرده در پیمانها
 بشنو ز ساز قصه‌گو، سوز دل من مو به مو، در پرده افسانه‌ها
 بشنو ناله درد کز دل خیزد، شاید زین ناله، خونین اشکت بر رخ ریزد
 خدا را، کی این شام غم را سحر از پی در نیاید / چه سازم، صبوری ما را، ظفر از پی بر نیاید
 تا کی ناله، تا کی مویه، برخیز ای رهنشین، گامی از کفر و دین نه فراتر
 برخیز با خیل مستان، چو می خاموش و جوشان / بنشین با می‌پرستان، به دور از خودفروشان
 مگر از زندگانی، مراد دلستانی / مراد دلستانی، مگر از زندگانی
 که گردون به افسون، چو بسینزد نهد از جام جم، افسانه‌ای در روزگاران
 بیا خودکامگی از سر بنه، چون جام می در بزم یاران
 در ده ساقی، زان می جامی، تا برگردد از من خودکامی



آواز: آتش نهفته (ده + یازده) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت	آری به اتفاق جهان می‌توان گرفت	خواهم شدن به کوی مغان آستین‌فشان	زین فتنه‌ها که دامن آخرزمان گرفت
افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع	شکر خدا که سر دلش در زبان گرفت	بر برگ گل به خون شقایق نوشته‌اند	کآنکس که پخته شد می چون ارغوان گرفت
می‌خواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست	از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت	فرصت نگر که چو فتنه در عالم اوفتاد	صوفی به جام می زد و از غم کران گرفت
زین آتش نهفته که در سینه من است	خورشید شعله‌ای است که در آسمان گرفت	می خور که هر که آخر کار جهان بدید	از غم سبک برآمد و رحل گران گرفت
آسوده بر کنار چو پرگار می‌شدم	دوران چو نقطه عاقبتم در میان گرفت	حافظ چو آب لطف ز نظم تو می‌چکد	حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت
آنروز شوق ساغر می خرمم بسوخت	کاتش ز عکس عارض ساقی در آن گرفت		

تصنیف: شیدای گیتی (دوازده) - کلام: حافظ

چندان که گفتم غم با طیبیان	درمان نکردند مسکین غریبان	درج محبت بر مهر خود نیست	یا رب میادا کام رقیبان
آن گل که هردم در دست بادی است	گو شرم بادش از عندلیبان	ما درد پنهان با یار گفتیم	نتوان نهفتن درد از طیبیان
یارب امان ده تا باز بیند	چشم محبان روی حبیبان	حافظ نگشتی شیدای گیتی	گر می‌شنیدی پند ادیبان
ای منعم آخر بر خوان وصلت	تا چند باشیم از بی‌نصیبان		

• جام تهی

آواز: پر کن پیاله را (یک) - کلام: فریدون مشیری

پر کن پیاله را، کاین آب آتشین	تا کوچه‌باغ خاطرهای گریزپا	آن بی‌ستاره‌ام که عقابم نمی‌برد	در راه زندگی
دبری است ره به حال خرابم نمی‌برد	تا شهر یادها	با این همه تلاش و تقلا و تشنگی	
این جامها که در پی‌ام می‌شود تهی	دیگر شراب هم	با این که ناله می‌کشم از دل که: آب ... آب ...	
دریای آتش است که ریزم به کام خویش	جز تا کنار بستر خوابم نمی‌برد	دیگر فریب هم به سراپم نمی‌برد	
گرداب می‌ریاید و آبم نمی‌برد	پر کن پیاله را	پر کن پیاله را	
من با سمند سرکش و جادویی شراب	هان ای عقاب عشق		
تا بی‌کران عالم پندار رفته‌ام	از اوج قلعه‌های مه آلوده دوردست		
تا دشت پرستاره اندیشه‌های ژرف (گرم)	پرواز کن به دشت غم‌انگیز عمر من		
تا مرز ناشناخته مرگ و زندگی	آنجا بیر مرا که شرابم نمی‌برد		

تصنیف: کوچه‌سار شب (چهار) - کلام: امیرهُوشنگ ایتهاج (۱۰۱ سایه)

در این سرای بی‌کسی، کسی به در نمی‌زند	به دشت پر ملال ما، پرنده پر نمی‌زند
یکی ز شب گرفتگان، چراغ بر نمی‌کند	کسی به کوچه‌سار شب، در سحر نمی‌زند
نشسته‌ام در انتظار این غبار بی‌سوار	دریغ کز شی چنین سپیده سر نمی‌زند
گذرگهی ست پر ستم، که اندر او به غیر غم	یکی صلاهی آشنا به رهگذر نمی‌زند
چه چشم پاسخ است از این دریچه‌های بسته‌ات	برو که هیچ‌کس ندا به گوش کر نمی‌زند
نه سایه دارم و نه بر، بیفکندم و سزاست	وگر نه بر درخت تر، کسی تیر نمی‌زند



• بهار دلکش

تصنیف: بهار دلکش (یک) - کلام: عارف قزوینی

بهار دلکش رسید و دل به جا نباشد از آن که دلبر دمی به فکر ما نباشد
در این بهار ای صنم بیا و آشنی کن که جنگ و کین با من حزین روا نباشد
صیادم بلبل بر درخت گل به خنده می‌گفت نازنینان را مه جبینان را وفا نباشد

تصنیف: گرلی (دو) - کلام: حافظ (+؟؟؟)

شب می‌مجنون به لیلی گفت، که ای محبوب بی‌همتا خدا را چون دل ریشم، قراری بسته با زلفت
تو را عاشق شود پیدا، ولی مجنون نخواهد شد بفرما لعل نوشین راه، که زودش با قرار آرد
دلا دیشب چه می‌کردی، تو در کوی حبیب من الهی خون شوی ای دل، تو هم گشتی رقیب من
شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد

تصنیف: شمع و پروانه (سه) - کلام: سعدی

شبی یاد دارم که چشمم نخفت شنیدم که پروانه با شمع گفت
که من عاشقم گر بسوزم روا است تو را گریه و سوز و زاری چراست
بگفت ای هوادار مسکین من برفت انگبین یار شیرین من
چو شیرینی از من به در می‌رود چو فراهم آتش به سر می‌رود
همی‌گفت و هر لحظه سیلاب درد فرو می‌دمیدش به رخسار زرد
که ای مدعی عشق کار تو نیست که نه صبر داری نه یاری ایست
تو بگریزی از پیش یک شعله خام من استادام تا بسوزم تمام
تو را آتش عشق اگر بر سوخت مرا بین که از پای تا سر بسوخت

تصنیف: افتخار آفاقی (چهار الف) - کلام: عارف قزوینی

افتخار همه آفاقی و منظور منی شمع جمع همه عشاق به هر انجمنی
به سر زلف پریشان تو دلهای پریش همه خورده چو عارف به پریشان سخنی

تصنیف: بار غم (چهار ب) - کلام: عارف قزوینی

اگر درد من به درمان رسد چه میشه شب هجران گر به پایان رسد چه میشه
اگر بار غم به منزل رسد چه گردد سر من اگر به سامان رسد چه میشه

تصنیف (پنج) - کلام: عراقی

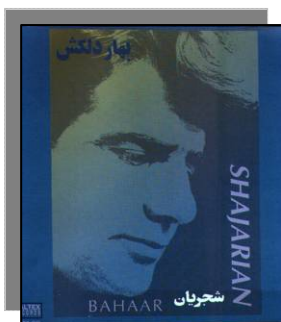
ز دو دیده خون فشانم ز غمت شب جدایی چه کنم که هست اینها گل باغ آشنایی
همه شب نهادهام سر، چو سگان بر آستانت که رقیب در نیاید به بهانه گدایی
مژه‌ها و چشم یارم به نظر چنان نماید که میان سنبلستان چرد آهوی ختایی
در گلستان چشمم ز چه رو همیشه باز است؟ به امید آنکه شاید تو به چشم من درآیی
سر برگ گل ندارم ز چه رو روم به گلشن که شنیده‌ام ز گلها همه بوی بیوفایی

تصنیف (شش) - کلام: هاتف اصفهانی

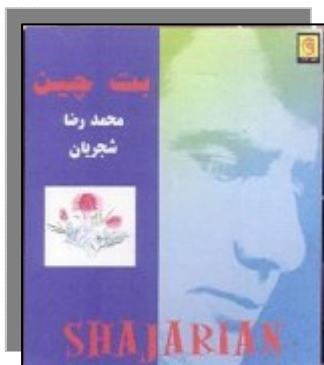
چه شود به چهره زرد من نظری برای خدا کنی که اگر کنی همه درد من به یکی نظاره دوا کنی
تو شهی و کشور جان تو را تو مهی و جان جهان تو را ز ره کرم چه زبان تو را که نظر به حال گدا کنی
ز تو گر تقد و گر ستم، بود آن عنایت و این کرم همه از تو خوش بود ای صنم، چه جفا کنی چه وفا کنی
همه جا کنی می لاله‌گون ز ایام مدعیان دون شکنی پیاله ما که خون به دل شکسته ما کنی
تو کمان کشیده و در کمین، که زنی به تیرم و من غمین همه غم بود از همین، که خدا نکرده خطا کنی
تو که هاتف از برش این زمان، روی از ملامت بیکران قدمی نرفته ز کوی وی، نظر از چه سوی قفا کنی

تصنیف (+آواز): شب نیشابور (هفت + هشت + ده + سیزده + چهارده) - کلام: خیام

آمد سحری ندا ز میخانه ما کای رند خراباتی دیوانه ما
برخبر که پر کنیم پیمانه ز می زان پیش که پر کنند پیمانه ما
وقت سحر است، خیز ای مایه ناز اندک اندک باده خور و چنگ نواز
کآنان که بجایند نپایند بسی و آنان که شدند کس نمی‌آید باز
برخیز و مخور غم جهان گذران خوش باش و دمی به شادمانی گذران
در طبع جهان اگر وفایی بودی نوبت به تو خود نمی‌رسد از دگران
جامی است که عقل آفرین می‌زندش صد بوسه مهر بر جبین می‌زندش
این کوزه‌گر دهر چنین جام لطیف می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش
تا دست به اتفاق بر هم نزنیم پائی ز نشاط بر سر غم نزنیم
خیزیم و دمی ز نیم پیش از دم صبح کاین صبح بسی دمد که ما دم نزنیم



• بت چین



تصنیف: باغ نظر (یک) - کلام: سعدی

آنکه هلاک من همی خواهد و من سلامتش
باغ تفرج است و بس، میوه نمی‌دهد به کس
داروی دل نمی‌کنم کآنکه مریض عشق شد
هر که غذا نمی‌کند دینی و دین و مال و سر
جنگ نمی‌کنم اگر دست به تیغ می‌برد
کاش که در قیامتش بار دگر بدیدی
هر که هوا گرفت و رفت از پی آرزوی دل

تصنیف (دو) - کلام: علی اکبر شیدا

نمود ز رخت قسمت ما غیر نگاهی
نشینم سر راهی، به امید نگاهی
گفتم صنما، شادی دل، راحت جانی
نشینم سر راهی، به امید نگاهی
آن هم ندهد دست و مگر گاه به گاهی
بینم مهر و ماهی، به امید نگاهی
چون می‌نگرم خوشتر از این، بهتر از آنی
بینم مهر و ماهی، به امید نگاهی

تصنیف (سه) - کلام: فروغ فرخزاد

ای خسرو خوبان نظری سوی گدا کن
رحمی به من دلشده بی‌سر و پا کن
ز دست یارم چه‌ها کشیدم
بجز جفایش وفا ندیدم
نه همزبانی، که یک زمانی
به او بگویم، غم نهانی
نه اهل دردی، نه غمگساری
ز من بپرسد، غم که داری

تصنیف (پنج) - کلام: ???

صیحدم ز مشرق طلوعی در جهان کن
تیر غمزه را در کمان ابروان کن
بزم ما منور به رویت یک زمان کن
ملک دل مسخر به مویت ناگهان کن
صنم شاهی تو مرا جانم فدایت
دلبر ماهی تو مرا مردم برایت
طیبیم عزیزم حبیبم
یار تابانم تویی تو؛ شاه خوبانم تویی تو
ای صنم ز هجرت نزارم زاریم بین
مایلم به رویت نگارم خواریم بین
نگارم خواریم بین؛ طیبیم عزیزم حبیبم
یار خوشگل من شمع محفل من
ماه تابانم تویی تو شاه خوبانم تویی تو

تصنیف: دل شیدا (هفت) - کلام: باباطاهر + جامی + علی اکبر شیدا

تو دوری از برم دل برم نیست
هوای دیگری اندر سرم نیست
به جان دلبرم کز هر دو عالم
تمنای دگر جز دلبرم نیست
آرام جانم، سرو روانم، من بی تو نمائم
بیا ای نازنین، بیا ای مه جبین، دردت به جانم
از غم عشقت، دل شیدا شکست
شیشه می در شب یلدا شکست
از بس که زدم ریگ بیابان به کف
خار مغیلان همه در پا شکست

تصنیف: به یاد عارف (هشت) - کلام: امیرھوشنگ ابتهاج (ه. الف. سایه)

بنشین به یادم شبی، تر کن از این می لیبی، که یاد یاران خوش است / یاد آور این خسته راه کاین مرغ پرسته راه یاد بهاران خوش است
مرغی که زد ناله‌ها در قفس هر نفس / عمری زده است خون دل، نقش گل بر قفس - یاد داد
داد ای دل داد، عارف با داغ دل داد
ای بلبلان چون در این چمن وقت گل رسد زین پائیز یاد آرید / چون بردم آن بهار خوش در کنار گل از ما نیز یاد آرید
عارف اگر در عشق گل جان خسته بر باد داد / بر بلبلان درس عاشقی خوش در این چمن یاد داد
گر بایدت دامن گل ای یار / پروا مکن چون بجان رسد از خود آزار

تصنیف: داروگ (ده) - کلام: علی اسفندیاری (نیما یوشیج)

خشک آمد کشتگاه من، بر کنار کشت همسایه
در درون کومه تاریک من که ذره‌ای با آن نشاطی نیست
گرچه می‌گویند: "می‌گریند بر ساحل نزدیک
و جدار دنده‌های نی به دیوار اتانم دارد از خشکی می‌ترکد
سوگواران در میان سوگواران"
چون دل یاران که در هجران یاران
قاصد روزان ابری؛ داروگ! کی رسد باران؟!
قاصد روزان ابری؛ داروگ! کی رسد باران?!
بر بساطی که بساطی نیست

تصنیف (چهار) - کلام: قدیمی

رفتم در میخانه، خوردم دو سه پیمانہ
من مستم و دیوانه، ما را که برد خانه
دلبر عزیز، شوخ یا تمیز، برخیز و بریز
زان می که جوان سازد، عشقم به تو پردازد
تو اگر عشوہ بر خسرو پرویز کنی
همچو فرهاد روم از عقب کوه کنی
تو مگر، شاه نکو رویانی
تو مگر، ماه نکو رویانی

تصنیف: بت چین (شش) - کلام: علی اکبر شیدا

ای مه من ای بت چین ای صنم
لاهرخ و زهره جبین ای صنم
تا به تو دادم دل و دین ای صنم
بر همه کس گشته یقین ای صنم
من ز تو دوری نتوانم دیگر
وز تو صبوری نتوانم دیگر
هر که تو را دید و ز خود دل برید
رفته ز خود تا که رخت را بدید
تیر غمت چون به دل من رسید
همچو بگفتم که همه کس شنید
من ز تو دوری نتوانم دیگر
وز تو صبوری نتوانم دیگر
ای نفس قدس تو احیای من
چون تویی امروز و مسیحای من
حالت جمعی تو پریشان کنی
وای به حال دل شیدای من
من ز تو دوری نتوانم دیگر
وز تو صبوری نتوانم دیگر

تصنیف: ناز لیلی (نه) - کلام: طیب اصفهانی

غمت در نهانخانه دل نشیند
به نازی که لیلی به محمل نشیند
مرنجان دلم را که این مرغ وحشی
ز بامی که برخاست، مشکل نشیند
خلد گر به پا خاری که آسان برآید
چه سازم به خاری که در دل نشیند
به دنبال محمل چنان زار گریم
که از گریه‌ام ناچه در گل نشیند
بنازم به بزم محبت که آنجا
گدایی به شاهی مقابل نشیند
طیبیا میاساد میان دو گیتی
کسی که میان دو منزل نشیند

• قاصدک

آواز: شب فراق (پنج) - کلام: سعدی (تفاوت ترتیب)

جزای آن که نگفتم شکر روز وصال	شب فراق نخفتم لاجرم ز خیال	تو بر کنار فراتی ندانی این معنی	به راه بادیه دانند قدر آب زلال
بدار یک نفس ای قائد این زمام جمال	که دیده سیر نمی‌گردد از نظر به جمال	اگر مراد نصیحت‌کنان ما این است	که ترک دوست بگویم تصویری است محال
دگر به گوش فراموش عهد سنگین دل	پیام ما که رساند مگر نسیم شمال	به خاکبای تو داند که تا سرم نرود	ز سر به در نرود همچونان امید وصال
به تیغ هندی دشمن قتال می‌نکند	چنان که دوست به شمشیر غمزه قتال	حدیث عشق چه حاجت که بر زبان آری	به آب دیده خونین نوشته صورت حال
غزال اگر به کمند او فتد عجب نبود	عجب فتادن مرد است در کمند غزال	سخن دراز کشیدیم و همچنان باقی است	که ذکر دوست نیارد به هیچ گونه ملال
جماعتی که نظر را حرام می‌گویند	نظر حرام بکردند و خون خلق حلال	به ناله کار میسر نمی‌شود سعدی	ولیک ناله بیچارگان خوش است، بنال

آواز (شش) - کلام: عطار نیشابوری

صورت نبیند ای صنم بی زلف تو آرام دل	دل فتنه شد بر زلف تو ای فتنه ایام دل
ای جان من رویای تو دل غرقه دریای تو	دبری است تا سودای تو بگرفت هفت‌اندام دل
تا جان به عشقت بنده شد زین بندگی تابنده شد	تا دل ز نامت زنده شد پر شد دو عالم نام دل
جانا دلم از چشم بد نه هوش دارد نه خرد	تا از شراب عشق خود پرپاده کردی جام دل
پیغامت آمد از دلم، کای ماه حل کن مشکلم	کی خواهد آمد حاصلم، ای فارغ از پیغام دل
از رخ مه گردون تویی، وز لب می گلگون تویی	کام دل من چون تویی، هرگز نیابم کام دل
ای همگان را همدمی، شادی من از تو غمی	عطار را در هر دمی، جانا تویی آرام دل

آواز: ترک مبتلا (هفت) - کلام: مولانا

رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن	ترک من خراب شبگرد مبتلا کن	بر شاه خوبرویان واجب وفا نباشد	ای زردروی عاشق تو صبر کن وفا کن
مائیم و موج سودا شب تا به روز تنها	خواهی بیا بیخشا خواهی برو جفا کن	دردی است غیر مردن کآن را دوا نباشد	پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن
از من گریز تا تو هم در بلا نیافتی	بگریز ره سلامت ترک بلا کن	در خواب دوش پیری در کوی عشق دیدم	با دست اشارتم کرد که غم سوی ما کن
مائیم و آب دیده در کتج غم خرید	بر آب دیده ما صد جای آسیا کن	گر ازدهاست بر ره عشقی است چون زمرد	از برق این زمرد هی دفع ازدها کن
خیره کشی است ما را دارد دلی چو خارا	بکشد کسش نکوید تدبیر خونبها کن	بس کن که بیخودم من ور تو هنرفزایی	تاریخ بوعلی گو تنبیه بوالعلا کن

تصنیف: قاصدک (هشت) - کلام: مهدی اخوان ثالث

قاصدک هان چه خبر آوردی	برو آنجا که بود چشمی و گوش می با کس	قاصدک هان ولی، راستی آیا رفتی با باد	قاصدک، ابرهای همه عالم شب و روز
از کجا وز که خبر آوردی	برو آنجا که تو را منتظرند	با توام آی! کجا رفتی آی!	در دلم می‌گریند
خوش خبر باشی اما اما	قاصدک در دل من همه کورند و گرند	راستی آیا جایی خبری هست هنوز؟	
گرد بام و در من بی‌ثمر می‌گردی	دست بردار از این در وطن خویش غریق	مانده خاکستر گرمی جایی؟	
انتظار خبری نیست مرا	قاصد تجربه‌های همه تلخ با دلم می‌گوید	در اجاقی، طمع شعله نمی‌بندم	
نه ز یاری نه ز دیار و دیاری باری	که دروغی تو دروغ، که فریبی تو فریب	اندک شرری هست هنوز	

آواز (نه) - کلام: سعدی

عشق در دل ماند و یار از دست رفت	دوستان دستی که کار از دست رفت	گر من از پا اندرآیم گو درآی	بهرتر از من صد هزار از دست رفت
ای عجب گر من رسم در کام دل	کی رسم چون روزگار از دست رفت	بیم جان کاین بار خونم می‌خورد	ورنه این دل چند بار از دست رفت
بخت و رای و زور و زر بودم دریغ	کاندر این غم هر چهار از دست رفت	مرکب سودا جهانیدن چه سود	چون زمام اختیار از دست رفت
عشق و سودا و هوس در سر بماند	صبر و آرام و قرار از دست رفت	سعدیا با یار عشق آسان بود	عشق باز اکنون که یار از دست رفت

آواز (ده) - کلام: باباطاهر

بمیرم تا تو چشم تر نبینی	شرار آه پرآذر نبینی	دل ار مهتر نلرزه بر چه ارزه	نخواهم دل که مهر تو نلرزه
چنان از آتش عشقت بسوجم	که از مو رنگ خاکستر نبینی	گریبون هرکه از دستت کنه چاک	به صد عالم گریبون وا بیارزه
اگر چون موم صد صورت پذیرم	به هر صورت به دل نقش تو گیرم	برندم همچو یوسف گر به زندان	بیان آرم ز غم چون مستمندان
تو تا بخت منی هرگز نخواهم	تو تا عهد منی هرگز نمیرم	اگر صد باغبان خصمی نماید	مدام آیم به گلزار تو خندان
ز دل مهر رخ تو رفتی نی	غم عشقت به هر کس گفتنی نی		
ولیکن سوزش عشق و محبت	میون مردمون بنهفتنی نی		

تصنیف: شب (یازده) - کلام: علی اسفندیاری (نیما یوشیج)

هست شب یک شب دم کرده و خاک رنگ رخ باخته است	باد نوپاره ابر از بر کوه سوی من تاخته است
هست شب همچو ورم کرده تنی گرم دراستاده هوا	هم از این رو است نمی‌بیند اگر گمشده‌ای راهش را
با تو لشگر، بیابان دراز، مرده را ماند در گورش تنگ	به دل سوخته من ماند، به تم خسته که می‌سوزد از هیبت تب
هست شب آری شب	

• خزان

تصنیف (یک) - کلام: محمدعلی جاهد

هزارستان چمن دوباره آمد به سخن
 که ای خسته از رنج دی بین جشن گلهای من
 بکن دل ز نقدینه جان بنه در کف می فروش
 کنار گل و لاله دو جامی بزن
 بنوش و چشم از مهر و مه بیوش
 مکش منت آسمان به دوش
 مده دست با دست بی نمک
 نمک جز لب بانمک
 جزای کردار ستمپیشگان دهد نفخه صور
 دوی درد دل دلدادگان بود شور نشور
 بسوزد از شر بشر یکسر خشک و تر
 نمائد آخر زین حیوان اثر

تصنیف (دو) - کلام: ???

به یاد داری - ماه من - که روزگاری - جانم
 عنان نازت - ماه من - به نی سواری - جانم
 به کف گرفتم - ماه من - به عجز گفتم - شاه من
 قدم به چشمم - ماه من - تو کی گذاری - جانم

تصنیف (سه) - کلام: ملک الشعراء بهار

باد صبا بر گل گذر کن
 از حال گل ما را خبر کن
 با مدعی کمتر بنشین
 نازنین ای مه جبین
 بیچاره عاشق، ناله تا کی
 یا دل مده یا ترک سر کن
 شد خون فشان چشم تر من
 پر خون دل شد ساغر من
 ای یار عزیز، مطبوع و تمیز
 در فصل بهار، با ما مستیز

تصنیف: خسته پر (چهار) - کلام: قدیمی

به تو مشغول بود خاطر ارباب نظر
 شده کاسد همه بازار نکویان دگر
 تو مگر شاه پری رویانی
 تو مگر ماه نکورویانی
 آه از این طره مویت
 آه از این جلوه رویت

تصنیف: ترک آشیانه (پنج) - کلام: ملک الشعراء بهار

ای کیوتر از آشیان کرانه کردی
 زین مکان که با عاشقان در آن چمیدی، از آن چه دیدی
 بی سبب چرا ترک آشیانه کردی
 ناگهان چرا سوی دیگران پریدی
 یادی از رفیقان آشنا نکردی
 ترک یار نالان و ترک خانه کردی
 بد گمان گشتم در تو باری، بی وفا نبودى به یاری
 در کف بازار شکاری، به صد زخم کاری، همانا دجاری
 دلبر من نگارین پر من
 از فراق من می کنم شیون
 کی بود جانا کز وفا گردی
 همسر من نشین بر من

تصنیف: خزان (شش) - کلام: ملک الشعراء بهار

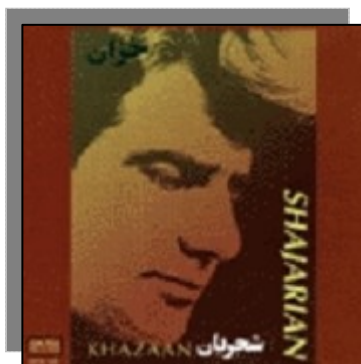
باد خزان وزان شد، چهره گل نهان شد / طلايه لشکر خزان، از دو طرف عیان شد / چو ابر بهمن ز چشم من، چشمه خون، روان شد
 ناله ها مرغ سحر در غم آشیان زد / آشیان سوخته بود، مشعله در جهان زد
 خدا خدا داد داد، ز دست استاد داد / که بسته رخ شاهد مهلقا را | فغان و فریاد وای، ز جور صیاد وای / که داده فتوای فناى ما را
 سوی بیدلان نظر نداری، وز اسیر خود خبر نداری / وه چه کنم از غم بیقارای | خسته شد دگر دیده ز بیداری / بیا مه من، رویم از این ورطه جانسپاری

تصنیف: اشک مهتاب (هفت) - کلام: سیاوش کسرای

به من گفתי که دل دریا کن ای دوست
 همه دریا از آن ما کن ای دوست
 دلم دریا شد و دادم به دست
 مکش دریا به خون پروا کن ای دوست
 کنار چشمه ای بودیم در خواب
 تو با جامی ربودی ماه از آب
 چو نوشیدیم از آن جام گوارا
 تو نیلوفر شدی من اشک مهتاب
 تن بیشه پر از مهتابه امشب
 پلنگ کوهها در خوابه امشب
 به هر شوقی دلی سامون گرفته
 دل من در تنم بی تابه امشب

تصنیف: چشم نرگس (هشت) - کلام: شوریده شیرازی

خواهم که بر زلفت، زلفت، هر دم زخم شانه
 ترسم پریشان کند بسی حال هر کسی چشم نرگس مستانه
 خواهم بر ابرویت، رویت، هر دم کشم وسمه
 ترسم که مجنون کند بسی، مثل من کسی، چشم نرگس، دیوانه دیوانه
 یک شب بیا منزل ما، حل کن دوصد مشکل ما
 ای دلبر خوشگل ما، دردت به جان ما شد، روح و روان ما شد
 خواهم که بر چشمت، چشمت، هر دم کشم سرمه
 ترسم پریشان کند بسی، حال هر کسی، چشم نرگس، مستانه مستانه
 خواهم که بر رویت، رویت، هر دم زخم بوسه
 ترسم که نالان کند بسی، مثل من کسی، چشم نرگس، جانانه جانانه



• چاووش

تصنیف و آواز: شب‌نورد - کلام: اصلان اصلانیان - آلبوم: چاووش ۲
شب است و چهره میهن سیاهه نشستن در سیاهی‌ها گناهه
تفنگم را بده تا ره بجویم که هر که عاشقه پایش به راهه
برادر بیقراره، برادر شعله‌واره، برادر دشت سینه‌اش لاله‌زاره
شب و دریای خوف‌انگیز و طوفان من و اندیشه‌های پاک پویان
برایم خلعت و خنجر بیاور که خون می‌بارد از دل‌های سوزان
برادر نوجوونه، برادر غرق خونه، برادر کاکلش آتش‌فشونه
تو که با عاشقان درد‌آشنایی تو که هم‌رزم و هم‌زنجیر مایی
بین خون عزیزان را به دیوار بزن شیپور صبح روشنایی

برادر، دشمنم خونخواره امشب هوای خانه ظلمت‌باره امشب
چراغی بر سر راهم بگیرید که دیو شهر شب بیداره امشب
شب است و مادران شهر غمناک هزاران گل شکفت و خفت بر خاک
عزیزم داغدارم، دست واکن به پا کن بیرق صبح طربناک
به عهد شب‌نظرین‌ها وفا کن برادرهای عاشق را صدا کن
بزن بر سینه شب تیری از نور گل خورشید را مهمان ما کن
به سیل صبح‌خواهان راه بستند هزاران سینه و سر را شکستند
ولی مردم گرفته دست در دست ز چنگ دیو مردم‌خوار رستند

تصنیف: رزم مشترک - آلبوم: چاووش ۷

کلام: پرویز مشکاتیان (با نام مستعار برزین آذر مهر)
همراه شو عزیز، تنها نمان به درد
کاین درد مشترک
هرگز جدا جدا درمان نمی‌شود
دشوار زندگی، هرگز برای ما
بی رزم مشترک، آسان نمی‌شود

تصنیف: یاد تو - کلام: ابوالقاسم لاهوتی - آلبوم: چاووش ۶ - دشتی

تنیده یاد تو در تار و پودم بود لبریز از عشقت وجودم
تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی
فدای نام تو، بود و نبودم
به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم
به هر حالت که بودم با تو بودم
اگر مستم اگر هشیار اگر خوابم اگر بیدار
به سوی تو بود روی سجودم

تصنیف: میهن - کلام: ا. سپهر - آلبوم: چاووش ۷ {چهارگاه}

ایران خورشیدی تابان دارد با جان پیوندی پنهان دارد
مهرش جاویدان با دل پیمان دارد دل پاس پیمان دارد تا جان دارد
خصم فریاد و افغان بگذار بانگ آزادی از جان بردار
از خواب خواری گردید ایران بیدار دل را چون دریا بر این طوفان بسیار
شوری دیگر در سر ماست شوق اوجی در تن ماست
آزادی دامن بگشا آهنگی دیگر به سر آ
از خود گذر کن هر سو نظر کن بنگر ایران را نور تابان را
عصری نو شد چهره گشا
جانانه میهن افسانه میهن امید ما را کاشانه میهن

تصنیف: عشق گریزان - کلام: ???

ای عشق من کو عهد و پیمات / آواره شد مرغ غزل خوانت
 نه کسی دمسازم شد / نه دلی همرازم شد / چه کنم
 شاهد غمهایم همه شب سایه لرزانم
 خاطره‌ها دارم به تو ای عشق گریزانم
 تا کی باید به نیمه شبها / بشمارم من ستاره‌ها را / بس کن دوری تو بیا
 عشق و بی‌تابی‌ها / رنج و بی‌خوابی‌ها / تو بیا خوابم کن؛ آتشم، آبم کن
 بشنو قصه تلخ شبهایم را / بشنو نغمه قلب تنهایم را
 من صبا ره رفتن به کوی دوست ندانم
 تو می‌روی به سلامت سلام ما برسانی
 صدای من در ظلمت شب / در آسمانها پر گیرد
 بیا که با تو این دل من / سرود شوق از سر گیرد
 به خدا از کلبه من / نور و شادی رفته دگر
 هر شب من منتظرم / با چشم تر
 شاهد غمهایم - همه شب - سایه لرزانم
 خاطره‌ها دارم به تو ای عشق گریزانم

تصنیف: موج - کلام: فریدون مشیری

نفس می‌زند موج / ساحل نمی‌گیردش دست / پس می‌زند موج / فغانی به فریاد رس می‌زند موج
 من آن رانده مانده بی‌شکیم / که راهم به فریاد رس بسته / دست فغانم شکسته
 زمین زیر پایم تپی می‌کند جای / زمان در کنارم عبث می‌زند موج / نه در من غزل می‌زند بال / نه در دل هوس می‌زند موج
 رها کن رها کن / که این شعله خرد، چندان نباید / یکی برق سوزنده باید / کزین تنگنا ره گشاید / کران تا کران خار و خس می‌زند موج
 گر این نغمه این دانه اشک / در این خاک روید و بالید و بشکفت / پس از مرگ بلبل ببینید / چه خوش‌بوی گل در قفس می‌زند موج

تصنیف: عشق پیری - کلام: عماد خراسانی

یوه که کار مو و تو دره بالا می‌گیره
 روز اول به خودم گفتم ایمن (این هم) مثل بقی
 چن شبه واز می‌دوزم چشمامه تا صبح به پخت
 یا به یک سمت بیخودی مات ممنه و را می‌گیره
 چن شبه واز مٹ چل سال پیش از ای مرغ دلَم
 تو زمستون بهنه‌ی سبزه و صحرا می‌گیره
 تا سحر جل می‌زنم خواب به سراغم نمیداد
 هی دلَم مثل بچه بهنه‌ی بیجا می‌گیره
 ذره‌ذره دره عشقت تو دلَم جا می‌گیره
 حالا کم‌کم می‌بینم کار دره بالا می‌گیره
 هر کی عاشق شده پنهنون مکنه مثل اویه
 کوتا کردن دامنا تا بیخ رون مشتی عمادا!
 عوضش نق مزنه ذکر خدایا می‌گیره
 پیری و معرکه گیری که مگن کار مویه
 دره کم‌کم ای کتاب صفحه بینجا می‌گیره
 که سوار شتر و پوششده دولا می‌گیره
 دیگه مجنون توی خواب دامن لیلا می‌گیره

تصنیف: یار وفادار - کلام: بهادر یگانه

اگر که دور از تو شوم، یار وفادار توام
 اگر قصد سفر دارم، خدا داند که ناچارم
 دفتر خاطرات ما، مانده برای ما به جا
 ثمر می‌دهد صبر و شکیبایی ما
 چه رخشان شود اختر خوشبختی ما
 چه غم آفرینی، چه دلگیری ای غروب جدایی
 چه جانها که سوزد ز شرار گنه تو
 توئی همچو من خسته ز بیداد زمان
 دل من بود تا به ابد خانه تو
 اگر قصد سفر دارم، خدا داند که ناچارم
 دفتر خاطرات ما، مانده برای ما به جا
 ای غم بگو با جوانیم چه کردی
 دارم به دل صد آرزو با جوانیم چه کردی
 اینچنین رها مرا در میان صد بلا تو کردی ندیم شبها
 بال من چو خسته شد، چون دلَم شکسته شد
 نشستام جدا ز دنیا، کنون که من در آتشم، بیا ببین چه می‌کشم
 بین که غم چه کرده با من
 در دام هجرانم نهادی و گرفتی جوانی ام را
 سر در گریبانم روز و شب که آخر فتادم از پا
 به کجا بروم؟ که ز روی دلَم خجلم
 جوانی ام، بهار زندگانی ام، منیر جاودانی ام، رفتی به کجا؟
 بلای ناتوانیم، سزای مهربانی ام
 بین چه شد جوانیم، آخر به خدا

تصنیف: عبور سالها - کلام: ???

دل به غم سپردم در عبور سالها
 چون حکایتی مگو رفته‌ام ز یادها
 نه صدایی، نه سکوتی، نه درنگی، نه نگاهی
 نیشها و نوشها چشیده‌ام
 هرچه داغ را به دل سپرده‌ام، هرچه درد را به جان خریدم، در مسیر یادها
 هرچه داغ را به دل سپرده‌ام، هرچه درد را به جان خریدم، در عبور سالها
 زخمی از زمانه، خسته از خیالها
 برگ بی‌درختی ام در مسیر یادها
 نه تو را مانده امیدی، نه مرا مانده پناهی
 بس روا و ناروا شنیده‌ام

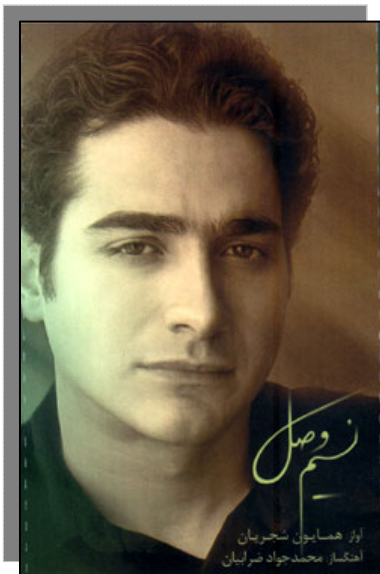
ربنا - آلبوم: به یاد پدر

آواز: صیام - کلام: مولانا {افشاری}

ربنا لاترغ قلوبنا بعد إذ هدینا وهب لنا من لدنك رحمة إنك أنت الوهاب
 ربنا آمنا فاعف لنا وارحمنا وأنت خير الراحمين
 ربنا أتنا من لدنك رحمة وهبنا لنا من أمرنا رشدا
 ربنا أفرغ علينا صبورا وثبت أقدامنا وانصرنا على القوم الكافرين
 تا خورنده‌ی لقمه‌های راز شد
 سوی خوان آسمانی کن شتاب
 پر ز گوهرهای اجلائی کنی
 بعد از آتش با ملک انباز کن
 امتحان کن چند روزی در صیام
 یک شبی بیدار شو دولت بگیر
 این دهان بستنی دهانی باز شد
 لب فرو بند از طعام و از شراب
 گر تو این انبان ز نان خالی کنی
 طفل جان از شیر شیطان باز کن
 چند خوردی چرب و شیرین از طعام
 چند شبها خواب را گشتی اسیر

یوسف گمگشته بازآید به کنعان غم مخور	ای دل غمدیده حالت به شود دل بد مکن
گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن	هان مشو نومید چون واقف نه‌ای از سر غیب
ای دل ار سیل فنا بنیاد هستی بر کند	در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم
دور گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت	گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید
حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب	حافظا در کنج فقر و خلوت شب‌های تار
کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور	وین سر شوریده بازآید به سامان غم مخور
چتر گل در سر کشی ای مرغ خوشخوان غم مخور	باشد اندر پرده بازی‌های پنهان غم مخور
چون تو را نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور	سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور
دایما یک سان نباشد حال دوران غم مخور	هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور
جمله می‌داند خدای حال گردان غم مخور	تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

۱. نسیم وصل



تصنیف (یک) - کلام: سیمین بهبهانی
 بنستهام به کس دل نبسته کس به من دل
 ز من هرآنکه او برد چو دل به سینه نزدیک
 نه چشم دل به سویی نه باده در سویی
 ستاره‌ها نهفتم در آسمان ابری

چو تخته‌پاره بر موج رها رها رها من
 به من هرآنکه نزدیک از او جدا جدا من
 که تر کنم گلوبی به یاد آشنا من
 دلم گرفته ای دوست هوای گریه با من

اواز (دو) - کلام: سعدی

مگر نسیم سحر بوی زلف یار من است
 به خواب درنود چشم بخت من همه عمر
 اگر معاینه بینم که قصد جان دارد
 حقیقت آن که نه در خورد اوست جان عزیز
 نه اختیار من است این معاملت لیکن
 اگر هزار غم است از جفای او بر دل
 درون خلوت ما غیر در نمی‌گنجد
 به لاله‌زار و گلستان نمی‌رود دل من
 ستمگار دل سعدی بسوخت در طلبت
 و گر مراد تو این است بی‌مرادی من

که راحت دل رنجور بی‌قرار من است
 گرش به خواب نبینم که در کنار من است
 به جان مضایقه با دوستان نه کار من است
 ولیک در خور امکان و اقتدار من است
 رضای دوست مقدم بر اختیار من است
 هنوز بنده اویم که غمگسار من است
 برو که هرکه نه یار من است بار من است
 که یاد دوست گلستان و لاله‌زار من است
 دلت نسوخت که مسکین امیدوار من است
 تفاوتی نکند چون مراد یار من است

تصنیف (سه) - کلام: مولانا (تفاوت ترتیب)

شد ز غمت خائنه سودا دلم
 در طلب گوهر دریای عشق
 گر نکنی بر دل من رحمتی
 در طلب ظهیر رخ ماهرو
 فرس غمش گشتم و آخر ز بخت
 رفت بر این سقف مصفا دلم

روز شد و چادر شب می‌درد
 در پی آن عیش و تماشا دلم
 آه که امروز دلم را چه شد
 دوش چه گفته است کسی با دلم
 از دل تو در دل من نکته‌ها است
 آه چه ره است از دل تو تا دلم
 ای تبریز از هوس شمس دین
 چند رود سوی ثریا دلم

تصنیف (چهار) - کلام: مولانا

ای عاشقان، ای عاشقان، من از کجا عشق از کجا
 ای بیدلان، ای بیدلان، من از کجا عشق از کجا
 گشتم خریدار غمت، حیران به بازار غمت، جان داده در کار غمت

ای مطربان، ای مطربان، بر دف زنید احوال من
 من بی‌دلم، من بی‌دلم، من از کجا، عشق از کجا
 عشق آمده است از آسمان، تا خوان بسوزد بدگمان، عشق است بلای ناگهان

تصنیف (پنج) - کلام: رهی معیری

بس که جفا ز خار و گل دید دل رمیده‌ام
 شمع طرب ز بخت ما آتش خانه‌سوز شد
 حاصل دور زندگی صحبت آشنا بود
 تا به کنار من بدی بود به جا قرار دل
 چون به بهار سر کند لاله ز خاک من برون
 تا تو مراد من دهی کشته مرا فراق تو

همچو نسیم از این چمن پای برون کشیده‌ام
 گشت بلای جان من عشق به جان خریدم
 تا تو ز من بریده‌ای من ز جهان بریدم
 رفتی و رفت راحت از خاطر آرمیده‌ام
 ای گل تازه یاد کن از دل داغ‌دیده‌ام
 تا تو به داد من رسی من به خدا رسیده‌ام

تصنیف (شش) - کلام: فریدون مشیری

مرا عمری به دنبال کشاندی
 سرانجامم به خاکستر نشاندی
 ربودی دفتر دل را و افسوس
 که سطری هم از این دفتر نخواندی

گرفتم عاقبت دل بر منت سوخت
 پس از مرگم سرشکی هم فشاندی
 گذشت از من ولی آخر نگفتی
 که بعد از به امید که ماندی

تصنیف (هفت) - کلام: فریدون مشیری

دلا شبها نمی‌نالی به زاری
 تو صاحب‌دردی ناله سر کن
 بنال ای دل که رنجت شادمانی است
 بمیر ای دل که مرگت زندگانی است

دلی خواهم که از او درد خیزد
 بسوزد، عشق ورزد، اشک ریزد
 مباد آن دم که چنگ نغمه‌سازت
 ز دردی بر نیانگیزد نوایی
 مباد آن دم که عود تار و پودت
 نسوزد در هوای آشنایی

تصنیف: نسیم وصل (هشت) - کلام: رهی معیری

نسیم وصل به افسردگان چه خواهد کرد
 بهار تازه به برگ خزان چه خواهد کرد
 به من که سوختم از داغ مهریانی خویش
 فراق و وصل تو نامهربان چه خواهد کرد
 ز فیض ابر چه حاصل گیاه سوخته را
 شراب با من افسرده‌جام چه خواهد کرد

ب. ناشکیبا

تصنیف (یک) - کلام: مولانا

چه دانستم که این سودا مرا زین سان کند مجنون
چه دانستم که سیلابی مرا ناگاه برآید
زند موجی بر آن کشتی که تخته تخته بشکافتد
نهنگی هم برآرد سر خورد آن آب دریا را
شکافت نیز آن هامون نهنگ بحر فرسا را
چو این تبدیله آمد نه هامون ماند و نه دریا
چه دانم‌های بسیار است لیکن من نمی‌دانم

دلیم را دوزخی سازد دو چشمم را کند جیجیون
چو کشتی‌ام براندازد میان قلزم پر خون
که هر تخته فرو ریزد ز گردشهای گوناگون
چونان دریای بی‌پایان شود بی‌آب چون هامون
کشد در قعر ناگاهان به دست قهر چون قارون
چه دانم من دگر چون شد، که چون غرق است در بی‌چون
که خوردم از دهان‌بندی در آن دریا کفی افیون

آواز (دو) - کلام: سعدی

ز حد بگذشت مشتاقی و صبرم در غمت یارا
علاج درد مشتاقان طیب عام نشناسد
گرت پروای غمگینان نخواهد بود و مسکینان
چو بنمودی و بربودی ثبات از عقل و صبر از دل
چنان مشتاقم ای دلبر به دیدارت که گر روزی
مرا ماد وصال توست از دنیا و از عقبی
بیا تا یکزمان امروز خوش باشیم در خلوت
سخن شیرین همی گوید به زغم دشمنان سعدی

به وصل خود دواپی کن دل دیوانه ما را
مگر لیلی کند درمان غم مجنون شیدا را
نبایستی نمود اول به ما آن روی زیبا را
بباید چاره‌ای کردن کنون این ناشکیبا را
برآید از دلیم آهی بسوزد هفت دریا را
وگر نه بی‌شما قدری نباشد دین و دنیا را
که در عالم نمی‌داند کسی احوال فردا را
ولی بیمار استسقا چه داند ذوق حلوا را

تصنیف (سه) - کلام: حافظ

گل در بر و می بر کف و معشوق به کام است
سلطان جهانم به چنین روز غلام است
در مذهب ما باده حلال است ولیکن
بی روی تو ای سرو گل اندام حرام است
میخواره و سرگشته و رندیم و نظرباز
وآنکس که چو ما نیست در این شهر کدام است

از ننگ چه گویی که مرا نام ز ننگ است
تا گنج غمت در دل ویرانه مقیم است
حافظ منشین بی می و معشوق زمانی

وز نام چه پرسی که مرا ننگ ز نام است
همواره مرا کنج خرابیات مقام است
کایام گل و یاسمن و عید صیام است

ساز: قطعه هامون (چهار)

آواز (پنج) - کلام: فریدون مشیری

تو را من زهر شیرین خوانم ای عشق
و گر هر لحظه رنگی تازه گیری
تو زهری زهر گرم سینه‌سوزی
شراب جام خورشیدی که جان را
به آسانی مرا از من ربودی
دلت آخر به سرگردانی‌ام سوخت

که نامی خوشتر از اینت ندانم
به غیر از زهر شیرینت نخوانم
تو شیرینی که شور هستی از توست
نشاط از تو، غم از تو، مستی از توست
درون کوره غم آزمودی
نگاهم را به زیبایی گشودی

بسی گفتند دل از عشق برگیر
ولی ما دل به او بستیم و دیدیم
چه غم دارم که این زهر تب آلود
از آن شادم که در هنگامه مرگ
اگر مرگم به نامردی نگیرد
و گر عمرم به ناکامی سرآید
که نیرنگ است و افسون است و جادو است
که او زهر است اما نوشدارو است
تنم را در جدائی می‌گذارد
غمی شیرین دلیم را می‌نوازد
مرا مهر تو در دل جاودانی است
تو را دارم که مرگم زندگانی است

آواز (شش) - کلام: سعدی

تا تو به خاطر منی کس مگذشت بر دلیم
من چو به آخرت روم رفته به داغ دوستی
می‌رم و همچنان رود نام تو بر زبان من
حاصل عمر صرف شد در طلب وصال تو
باد به دست آرزو در طلب هوای دل
لایق بندگی نیم بی‌هنری و قیمتی

مثل تو کیست در جهان تا ز تو مهر بگسلم
داروی دوستی بود هرچه بروید از گلم
ریزم و همچنان بود مهر تو در مفاصلم
با همه سعی اگر به خوان ره ندھی چه حاصلم
گر نکند معاونت دور زمان مقبلم
ور تو قبول می‌کنی با همه نقص فاضلم

مثل تو را به خون من ور بکشی به باطلم
کشتی من که در میان آب گرفت و غرق شد
سرو برفت و بوستان از نظرم به جملگی
فکرت من کجا رسد در طلب وصال تو
لشکر عشق سعدیا غارت عقل می‌کند
تا تو دگر به خویشتن ظن نبری که عاقلم

تصنیف (هفت) - کلام: مولانا

ای با من و پنهان شده، از دل سلامت می‌کنم
هرجا که هستی حاضری، از دور بر ما ناظری
که همچو باز آشنا بر دست تو بر می‌زنم
گر غایبی هر دم چرا آسیب بر دل می‌زنی
دوری به تن لیک از دلیم اندر دل تو روزنی است
ای آفتاب از دور تو بر ما فرستی نور تو
من آینه‌ی دل را ز تو این جا صفالی می‌دهم

تو کعبه‌ای هر جا روم، قصد مقامت می‌کنم
شب خانه روشن می‌شود، چون یاد نامت می‌کنم
که چون کیوتر پر زنان آهنگ بامت می‌کنم
ور حاضری پس من چرا در سینه دامت می‌کنم
زان روزن دزدیده من چون مه پیامت می‌کنم
ای جان هر مهجور تو جان را غلامت می‌کنم
من گوش خود را دفتر لطف کلامت می‌کنم

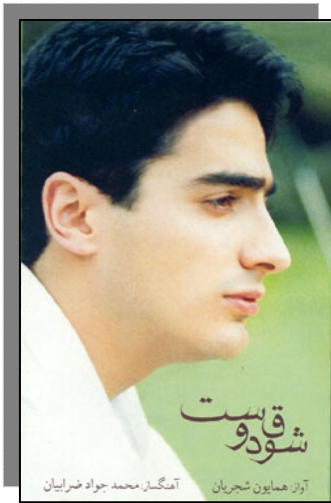
در گوش تو در هوش تو و اندر دل پرچوش تو
ای دل نه اندر ماجرا می‌گفت آن دلبر تو را
ای چاره در من چاره گر، حیران شو و نظاره‌گر
که راست مانند الف که کز چو حرف مختلف
گر سال‌ها ره می‌روی چون مهره‌ای در دست من
ای شه حسام‌الدین حسن می‌گویی با جانان که من

این‌ها چه باشد تو منی وین وصف عامت می‌کنم
هرچند از تو کم شود از خود تمامت می‌کنم
بنگر کز این جمله صور، این دم کدامت می‌کنم
یک لحظه پخته می‌شوی یک لحظه خامت می‌کنم
چیزی که رامش می‌کنی زان چیز رامت می‌کنم
جان را غلاف معرفت بهر حسامت می‌کنم

ت. شوق دوست

تصنیف: دلشده (یک) - کلام: محمدجواد ضرابیان

ای پناه بی‌پناهان	عهد و پیمان بستی و شکستی	با رقیب من بنشستی	خبر نداری امید جان ز حال زارم
از من دلشده روی مگردان	از کنارم رفتی و گسستی	در تو دلستانم اثر ندارد دگر فغانم	از چه یارا ای دل آرا
بر دل سوخته آتش میفشان	از چه یارا ای نگارا	از غمت روان شد سرشک ماتم ز دیدگانم	
ای فروغ شام تارم	مجنونم کرد چشم مستت	آه چه کرده‌ام که اینچنین مرا به آتش می‌کشانی	
می‌گریزی چرا از کنارم	این دل پریشان را دادم به دستت	برای من نمانده است جز نیمه جانی	
در خزانم بیا ای بهار	رفتگی و دلم بشکستی	آه چه بی‌قرارم	



آواز: شوق دوست (دو + پنج + شش) - کلام: سعدی {سه گاه + چهارمضرب مخالف + آواز مغلوب و فرود}

اگر مراد تو ای دوست نامرادی ماست	مراد خویش دگر باره من نخواهم خواست
عنایتی که تو را بود اگر میدل شد	خلل‌پذیر نباشد ارادتی که مراست
میان عیب و هنر پیش دوستان قدیم	تفاوتی نکند چون نظر به عین رضاست
مرا به هرچه کنی دل نخواهی آزدن	که هرچه دوست پسندد به جای دوست رواست
هزار دشمنی افتد میان بدگویان	میان عاشق و معشوق دوستی برجاست
جمال در نظر و شوق همچنان باقی است	گدا اگر همه عالم بدو دهند گداست
مرا به عشق تو اندیشه از ملامت نیست	اگر کنند ملامت نه بر من تنهاست
غلام قامت آن لعبت قیابوشم	که از محبت رویش هزار جامه قیاست
بلا و زحمت امروز بر دل درویش	از آن خوش است که امید رحمت فرداست

تصنیف: بخت سرکش (سه) - کلام: حافظ

عیشم مدام است از لعل دلخواه	کارم به کام است الحمدل...	شوق لبت برد از یاد حافظ	درس شبانه ورد سحرگاه
ای بخت سرکش تنگش به برکش	گه جام زر کش گه لعل دلخواه	کافر میناد این غم که دیده است	از قامت سرو از عارضت ماه
ما را به رندی افسانه کردند	پیران جاهل شیخان گمراه	گر تیغ بارد بر کوی آن ماه	گردن نهادیم الحکم ل...
جانا چه گویم شرح فراق	چشمی و صد نم جانی و صد آه		

تصنیف: مست نگاه (هفت) - کلام: محمدجواد ضرابیان {مخالف}

لب خندان تو، برق چشمان تو، برده قرار از دل عاشق زارم	با من بی‌نوا بیش از اینم جفا دگر مکن یارم
ای گل ارغوان، همچو سرو چمان، ای در شب تار من روشنایی	بت چین و ختن، روح و جانی به تن، دل می‌ربایی
آتش زده‌ای بر دل، وای از من و آه از دل	زندگی بی تو شده بیحاصل، دل شده مجنون چه کنم با دل
مستم ز نگاه تو، زان چشم سیاه تو	همه دم افتاده به چاه تو، صنما سرگشته راه تو
از عشقت آرام جان، شده‌ام شیدای زمان	من ز سودای وصل تو، گشته‌ام رسوای جهان
رفت از دستم اختیار، بردی از من صبر و قرار	در شب و روز تار من، مه و خورشیدی ای نگار

آواز: دریای دل (هشت) - کلام: رهی معیری {مثنوی مخالف}

همچو نی می‌نالیم از سودای دل	آتشی در سینه دارم جای دل	ما ز رسوایی بلند آوازه‌ایم	نامور شد هر که شد رسوای دل
من که با هر داغ پیدا ساختم	سوختم از داغ ناپیدای دل	گنج مؤمن خرمن سیم و زر است	گنج عاشق گوهر یکتای دل
همچو موجب یک نفس آرام نیست	بس که طوفانرا بود دریای دل	در میان اشک نومیدی رهی	خندم از امیدواری‌های دل
دل اگر از من گریزد وای من	غم اگر از دل گریزد وای دل		

تصنیف: بت عاشقان (نه) - کلام: محمدجواد ضرابیان

نازنین ای سمن، ای گل هر چمن، شمع هر انجمن	پیش چشمانت ای صنم گلزار	من بی‌مایه جلوه کنم همچو خار
ای بت عاشقان، مه شیرین زبان، دلبر نامهربان	کشته مرا روی تو وان خم ابروی تو	من اسیرم در آن حلقه گیسوی تو
نظری بر این عاشق زارت فکن	بیش از این آتش بر دل زارم نزن	تا به مژگان سیاه تو نظر کردم
از غم هجر یار، شده‌ام بی‌قرار، مردم از انتظار	بهر صد تیر غمت سینه سپر کردم	نازنینا تو چون روح و روان منی
ای نسیم سحر، تو چه داری خبر، از من بی بال و پر	سر به پایت نهم گر مژه بر هم زنی	بهر تو جان بیفشانم، ای جان جانانم

ث. نقش خیال

ساز: مقدمه (یک)

آواز: نقش خیال (دو) - شاعر: سعدی

وہ کہ جدا نمی‌شود نقش تو از خیال من
ناله زیر و زار من زارتر است هر زمان
نور ستارگان سست روی چو آفتاب تو
پرتو نور روی تو هر نفسی به هر کسی

تا چه شود به عاقبت در طلب تو جان من
بس که به هجر می‌دهد عشق تو گوشمال من
دست نمای خلق شد قامت چون هلال من
می‌رسد و نمی‌رسد نوبت اتصال من

خاطر تو به خون من رغبت اگر چنین کند
دیده زبان حال من بر تو گشاد رحم کن
بر گذری و ننگری بازنگر که بگذرد
چرخ شنید ناله‌ام گفت منال سعیدیا

هم به مراد دل رسد خاطر بد سگال من
چون که اثر نمی‌کند در تو زبان قال من
فقر من و غنای تو جور تو احتمال من
گاه تو تیره می‌کند آینه جمال من

تصنیف: توبه شکن (سه) - کلام: مولانا (دو غزل متفاوت)

از این تنگین قفس جانا پریدی
ز روی آینه گل دور کردی
خبرها می‌شنیدی زیر و بالا
چو آب و گل به آب و گل سپردی
ز گردشهای جسمانی بجستی
بجستی ز اشکم مادر که دنیاست
بخور هر دم می شیرینتر از جان
گزین کن هرچه می‌خواهی و بستان
از این دیگ جهان رفتی چو حلوا
اگرچه بیضه خالی شد ز مرغت
در این عالم نکتچی زین سپس تو
خمش کن رو که قفل تو گشادند

وزین زندان طراران رهیدی
در آینه بدیدی آنچه دیدی
بر آن بالا ببین آنچه شنیدی
قماش روح بر گردون کشیدی
به گردشهای روحانی رسیدی
سوی بابای عقلائی دویدی
به هر تلخی که بهر ما چشیدی
چو ما را بر همه عالم گزیدی
به خوان آن جهان زیرا پریدی
برون بیضه عالم پریدی
همان سو پر که هر دم در مزیدی
اجل بنمود قفلت را کلیدی

مکن ای آسمان ناموس کم کن
بگو ای جان و گر نی من بگویم
بگویم ای بهشت این دم به گوشت
چو خاتونان مصری ای شفق تو
بدیدم دوش کبریتی به دستت
تو هم ای دل در آن مطبخ که او بود
نه عیدی که دو بار آید به سالی
خداوندا به قدرت بی‌نظیری
چنین نوری دهی اشکمه‌ای را
بگو ای گل که این لطف از که داری
تو هم ای چشم جنس خاک بودی
تو هم ای پای برجا مانده بودی
دم عیسی و علمش را عدوی
چو مال این علم ماند مرد ریگت
جهان پیر را گفتم جوان شو
بیا امید بین که نیک نبود
بدو پیوندم از گفتن بیرم

مکن ای آسمان ناموس کم کن
بگو ای جان و گر نی من بگویم
بگویم ای بهشت این دم به گوشت
چو خاتونان مصری ای شفق تو
بدیدم دوش کبریتی به دستت
تو هم ای دل در آن مطبخ که او بود
نه عیدی که دو بار آید به سالی
خداوندا به قدرت بی‌نظیری
چنین نوری دهی اشکمه‌ای را
بگو ای گل که این لطف از که داری
تو هم ای چشم جنس خاک بودی
تو هم ای پای برجا مانده بودی
دم عیسی و علمش را عدوی
چو مال این علم ماند مرد ریگت
جهان پیر را گفتم جوان شو
بیا امید بین که نیک نبود
بدو پیوندم از گفتن بیرم

دگر باره شه ساقی رسیدی
دگر باره شکستی توبه‌ها را
دگر باره ای خیال فتنه‌انگیز
بیا ای آهو از نافت پدید است
همه صحرا گل است و ارغوان است

دگر باره شه ساقی رسیدی
دگر باره شکستی توبه‌ها را
دگر باره ای خیال فتنه‌انگیز
بیا ای آهو از نافت پدید است
همه صحرا گل است و ارغوان است

تصنیف: دواى دل (چهار) - کلام: مولانا

دلی کز تو سوزد چه باشد دوایش
چو بیمار گردد به بازار گردد
تویی باغ و گلشن تویی روز روشن
به درد و به زاری به اندوه و خواری
مها از سر او چو تو سایه بردی
چو یک دم نبیند جمال و جلالت

چو تشنه تو باشد که باشد سقایش
دکان تو جوید لب قندخایش
مکن دل چون آهن مران از لقایش
عجب چند داری برون سرایش
چه سود و چه راحت ز سایه همایش
بگیرد ملالی ز جان و ز جایش

چمن بی‌زبانی بگوید ثنایش
فزایش که بخشد رخ جانفزایش
ز نور تو باشد بقا و فنایش
از این طلاس غربت بیا دربرایش
که تا راز گوید لب دلگشایش

جهان از بهارش چو فردوس گردد
جوهر که بخشد کف بحر خویش
جهان سایه توست روش از تو دارد
منم مهره تو فتاده ز دستت
بگیرم ادب را بندم دو لب را

ساز: همنازای تار و تنبک (پنج)

تصنیف: سواران (شش) - کلام: مولانا

تیز دوم تیز دوم تا به سواران برسم
خوش شده‌ام خوش شده‌ام پاره آتش شده‌ام
خاک شوم خاک شوم تا ز تو سرسبز شوم
چونک فتادم ز فلک ذره صفت لرزانم
چرخ بود جای شرف خاک بود جای تلف
عالم این خاک و هوا گوهر کفر است و فنا
آن شه موزون جهان عاشق موزون طلبد
رحمت حق آب بود جز که به پستی نرود
هیچ طبییی ندهد بی مرضی حب و دوا

نیست شوم نیست شوم تا بر جانان برسم
خانه بسوزم بروم تا به بیابان برسم
آب شوم سجده‌کنان تا به گلستان برسم
ایمن و بی‌لرز شوم چونک به پایان برسم
باز رهم زین دو خطر چون بر سلطان برسم
در دل کفر آمده‌ام تا که به ایمان برسم
شد رخ من سکه زر تا که به میزان برسم
خاکی و مرحوم شوم تا بر رحمان برسم
من همگی درد شوم تا که به درمان برسم

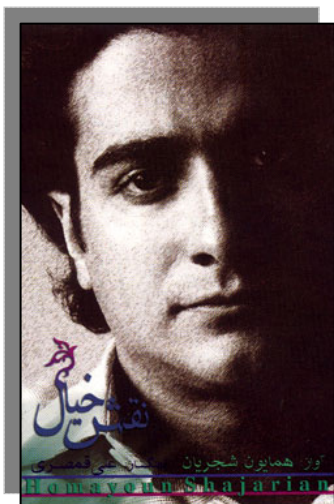
آواز: گناه عشق (هفت) - کلام: سعدی

بیا بیا که مرا با تو ماجرای هست
روا بود که چنین بی‌حساب دل بیری؟
توانگران را عیبی نباشد از وقتی
به کام دشمن و بیگانه رفت چندین روز
کسی نمائد که بر درد من نبخشاید
کسی نگفت که بیرون از این دواپی هست

بگوی اگر گنهی رفت و گر خطایی هست
مکن که مظلّمه خلق را جزایی هست
نظر کنند که در کوی ما گدایی هست
که دوستان نشنیدند کاشنایی هست
کسی نگفت که بیرون از این دواپی هست

هزار نوبت اگر خاطرم بشورانی
به دود آتش ماخولیا دماغ بسوخت
به کام دل نرسیدیم و جان به حلق رسید
به جان دوست که در اعتقاد سعدی نیست

از این طرف که منم همچنان صفایی هست
هنوز چهل مصور که کیمیایی هست
و گر به کام رسد همچنان رجایی هست
که در جهان بجز از کوی دوست جایی هست



ج. با ستاره‌ها

تصنیف: غمگسار (یک) - کلام: امیرحوشنگ ابتهاج (ه. الف. سایه)

چه غریب ماندی ای دل نه غمی نه غمگساری
 نه به انتظار باری، نه ز یار انتظاری
 غم اگر به کوه گویم، بگریزد و بریزد
 که دگر بدین گرانی توان کشید باری
 سحرم کنسیده خنجر که چرا شبت نکشته است
 تو بکش که تا نیفتد دگرم به شب گذاری
 نه چنان شکست پشتم که دوباره سر برآرم
 منم آن درخت پیری که نداشت برگ و باری

تصنیف: غریبانه (دو) - کلام: امیرحوشنگ ابتهاج (ه. الف. سایه)

بگردید بگردید، در این خانه بگردید
 در این خانه غریبم، غریبانه بگردید
 یکی مرغ چمن بود، که جفت دل من بود
 جهان لانه او نیست، بی لانه بگردید
 نسیم نفس دوست، به من خورد و چه خوشبو است
 همین جاست، همین جا، همه خانه بگردید
 چه شیرین و چه خوشبو است، کجا خوابگاه او
 بی آن گل خوشبو، چو پروانه بگردید

تصنیف: فریاد غم (سه) - کلام: سیمین بهبهانی

ای سینه امشب از غمش، فریاد کن فریاد کن
 و ی دیده‌ات در ماتمش، بیداد کن بیداد کن
 ای پنجه برادر سینه دل، را از او بیرون بکش
 این صید در خون غرقه راه، آزاد کن آزاد کن
 ای عشق، غمگین خاطر، بر دل بیفکن آذرخش
 ویرانه‌ام را از کرم، آباد کن آباد کن
 آرزوهای چراه، آخر شبی از در درآ
 این عاشق دلخسته راه، دلشاد کن، دلشاد کن

تصنیف: سنگدل (چهار) - کلام: سهیلی خوانساری

سنگدلا چرا دگر، جور و جفا نمی‌کنی
 جور و جفا بکن اگر، مهر و وفا نمی‌کنی
 زخم دگر بزنی به دل، مرهم اگر نمی‌دهی
 درد دگر بده اگر، خسته دوا نمی‌کنی
 عهد هر آنچه می‌کنی وعده به هر که می‌دهی
 عهد ز یاد می‌بری، وعده وفا نمی‌کنی
 تیر غم زدی به جان، تا که به خون نشانیم
 هر چه کنی بکن بتا، زآنکه خطا نمی‌کنی

تصنیف: تو کیستی (پنج) - کلام: فریدون مشیری

تو کیستی که من اینگونه بی‌تو بی‌تایم
 شب از هجوم خیالت نمی‌برد خوابم
 تو کیستی که من از موج هر تبسم تو
 بسان قایق سرگشته روی گردابم
 من از کجا سر راه تو آمدم ناگاه
 چه کرد با دل من آن نگاه شیرین آه
 تو دوردست امیدی و پای من خسته است
 چراغ چشم تو سبز است و راه من بسته است
 تو آرزوی بلندی و دست من کوتاه
 مدام پیش نگاه می‌مادم پیش نگاه
 چه آرزوی محالی است زیستن با تو
 مرا همین بگذارند یک سخن با تو

تصنیف: با ستاره‌ها (شش) - کلام: حسین منزوی

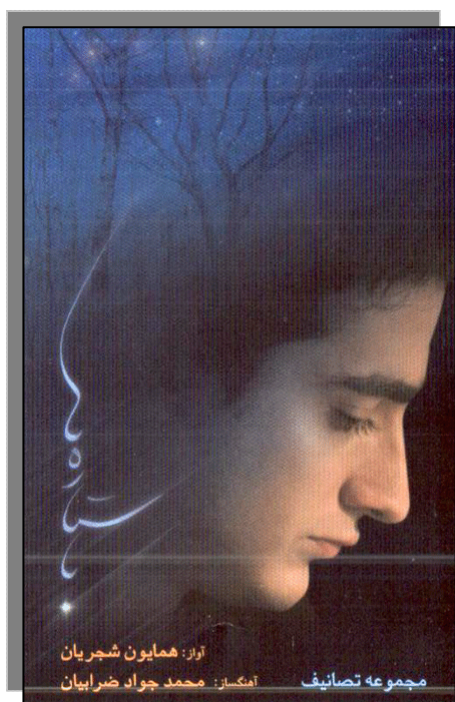
شب که می‌رسد از کناره‌ها	گریه می‌کنم با ستاره‌ها	ما پیاده‌ایم ای سواره‌ها
وای اگر شبی ز آستین جان	بر نیارم دست چاره‌ها	خرمنم مسوز از شراره‌ها
همچو خامشان بسته‌ام زبان	حرف من بخوان از اشاره‌ها	

تصنیف: دشت بیحاصل (هفت) - کلام: حسین منزوی

عقیم دشت بی‌حاصل دلم وای	نسیم دره باطل دلم وای	از این دنیای دون دنیای وارون
خراب خسته از پا نشسته	دلم وا دل، دلم وا دل، دلم وای	به اردوی غم عالم شبیخون
دلم تنگ و دلم تنگ و دلم تنگ	گریبان غمت را می‌زند چنگ	
صبوری کو که چون دیوانه مردم	بکوبم چون سیویش بر سر سنگ	

تصنیف: افسونگر (هشت) - کلام: فریدون مشیری

تو که بالا بلند و نازنینی	تو که شیرین لب و عشق‌آفرینی	بدین نامهربانی راندنت چیست
در آن لب‌های افسونگر چه‌داری	در آن دل غیر شور و شر چه داری	دل عاشق شکیبایی ندارد
		چنین بامهربانی خواندنت چیست
		دل من تاب تنهایی ندارد



ح. خورشید آرزو

ساز: قطعه اشتیاق (یک)

آواز: خورشید آرزو (دو) - کلام: فریدون مشیری

بگذار سر به سینه من تا که بشنوی	آهنگ اشتیاق دلی دردمند را
شاید که بیش از این نپسندی به کار عشق	آزار این رمیده سر در کمند را
بگذار سر به سینه من تا بگویمت	اندوه چیست، عشق کدام است، غم کجاست
بگذار تا بگویمت این مرغ خسته جان	عمری است در هوای تو از آشیان جداست
دلنتگم آنچنان که اگر بینم به کام	خواهم که جاودانه بنالم به دامنم
شاید که جاودانه بمانی کنار من	ای نازنین که هیچ وفا نیست با منت

تصنیف: چین زلف (سه) - کلام: عطار نیشابوری (تفاوت ترتیب)

ای صبا گر بگذری بر زلف مشک افشان او	همچو من شو گرد یک یک حلقه گردان او
منت صد جان بیار و بر سر ما نه به حکم	وز سر زلفش نشانی آر ما را زان او
گاه از چوگان زلفش حلقه مشکین ربای	گاه خود را گوی گردان در خم چوگان او
نی خطا گفتم ادب نیست آنچه گفتم جهد کن	تا پریشانی نیاید زلف عنبرسان او
گر مرا دل زنده خواهی کرد جامی جانفزای	نوش کن بر یاد من از چشمه حیوان او
گر تو جان داری چه کن بر کن به دندان پشت دست	چون ببینی جانفزایی لب و دندان او
گو فلانی از میان جانت می گوید سلام	گو به جان تو فرو شد روز اول جان او
جان او در جان تو گم گشت و دل از دست رفت	درد او از حد بشد گر می کنی درمان او
خوش خوشی در چین زلفش پیچ تا مشکین کنی	شرق تا غرب جهان از زلف مشک افشان او
چون رسی آنجا اجازت خواه اول بعد از آن	عرضه کن این قصه پردرد در دیوان او
چشم آنجا بر مگیر از پشت پای و گوش دار	ورنه حالی بر زمین دوزد تو را مژگان او
هر چه گوید یادگیر و یک به یک بر دل نویس	تا چنان کو گفت برسانی به من فرمان او
چند گری ای فرید از عشق رویش همچو شمع	صبح را مژده رسان از پسته خندان او

آواز: عشق پاک (چهار) - کلام: فریدون مشیری

ای شب به پاس صحبت دیرین خدای را	با او بگو حکایت شب زنده داری ام
با او بگو چه می کشم از درد اشتیاق	شاید وفا کند بشتابد به یاری ام
ای دل چنان بنال که آن ماه نازنین	آگه شود ز رنج من و عشق پاک من
با او بگو که مهر تو از دل نمی رود	هر چند بسته مرگ، کمر بر هلاک من

تصنیف: اسرار عشق (پنج) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

با مدعی مگوید اسرار عشق و مستی	تا بی خبر بمیرد در درد خود پرستی
دوش آن صنم چه خوش گفت در مجلس مغانم	با کافران چه کارت گر بت نمی پرستی
سلطان من خدا را زلفت شکست ما را	تا کی کند سیاهی چندین درازدستی
عاشق شو ارنه روزی کار جهان سرآید	ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی

آواز: دلشده (شش) - کلام: عراقی

خوشا دردی که درمانش تو باشی	خوشا راهی که پایانش تو باشی
خوشا چشمی که رخسار تو ببیند	خوشا ملکی که سلطانش تو باشی
خوشا آن دل که دلدارش تو گردی	خوشا جانی که جانانش تو باشی
خوشی و خرمی و کامرانی	کسی دارد که خواهانش تو باشی
چه خوش باشد دل امیدواری	که امید دل و جانش تو باشی
همه شادی و عشرت باشد، ای دوست	در آن خانه که مهمانش تو باشی

تصنیف: وطن (هفت) - کلام: سیاوش کسرای

وطن! وطن! نظر فکن به من که من	اگر که ایستاده ام و یا ز پا فتاده ام؛ برای تو، به راه تو شکسته ام
به هر کجا غریب وار، که زیر آسمان دیگری غنوده ام؛ همیشه با تو بوده ام	سپاه عشق در پی است، شرار و شور کارساز با وی است
اگر که حال پرسوی ام تو نیک می شناسی ام	دریچه های قلب باز کن سرود شب شکاف آن ز چارسوی این جهان
من از درون قصه ها و غصه ها برآمدم	کنون به گوش می رسد من این سرود ناشنیده را به خون خود سروده ام
چه غمگنانه سال ها که بال ها زدم به روی بحر بی کناره ات	وطن! وطن! تو سبز جاودان بمان که من
که در خروش آمدی، به جنب و جوش آمدی	پرنده ای مهاجرم که از فراز باغ باصفای تو
به اوج رفت موج های تو، که یاد باد اوج های تو	به دوردست مه گرفته پر گشوده ام
کنون اگر که خنجری میان کتف خسته ام	



تصنیف: مرغ سحر - (هشت) - کلام: ملک الشعراء بهار

مرغ سحر ناله سر کن
داغ مرا تازه تر کن
ز آه شرر باره، این قفس را
برشکن و زیر و زبر کن
بلبل پر بسته ز کنج قفس درآ
نغمه آزادی نوع بشر سرا
وز نفسی عرصه این خاک توده را
پر شرر کن
ظلم ظالم، جور صیاد
آشیانم داده بر باد
ای خدا، ای فلک، ای طبیعت
شام تاریک ما را سحر کن
نوبهار است، گل به بار است
ابر چشم ژاله بار است

این قفس چون دلم تنگ و تار است
شعله فکن در قفس ای آه آتشین
دست طبیعت گل عمر مرا مچین
جانب عاشق نگه ای تازه گل از این
بیشتر کن
مرغ بی دل، شرح هجران، مختصر کن
عمر حقیقت به سر شد
ناله عاشق، ناز معشوق
راستی و مهر و محبت فسانه شد
قول و شرافت همگی از میانه شد
از بی دزدی وطن، دین بهانه شد؛ دیده تر شد

ظلم مالک، جور ارباب
ساعر اغنیا پر می ناب
ای دل تنگ! ناله سر کن
از قویدستان حذر کن
ساقی گلچهره بده آب آتشین
پرده دلکش بزن، ای یار دلنشین
ناله برآر از قفس، ای بلبل حزین
کز غم تو، سینه من پرشرر شد

خ. قیژک کولی

تصنیف: عاشقانه (یک) - کلام: حمید متبسم

در تارهای عشق تو پیچیده ام عزیز
از آفتاب مهر تو رویده ام ز خاک
چون برگ زرد، به روی زمین سرد
چون برگ زرد، جانانه در گذار تو افتاده ام عزیز

آواز: بوی عشق (دو) - کلام: سعدی

چه خوش است بوی عشق از نفس نیازمندان
نظری مباح کردند و هزار خم معطر
اگرم نمی پسندی مدهم به دست دشمن
اگر از کمند عشقت بروم کجا گریزم
نفسی بیا و بنشین، سخنی بگویی و بشنو
که قیامت است چندین سخن از دهان چندان
دل از انتظار خونین، دهن از امید خندان
دل عارفان ببردند و قرار هوشمندان
که من از تو برنگردم به جفای ناپسندان
که خلاص، بی تو بند است و حیات، بی تو زندان

تصنیف: قیژک کولی (سه) - کلام: شفیع کدکنی

رنگ در رنگ و به هر رنگ هزارانش طیف
نغمه در نغمه به هر نغمه به یاد ابران
قیژک کولی کوک است در این تنگی عصر
راست در پرده اندوه و فغان باران
می زند بی که نگاهی فکند بر چپ و راست
رفته از دست و درافتاده ز مستی از پای
قیژک کولی کوک است در این تنگی عصر
رعد را عربده بگسسته، ولی پیوسته

ساز: قطعه مستانه (چهار)

آواز: کمند زلف (پنج) - کلام: حافظ (تفاوت ترتیب)

زان یار دلنوازم شکری است با شکایت
بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم
در زلف چون کمندش ای دل میبچ کآنجا
از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود
در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود
چشمم به غمزه ما را خون خورد و می پسندی
گر نکته دان عشقی بشنو تو این حکایت
یا رب مباد کس را مخدوم بی عنایت
سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت
زنهار از این بیابان وین راه بی نهایت
از گوشه های برون ای ای کوکب هدایت
جانا روا نباشد خونریز را حمایت

تصنیف: زاهی عشق (شش) - کلام: مولانا

زهی عشق زهی عشق که ما راست خدایا
چه گرمیم چه گرمیم از این عشق چو خورشید
زهی ماه زهی ماه زهی باده همراه
زهی شور زهی شور که انگیخته عالم
فروریخت فروریخت شهنشاه سواران
فتادیم فتادیم بدان سان که نخیزیم
ز هر کوی ز هر کوی یکی دود دگرگون
نه دامی است نه زنجیر همه بسته چراییم
چه نقشی است چه نقشی است در این تابه دلها
خمشید خموشید که تا فاش نگردید
چه نغز است و چه خوب است و چه زیباست خدایا
چه پنهان و چه پنهان و چه پیداست خدایا
که جان را و جهان را بیاراست خدایا
زهی کار زهی بار که آنجاست خدایا
زهی گرد زهی گرد که برخاست خدایا
ندانیم ندانیم چه غوغاست خدایا
دگر بار دگر بار چه سوداست خدایا
چه بند است چه زنجیر که بریاست خدایا
غریب است غریب است ز بالاست خدایا
که اغیار گرفته است چپ و راست خدایا

قیژک کولی، در همه های
قیژک کولی کوک است در این تنگی عصر
پرده دیگر مکن و راه مگردان کولی
هم مگر همری زخمه طوق تو کند
دلی از گریه سبکبار در این تنگ غروب

رندان تشنه لب را آبی نمی دهد کس
ای آفتاب خوبان می جوشد اندرونم
این راه را نهایت صورت کجا توان بست
هر چند بردی آیم روی از درت نتابیم
عشقت رسد به فریاد از خود به سان حافظ

گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت
یک ساعت بگنجان در سایه عنایت
کش صد هزار منزل بیش است در بدایت
جور از حبیب خوشتر کز مدعی رعایت
قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت



فهرست الفبایی آواها

استاد محمدرضا شجریان

۱. آتش سودای تو عالم جان در گرفت (زنده به عشق)..... (۳۷) سرود مهر..... هشت + نه ۲۶
۲. آتش عشق تو در جان خوشتر است..... دود عود..... چهار ۳۱
۳. آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند (حکایت دل)..... (۲۰) انتظار دل هشت ۱۴
۴. آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند (حکایت دل)..... ساز قصه گو..... دو + چهار ۳۶
۴. از در درآمدی و من از خود بدر شدم (اسیر نظر)..... (۵) دستان..... دو++ ۴
۵. اگر تو فارغی از حال دوستان، یارا..... گلپانگ ۱ (بت چین) دو ۲۹
۶. الا ای طوطی گویای اسرار..... کنسرت پاریس..... هفت ۳۰
۷. الهی آتش عشقم به جان زن..... (۴) نوا..... هفت ۳
۸. ای پیک پی خجسته که داری نشان دوست..... (۸) دل مجنون..... سه ۷
۹. ای خدا این وصل را هجران مکن..... (۳۱) بوی باران..... چهارده ۲۱
۱۰. ای در میان جانم و جان از تو بی خبر..... جان جان..... چهار ۲۸
۱۱. ای صبا نکهتی از خاک ره یار بیار (مژده دلدار)..... (۷) پیام نسیم دو ۶
۱۲. این دهان بستی دهانی باز شد (صیام)..... x سایر x..... ۴۱
۱۳. این قافله عمر عجب می گذرد (شب نیشابور) {ادامه} بهار دلکش ده ۳۶
۱۴. باز آ و دل تنگ مرا مونس جان باش..... دیلمان..... سه ۳۴
۱۵. باز بانگی از نیستان می رسد..... به یاد عارف..... هفت ۲۸
۱۶. باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایش (عاشق مسکین)..... (۱) بیداد..... هشت++ ۱
۱۷. بیار ای ابر بهار (بارون)..... (۲۶) شب، سکوت، کویر..... شش ۱۸
۱۸. بجز غم خوردن عشقت غمی دیگر نمی دانم (بی پا و سر)..... (۲۱) رسوای دل هفت ۱۵
۱۹. برخیز تا یکسو نهیم این دلق ازرق قام را..... در خیال..... هفت ۳۲
۲۰. بشنو از نی چون حکایت می کند..... (۸) دل مجنون..... هفت ۷
۲۱. بگذار تا مقابل روی تو بگذریم (اهل عشق)..... (۴) نوا..... دو + سه ۳
۲۲. بگذار که بر شاخه این صبح دلاویز (زنده عشق)..... (۳۱) بوی باران..... دو++ ۲۴
۲۳. بلبل بر گلی خوش رنگ در منقار داشت (بلبل نالان)..... (۲۰) انتظار دل سه + چهار ۱۴
۲۴. بمیرم تا تو چشم تر نبینی..... قاصدک ده ۳۸
۲۵. بود آیا که خرامان ز درم بازایی (سودای خیال)..... (۱۶) همایون مثنوی..... دو + سه الف ۱۲
۲۶. بود درد مو و درمونم از دوست..... (۳) سر عشق..... هفت ۳
۲۷. به سر شوق سر کوی تو دیرم..... (۳۶) ساز خاموش..... هفت ۲۵
۲۸. به کشت خاطر م جز غم نروید..... (۱۸) عشق داند..... پنج ۱۳
۲۹. به مژگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم (چشم بیمار)..... (۱۲) یاد ایام..... شش ۱۰
۳۰. بهارا بنگر این خاک بلاخیز (بهار غم انگیز)..... (۱۹) راز دل شش ۱۴
۳۱. بی همگان به سر شود بی تو به سر نمی شود..... (۳۴) بی تو به سر نمی شود..... دو + سه ۲۵
۳۲. بیا که بی تو به جان آمدم ز تنهایی (دل آرزومند)..... (۱۶) همایون مثنوی..... سه ب ۱۲
۳۳. بیا که رونق این کارخانه کم نشود..... (۳۵) فریاد..... شش ۲۴
۳۴. پاسبان حرم دلشده ام شب همه شب (پاسبان دل)..... (۱۰) دلشدگان..... پانزده ۹
۳۵. پر کن پیاله را، کاین آب آتشین، دیری است ره به حال خرابم نمی برد..... جام تهی..... یک ۳۵
۳۶. پیش از اینت بیش از این غمخواری عشاق بود (سایه معشوق)..... گلپانگ ۱ (بت چین) پنج ۲۹
۳۷. تا کی روم از عشق تو شوریده به هر سوی (شوریده عشق)..... (۳۸) غوغای عشقیازان..... هفت + نه ۲۷
۳۸. تو را سری است که با ما فرو نمی آید (دل ناصبور)..... (۳۵) فریاد..... دوازده ۲۴

۳۹. تو که نازنده بالا دلربایی (۲۶) شب، سکوت، کویر، سه ۱۸
۴۰. جامی است که عقل آفرین می‌زندش (شب نیشابور) {ادامه} بهار دلکش هشت ۳۶
۴۱. جانا حدیث حسنت در داستان نکتجد (وصف عشق) (۹) آسمان عشق دو ۸
۴۲. جانا ز فراق تو، این محنت جان تا کی (درد فراق) (۹) آسمان عشق پنج ۸
۴۳. جزای آن که نگفتیم شکر روز وصال (شب فراق) (۲۱) رسوای دل چهار ۱۵
- جزای آن که نگفتیم شکر روز وصال (شب فراق) قاصدک پنج ۳۸
۴۴. چندان که گفتم غم با طیبیان (شیدای گیتی) بی تو بهسر نمی‌شود هشت ۲۳
۴۵. چو دست بر سر زلفش زخم به تاب رود کنسرت پاریس دو ۳۰
۴۶. چو گل هر دم بیویت جامه در تن (خسرو شیرین) (۳۶) ساز خاموش شش ۲۵
۴۷. چون تو جانان منی جان بی تو خرم کی شود (خورشید عالم) بی تو بهسر نمی‌شود یازده ۲۳
۴۸. چه خوش باشد که دلدارم تو باشی (۱۶) همایون مثنوی پنج + شش ۱۲
۴۹. حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت (آتش نهفته) (۱۵) جان عشاق هفت ۱۱
- حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت (آتش نهفته) (۲۵) چهره به چهره سه ++ ۱۸
- حسنت به اتفاق ملاحظت جهان گرفت (آتش نهفته) ساز قصه‌گو ده + یازده ۳۵
۵۰. خبیرت خراب‌تر کرد، جراحت جدایی (در خیال) آرام جان پنج + هفت ۱۹
- خبیرت خراب‌تر کرد، جراحت جدایی (در خیال) در خیال دو + سه ۳۲
۵۱. خفته خبیر ندارد، سر بر کنار جانان (پیوند مهر) (۳۲) پیوند مهر سه + پنج ۲۲
۵۲. خلوت‌گزیده را به تماشا چه حاجت است (۱۱) خلوت‌گزیده پنج + شش ۹
۵۳. خوش آن ساعت که دیدار ته وینم (۷) پیام نسیم هفت ۶
۵۴. خوشا دلی که مدام از پی نظر نرود (نقش خال) (۳۰) آهنگ وفا نه ۲۰
۵۵. در ازل یرتو حسنت ز تجلی دم زد (چاه زرخندان) (۲۲) راست‌پنجگاه سه ++ ۱۶
۵۶. در عشق تو عقل سرنگون گشت دود عود پنج ۳۱
۵۷. در نظربازی ما بی‌خبران حیرانند (عشق داند) (۱۸) عشق داند دو ++ ۱۳
۵۸. در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع (غم‌پرست) (۳۷) سرود مهر پنج ۲۶
۵۹. در هوایت بی‌قرارم روز و شب (۳) سر عشق ده ۳
۶۰. دل از من برد و روی از من نهان کرد (درد شوق) (۷) پیام نسیم هشت ۶
- دل از من برد و روی از من نهان کرد (درد شوق) (۳۶) ساز خاموش سه ب ۲۵
- دل از من برد و روی از من نهان کرد (درد شوق) دیلمان دوازده ۲۴
۶۱. دل ز دستم رفت و جان هم بی دل و جان چون کنم (درمانده) (۳۶) ساز خاموش سه الف ۲۵
۶۲. دلا از دست تنهایی به جونم (۲) آستان جانان ده ۲
۶۳. دلا بسوز که سوز تو کارها بکند (۳۵) فریاد نه + یازده ۲۴
۶۴. دلا دیدی که خورشید از شب سرد سپیده هفت ۳۱
۶۵. دلا یکدم رها کن آب و گل را (صلای عشق) (۲۲) راست‌پنجگاه نه ب ۱۶
۶۶. دلبر برفت و دلشدگان را خبر نکرد (سودای عاشقی) (۷) پیام نسیم چهار ۶
۶۷. دلم تا عشق‌باز آمد در او جز غم نمی‌بینم (۳۷) سرود مهر سه + چهار ۲۶
۶۸. دلم رمیده شد و غافلیم من درویش (۱) بیداد سیزده ۱
۶۹. دلی دیرم چو مرغ پا شکسته گلیانگ ۲ (دولت عشق) ... دو + چهار ۲۹
۷۰. دلی دیرم که بهبودش نمی‌بو (۱۳) چشمه نوش سه ب ۱۱
۷۱. دلی دارم چه دل محنت سراپی (۱۶) همایون مثنوی چهار ۱۲
۷۲. دوش دور از رویت ای جان جانم از غم تاب داشت (دریای عشق) (۵) داستان شش ۴
۷۳. دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود (جان عشاق) (۱۲) یاد ایام چهار ۱۰
۷۴. دیدی ای دل که غم عشق دگربار چه کرد (۱۷) گنبد مینا دو + سه ۱۳
۷۵. ذوقی چنان ندارد بی دوست زندگانی (غوغای عشق‌بازان) (۳۸) غوغای عشق‌بازان پنج ۲۷

۷۶. رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن (ترک مبتلا).....(۳۱) بوی باران.....ده++.....۲۱
- رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن (ترک مبتلا).....قاصدک.....هفت.....۳۸
۷۷. روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست (چشمه نوش).....(۱۳) چشمه نوش.....سه الف++.....۱۱
۷۸. ره میخانه و مسجد کدام است.....(۳۴) بی تو بسر نمی شود.....هفت.....۲۳
۷۹. ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی (پیام نسیم).....(۱۷) گنبد مینا.....هفت.....۱۳
- ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی (پیام نسیم).....بهاریه.....سه + چهار.....۳۴
۸۰. زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست (معمای هستی).....(۲۴) معمای هستی.....هفت.....۱۷
۸۱. زمانه قرعه نو می زند به نام شما (بشارت).....سپیده.....دو++.....۳۱
۸۲. زهی در کوی عشقت مسکن دل (عاشق رسوا).....(۹) آسمان عشق.....شش.....۸
۸۳. سحر با باد می گفتم حدیث آرزومندی.....(۲۳) شب وصل.....چهار + پنج.....۱۶
۸۴. سحرگه رهروی در سرزمینی.....گلپانگ ۲ (دولت عشق).....هفت.....۲۹
۸۵. سری دیرم که سامانش نمی بو.....(۲) آستان جانان.....پنج.....۲
۸۶. سلامت را نمی خواهند پاسخ گفت، سرها در گریبان است.....(۳۳) زمستان است.....چهار++.....۲۲
۸۷. سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی (استغای عشق).....(۲) آستان جانان.....نه.....۲
۸۸. صورت نبندد ای صنم بی زلف تو آرام دل.....قاصدک.....شش.....۳۸
۸۹. عزم آن دارم که امشب مست مست.....جان جان.....هفت.....۲۸
۹۰. عشق در دل ماند و یار از دست رفت.....قاصدک.....نه.....۳۸
۹۱. عقل کجا پی برد شیوه سودای عشق (دریای عشق).....دود عود.....دو.....۳۱
۹۲. غم زمانه خورم یا فراق یار کشم (جور یار).....(۴) نوا.....شش.....۳
۹۳. کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد.....(۲) آستان جانان.....چهار.....۲
۹۴. گر به تو افتدم نظر، چهره به چهره رو به رو.....(۳۵) فریاد.....ده.....۲۴
۹۵. گرم باز آمدی محبوب سیم اندام سنگین دل (ملامت گوی عاشق).....(۳۰) آهنگ وفا.....دوازده.....۲۰
۹۶. گفتم غم تو دارم، گفتا غمت سر آید.....کنسرت پاریس.....هشت.....۳۰
۹۷. گلچهره میرس آن نغمه سرا از تو چرا جدا شد.....(۱۰) دلشدگان.....دو | بیست و چهار.....۹
۹۸. لعل تو داغی نهاد بر دل بریان من.....(۲۶) شب، سکوت، کویر.....ده.....۱۸
۹۹. ما ز یاران چشم یاری داشتیم.....(۲۴) معمای هستی.....یازده.....۱۷
۱۰۰. ما گدایان خیل سلطانیم (حکایت دوست).....(۴) نوا.....پنج.....۳
۱۰۱. مرا چشمی است خون افشان ز دست آن کمان ابرو.....(۱۰) دلشدگان.....هجده.....۹
۱۰۲. مرا می بینی و هر دم زیادت می کنی دردم.....(۲۴) معمای هستی.....چهار.....۱۷
۱۰۳. مشت می کوبم بر در، پنجه می سایم بر پنجره ها (خفقان).....(۳۵) فریاد.....پانزده.....۲۴
۱۰۴. مکن سرگشته آن دل را که دست آموز غم کردی.....(۲۷) آرام جان.....ده.....۱۹
۱۰۵. من اندر خود نمی یابم که روی از دوست برتابم (عشق باقی).....(۳۸) غوغای عشقبازان.....یازده.....۲۷
۱۰۶. من چرا دل به تو دادم که دلم می شکنی.....(۳۸) غوغای عشقبازان.....دو.....۲۷
۱۰۷. من همان نایم که گر خوش بشنوی.....دیلیمان.....یک.....۳۴
۱۰۸. می برزند ز مشرق شمع فلک زبانه.....(۵) داستان.....هفت.....۴
۱۰۹. ندانمت به حقیقت که در جهان به که مانی.....دیلیمان.....هفت.....۳۴
۱۱۰. نفس بر آمد و کام از تو بر نمی آید (بخت خواب).....(۸) دل مجنون.....پنج.....۷
۱۱۱. نگارینا دل و جانم ته داری.....(۱۵) جان عشاق.....پنج.....۱۱
۱۱۲. نه طریق دوستان است و نه شرط مهربانی (دوستان یکدل).....(۶) سرو چمان.....چهار++.....۵
۱۱۳. نه لب گشایم از گل، نه دل کشد به نبید (چشم انتظار).....(۱۹) راز دل.....دو.....۱۴
- نه لب گشایم از گل، نه دل کشد به نبید (چشم انتظار).....به یاد عارف.....چهار++.....۲۸
۱۱۴. هر کس به تماشایی رفتند به صحرائی (تمنای دوست).....(۳۲) پیوند مهر.....هشت.....۲۲
۱۱۵. هر که سودای تو دارد چه غم از هر دو جهانش (مرض عشق).....(۳۵) فریاد.....دو++.....۲۴

۱۱۶. هر لحظه در برم دل از اندیشه خون شود (منتهای عشق).....(۲۳) شب وصل.....هشت + ده.....۱۶
۱۱۷. هزار جهد بکردم که سر عشق بیوشم.....(۳) سر عشق..... پنج..... ۳
۱۱۸. هشیار کسی باید کز عشق بیرهیزد (بادیه سودا).....(۳۰) آهنگ وفا..... چهار + پنج..... ۲۰
۱۱۹. همای اوج سعادت به دام ما افتد.....(۱۵) جان عشاق..... سه + چهار..... ۱۱
۱۲۰. یارب به خدائی خدائیت.....(۲۲) راست پنجگاه..... نه الف..... ۱۶
۱۲۱. یارم به یک لا پیرهن خوابیده زیر نسترن (پاسبان دل) { ادامه }.....(۱۰) دلشدگان..... هشت..... ۹
۱۲۲. یاری اندر کس نمی بینیم یاران را چه شد.....(۱) بیداد..... دو..... ۱
۱۲۳. یک نظر مستانه کردی عاقبت.....(۱۶) همایون مثنوی..... هفت..... ۱۲

فهرست الفبایی آوازاها

همایون شجریان

۱. اگر مراد تو ای دوست نامرادی ماست (شوق دوست).....شوق دوست..... دو++..... ۴۵
۲. ای شب به پاس صحبت دیرین خدای را (عشق پاک).....خورشید آرزو..... چهار..... ۴۸
۳. بگذار سر به سینه من تا که بشنوی (خورشید آرزو).....خورشید آرزو..... دو..... ۴۸
۴. بیا بیا که مرا با تو ماجرای هست (گناه عشق).....نقش خیال..... هفت..... ۴۶
۵. تا تو به خاطر منی کس مگذشت بر دلم.....ناشکیبا..... شش..... ۴۴
۶. تو را من زهر شیرین خوانم ای عشق.....ناشکیبا..... پنج..... ۴۴
۷. چه خوش است بوی عشق از نفس نیازمندان.....قیژک کولی..... دو..... ۴۹
۸. خوشا دردی که درمانش تو باشی (دلشده).....خورشید آرزو..... شش..... ۴۸
۹. در زلف چون کمندش ای دل میبچ کانجا.....قیژک کولی..... پنج..... ۴۹
۱۰. ز حد بگذشت مشتاقی و صبرم در غمت یارا (ناشکیبا).....ناشکیبا..... دو..... ۴۴
۱۱. مگر نسیم سحر بوی زلف یار من است.....نسیم وصل..... دو..... ۴۳
۱۲. وه که جدا نمی شود نقش تو از خیال من.....نقش خیال..... دو..... ۴۶
۱۳. همچو نی می نالم از سودای دل (دریای دل).....شوق دوست..... هشت..... ۴۵

فهرست الفبایی تصانیف

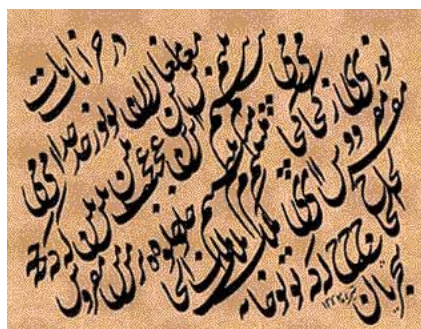
استاد محمدرضا شجریان

۱. آمد سحری ندا ز میخانه ما (شب نیشابور) بهار دلکش هفت++ ۳۶
۲. آمدهام که سر نهم عشق تو را به سر برم (هوس خیال) در خیال هشت ۳۲
۳. آنکه هلاک من همی خواهد و من سلامتیش (باغ نظر) (۱) بیداد چهارده ۱
۴. آنکه هلاک من همی خواهد و من سلامتیش (باغ نظر) بیت چین یک ۳۷
۴. از بس به تار زلفت، دلها گرفته منزل (۲۱) رسوای دل هشت ۱۵
۵. از غم عشق تو ای صنم (غم دل) (۲۱) رسوای دل نه ۱۵
۶. از غم عشقت، دل شیدا شکست {ادامه} (۲۱) رسوای دل یازده ۱۵
۷. از غم عشقت، دل شیدا شکست {ادامه} بیت چین هفت ب ۳۷
۷. از کفم رها - جانم - شد قرار دل (انتظار دل) (۲۰) انتظار دل پنج ۱۴
۷. از کفم رها - جانم - شر قرار دل (انتظار دل) (۲۷) آرام جان سیزده ۱۹
۸. از من رمقی به سعی ساقی مانده است (شب نیشابور) {ادامه} بهار دلکش سیزده ب ۳۶
۹. افتخار همه آفاقی و منظور منی بهار دلکش چهار الف ۳۶
۱۰. اگر درد من به درمان رسد چه میشه (بار غم) {ادامه افتخار آفاق} بهار دلکش چهار ب ۳۶
۱۱. اگر که دور از تو شوم یار وفادار توام x سایر x ۴۱
۱۲. الا یا ایهاالساقی أدر کأسأ و ناولها کنسرت پاریس چهار ۳۰
۱۳. ای امان از فراق امان (۱۱) خلوت گزیده هفت ۹
۱۴. ای خسرو خوبان نظری سوی گدا کن بیت چین سه ۳۷
۱۵. ای ساریان، آهسته ران، کارام جانم می رود (۳۲) پیوند مهر هفت ۲۲
۱۶. ای سلسله مو دستی بر طره پر خم زن (۳۷) سرود مهر شش الف ۲۶
۱۷. ای عاشقان ای عاشقان، پیمانها پر خون کنید (۲۶) شب، سکوت، کویر دوازده ۱۸
۱۸. ای عشق من کو عهد و پیمان (عشق گریزان) x سایر x ۴۱
۱۹. ای غم بگو با جوانیم چه کردی x سایر x ۴۱
۲۰. ای کاش که جای آرمیدن بودی (شب نیشابور) {ادامه} بهار دلکش سیزده الف ۳۶
۲۱. ای کبوتر از آشیان کرانه کردی (ترک آشیانه) خزان پنج ۳۹
۲۲. ای که به پیش قامتت، سرو چمن خجل شده (۷) پیام نسیم هشت ۶
۲۳. ای مه من، ای بت چین، ای صنم (۲۲) راست پنجگاه یازده ۱۶
۲۴. ای مه من، ای بت چین، ای صنم گلبانگ ۱ (بت چین) چهار | شش ۲۹
۲۵. ای مه من، ای بت چین، ای صنم بیت چین شش ۳۷
۲۴. ای مهربانتر از برگ در بوسه های باران (۳۵) فریاد هفده ۲۷
۲۵. ای یوسف خوشنام ما (دود عود) دود عود شش ۳۱
۲۶. ایران ای سرای امید سپیده هشت ۳۱
۲۷. ایران خورشیدی تابان دارد (میهن) چاووش (۷) ۴۰
۲۸. ایرانی، به سر کن خوان هستی سپیده پنج ۳۱
۲۹. با دلشدگان جانا جفا تا به کی آخر (آهنگ وفا) (۳۰) آهنگ وفا ده ۲۰
۳۰. با من صنما، دل یکدله کن (مطرب دل) بی تو به سر نمی شود چهار ۲۸
۳۱. باد خزان وزان شد خزان شش ۳۹
۳۲. باد صبا در گل گذر کن خزان سه ۳۹
۳۳. بیار ای بارون بیار (۲۶) شب، سکوت، کویر هفت ۱۸
۳۴. بسم از هوا گرفتن که پری نماند و بالی (در فراق) (۳۸) غوغای عشقبازان شش ۲۷

۳۵. بز آن پرده اگر چند ترا سیم از این ساز گسسته (ساز خاموش)..... (۳۶) ساز خاموش هشت ۲۵
۳۶. بگذار تا بگرییم، چون ابر در بهاران (وداع یاران)..... (۳۲) پیوند مهر نه ۲۲
۳۷. بنشین به یادم شبی، تر کن از این می لیبی (به یاد عارف)..... به یاد عارف هشت ۲۸
- بنشین به یادم شبی، تر کن از این می لیبی (به یاد عارف)..... بیت چین هشت ۳۷
۳۸. بوی باران، بوی سبزه، بوی خاک (۳۱) بوی باران هفت ۲۱
۳۹. به تو مشغول بود خاطر ارباب نظر (خسته‌پر)..... خزان چهار ۳۹
۴۰. به تیغم گر زنی دستت نگیرم (۲۴) معمای هستی دوازده ۱۷
۴۱. به جفایی به جفایی نرود عاشق صادق (مریض عشق؛ ادامه)..... (۳۵) فریاد سه ۲۴
۴۲. به شب وصلت - جانا - دیوانه شدم (۲۳) شب وصل شش ۱۶
- به شب وصلت - جانا - دیوانه شدم (۳۰) آهنگ وفا سه ۲۰
۴۳. به قربون خم زلف سیاهت (۱۲) یاد ایام نه ۱۰
۴۴. به کجاها برد این امید ما را (امید عشق)..... (۱۰) دلشدگان شانزده ۹
۴۵. به گرد دل همی گردی، چه خواهی کرد؟ می‌دانم (۹) آسمان عشق سه ۸
۴۶. به من گفתי که دل دریا کن ای دوست (اشک مهتاب) خزان هفت ۳۹
۴۷. به یاد داری ماه من خزان دو ۳۹
۴۸. بهار دلکش رسید و دل به جا نباشد (۱۸) عشق داند شش ۱۳
- بهار دلکش رسید و دل به جا نباشد بهار دلکش یک ۳۶
۴۹. بی همگان به سر شود، بی تو به سر نمی‌شود (۳۴) بی تو بسر نمی‌شود دوازده ۲۳
۵۰. تا دور چشم مست او، جای می از نای سبو (ساز قصه‌گو)..... (۱۷) گنبد مینا پنج ۱۳
- تا دور چشم مست او، جای می از نای سبو (ساز قصه‌گو)..... ساز قصه‌گو شش ۳۵
۵۱. تنیده یاد تو در تار و پودم (میهن) چاووش (۶) ۴۰
۵۲. تو دوری از برم، دل در برم نیست (دل شیدا) (۲۱) رسوای دل ده + یازده ۱۵
- تو دوری از برم، دل در برم نیست (دل شیدا) بیت چین هفت ۳۷
۵۳. جان و جهان! دوش کجا بوده‌ای (۴) نوا هشت ۳
- جان و جهان! دوش کجا بوده‌ای کنسرت پاریس نه ۳۰
۵۴. چشم رضا و مرحمت بر همه باز می‌کنی (عشق حقیقی) (۳۸) غوغای عشقبازان سه ۲۷
۵۵. چنان مستم من امشب (آسمان عشق)..... (۹) آسمان عشق هفت ۸
۵۶. چندان که گفتم غم با طیبیان (شیدای گیتی) (۱۵) جان عشاق هشت ۱۱
- چندان که گفتم غم با طیبیان (شیدای گیتی) ساز قصه‌گو دوازده ۳۵
۵۷. چه شود به چهره زرد من نظری برای خدا کنی بهار دلکش شش ۳۶
۵۸. خانه‌ام آتش گرفته است، آتشی جانسوز (فریاد)..... (۳۵) فریاد هشت ۲۴
۵۹. خشک آمد کشتگاه من (داروگ)..... بیت چین ده ۳۷
۶۰. خواهم که بر زلفت هر دم زخم شانه (چشم نرگس)..... خزان هشت ۳۹
۶۱. در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد (چاه زنخلان) (۲۲) راست‌پنجگاه ده ۱۶
۶۲. در این سرای بی‌کسی، کسی به در نمی‌زند (کوچه‌سار شب) جام تهی چهار ۳۵
۶۳. در دل و جان خانه کردی عاقبت (دل مجنون) (۸) دل مجنون شش ۷
- در دل و جان خانه کردی عاقبت (دل مجنون) کنسرت پاریس شش ۳۰
۶۴. در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی (۲) آستان جانان یازده ۲
۶۵. دستی افشان تا ز سرانگشتانت (نیایش)..... (۳۷) سرود مهر ده ۲۶
۶۶. دل بردی از من به یغما، ای ترک غارتگر من (عشق نهان) (۷) پیام نسیم ده ۶
۶۷. دل به غم سپردم در عبور سالها، سایر x ۴۱
۶۸. دل دیوانه‌ام دیوانه‌تر شی (۳۴) بی تو به سر نمی‌شود نه ۲۳
۶۹. دل می‌رود زدستم صاحب‌دلان خدا را (راز پنهان) (۳) سر عشق هشت ۳

۷۰. دلم، دلم، دلم رو بردی، به که گویم (آرام جان)..... (۲۷) آرام جان..... چهار ۱۹
۷۱. دو چشم مست میگونت ببرد آرام هشیاران (عیاران) (۳۷) سرود مهر..... یک ۲۶
۷۲. دو زلفونت بود تار ربایم (پرنده شوشتری)..... (۲۴) معمای هستی پنج ۱۷
۷۳. دوش که آن گرد، گرد گنبد مینا (تند تند) (۲۷) آرام جان..... دوازده ۱۹
۷۴. دوش که آن مهلقا، خوش ادا، باصفا، باوفا (۲۷) آرام جان..... یازده ۱۹
۷۵. دوش می آمد و رخساره برافروخته بود (جان عشاق) (۱۵) جان عشاق..... شش ۱۱
۷۶. دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم (گنبد مینا) (۱۷) گنبد مینا چهار ۱۳
۷۷. راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد (آستان جانان) (۲) آستان جانان..... شش ۲
۷۸. رفتم در میخانه، خوردم دو سه پیمانہ (۱۳) چشمه نوش چهار ۱۱
- رفتم در میخانه، خوردم دو سه پیمانہ بت چین چهار ۳۷
۷۹. روز وصل دوستداران یاد باد (۱) بیداد پنج ۱
۸۰. رو سر بنه به بالین، تنها مرا رها کن (ترک مبتلا) (۳۶) ساز خاموش چهار ۲۶
۸۱. ز دست محبوب، ندانم چون کنم (۲۳) شب وصل یازده ۱۶
- ز دست محبوب، ندانم چون کنم (۳۰) آهنگ وفا هفت ۲۰
۸۲. ز دو دیده خون فشام ز غمت شب جدایی (گل باغ آشنایی) (۳۶) بهار دلکش پنج ۳۶
۸۳. ز کوی یار می آید نسیم باد نوروزی (پیام نسیم) (۷) پیام نسیم سه ۶
۸۴. ز من نگارم خبر ندارد (۳۰) آهنگ وفا سیزده ۲۰
- ز من نگارم خبر ندارد گلیانگ ۱ (بت چین) سه ۲۹
۸۵. زان یار دلنوازم شکری است با شکایت (۳۵) فریاد سیزده ۲۴
۸۶. ساقیا، ساقیا؛ زده ام باده نابی که مپرس (پیمانہ عشق) (۱۰) دلشدگان نه ۹
۸۷. سر آن ندارد امشب که برآرد آفتابی در خیال پنج ۳۲
۸۸. سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند (۶) سرو چمان پنج ۵
۸۹. سلسله موی دوست، حلقه دام بلاست (۱۲) یاد ایام پنج ۱۰
۹۰. سمن بویان غبار غم چو بنشینند بنشانند (۳۵) فریاد پنج ۲۴
۹۱. شب است و چهره میهن سیاهه (شب نورد) (۲) جاووش ۴۰
۹۲. شبی مجنون به لیلی گفت، که ای مجنون بی همتا (گریلی) (۲) بهار دلکش دو ۳۶
۹۳. شبی یاد دارم که چشمم نخفت بهار دلکش سه ۳۶
۹۴. شکست عهد مودت نگار دلبندم (باده عشق) (۳۸) غوغای عشقبازان دوازده ۲۷
۹۵. شنیدم ماهی یا هم شاهی میان دلبران بت صاحب دلان (شمع شب تار) (۲۳) شب وصل نه ۱۶
۹۶. صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن (۵) داستان هشت ۴
۹۷. صبحدم ز مشرق طلوعی در جهان کن بت چین پنج ۳۷
۹۸. صنما جفا رها کن کرم این روا ندارد (۸) دل مجنون چهار ۷
۹۹. عشق تو آتش جانا زد بر دل من (۳) سر عشق یازده ۳
- عشق تو آتش جانا زد بر دل من گلیانگ ۱ (بت چین) یک ۲۹
۱۰۰. غمت در نهانخانه دل نشیند (ناز لیلی) بت چین نه ۳۷
۱۰۱. قاصدک هان چه خبر آوردی قاصدک هشت ۳۸
۱۰۲. کی شعر تر انگیزد، خاطر که حزین باشد (۶) سرو چمان ۵
۱۰۳. گر به تو افتدم نظر، چهره به چهره رو به رو (۲۵) چهره به چهره هفت ۱۸
۱۰۴. گر عارف حق بینی، چشم از همه بر هم زن (نی زن) (۳۱) بوی باران یازده ۲۱
۱۰۵. گریه را به مستی بهانه کردم (راز دل) (۱۹) راز دل سه ۱۴
۱۰۶. ما دلشدگان خسرو شیرین پناهم (۱۰) دلشدگان یازده ۹
۱۰۷. ما را همه شب نمی برد خواب (۲۵) چهره به چهره هشت ۱۸
۱۰۸. ما سرخوشان مست دل از دست داده ایم (داغ دل) (۱۳) چشمه نوش هشت ۱۱

۱۰۹. مرغ سحر ناله سر کن (۶) سرو چمان یازده ۵
۱۱۰. مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو (بخت خفته) (۱۱) خلوت گزیده یک ۹
۱۱۱. مزن بر دل ز نوک غمزه تیرم (دولت عشق) گلیانگ ۲ (دولت عشق) ... شش | نه ۲۹
۱۱۲. ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی (۲۰) انتظار دل یک ۱۴
۱۱۳. من از روز ازل دیوانه بودم، دیوانه روی تو (رسوای دل) (۲۱) رسوای دل پنج ۱۵
۱۱۴. من از کجا پند از کجا باده بگردان ساقیا (۳۸) غوغای عشقبازان ده ۳۷
۱۱۵. نازار دلی را که تو جانش باشی (شب نیشابور) {ادامه} بهار دلکش چهارده ۳۶
۱۱۶. ناگهان پرده بر انداخته‌ای یعنی چه (۸) دل مجنون هشت ۷
۱۱۷. نامدگان و رفتگان، از دو کرانه زمان جان جان هشت ۲۸
۱۱۸. نبود ز رخت قسمت ما غیر نگاهی بت چین دو ۳۷
۱۱۹. نسیمی کز بن آن کاکل آيو (مبتلا) گلیانگ ۲ (دولت عشق) یک ۲۹
۱۲۰. نفس می‌زند موج، ساحل نمی‌گیردش دست سایر x ۴۱
۱۲۱. نه قدرت که با وی نشینم (آفت عقل و دین) آرام جان هشت ۱۹
۱۲۲. های های، دل تنگ من (۲۴) معمای هستی سیزده ۱۷
۱۲۳. هرچه کنی بکن، مکن ترک من ای نگار من (۲۴) معمای هستی هشت ۱۷
۱۲۴. هر دمی چون نی، از دل نالان، شکوه‌ها دارم (بی‌همزبان) (۶) سرو چمان ده ۵
۱۲۵. هزارستان چمن، دوباره آمد به سخن خزان یک ۳۹
۱۲۶. هست شب یک شب دم کرده و خاک رنگ باخته است قاصدک یازده ۳۸
۱۲۷. همراه شو عزیز، تنها نمان به درد (رزم مشترک) چاووش (۷) ۴۰
۱۲۸. هنگام می و فصل گل و گشت چمن شد (از خون جوانان) راز دل هفت ۱۴
۱۲۹. یاد ایامی که در گلشن فغانی داشتم (یاد ایام) یاد ایام هفت ۱۱
۱۳۰. یره گه کار مو و تو دره بالا می‌گیره سایر x ۴۱
۱۳۱. یوسف گمگشته بازاید به کنعان غم مخور (مرغ خوشخوان) سایر x ۴۲



فهرست الفبایی تصانیف

همایون شجریان

۱. از این تنگین قفس جانا پریدی (توبه‌شکن) نقش خیال سه ۴۶
۲. ای با من و پنهان شده، از دل سلامت می‌کنم ناشکیبا هفت ۴۴
۳. ای پناه بی‌پناهان (دلشده) شوق دوست یک ۴۵
۴. ای سینه امشب از غمش، فریاد کن (فریاد غم) یا ستاره‌ها سه ۴۷
۵. ای صبا گر بگذری بر زلف مشک‌افشان او (چین زلف) خورشید آرزو سه ۴۸
۶. ای عاشقان، ای عاشقان، من از کجا عشق از کجا نسیم وصل چهار ۴۳
۷. با مدعی مگوید اسرار عشق و مستی خورشید آرزو پنج ۴۸
۸. بس که جفا ز خار و گل دید دل رمیده‌ام نسیم وصل پنج ۴۳
۹. بگردید بگردید، در این خانه بگردید (غریبانه) یا ستاره‌ها دو ۴۷
۱۰. تو که بالا بلند و نازنینی (افسونگر) یا ستاره‌ها هشت ۴۷
۱۱. تو کیستی که من اینگونه بی‌تو بی‌تایم یا ستاره‌ها پنج ۴۷
۱۲. تیز دوم تیز دوم تا به سواران برسم نقش خیال شش ۴۶
۱۳. چه دانستم که این سودا مرا زین‌سان کند مجنون ناشکیبا یک ۴۴
۱۴. چه غریب ماندی ای دل، نه غمی نه غمگساری یا ستاره‌ها یک ۴۷
۱۵. در تارهای عشق تو پیچیده‌ام عزیز (عاشقانه) قیژک کولی یک ۴۹
۱۶. دلا شبها نمی‌نالی به زاری نسیم وصل هفت ۴۳
۱۷. دلی کز تو سوزد چه باشد دوایش (دوی دل) نقش خیال چهار ۴۶
۱۸. رنگ در رنگ و به هر رنگ هزارانش طیف (قیژک کولی) قیژک کولی سه ۴۹
۱۹. زهی عشق زهی عشق که ماراست خدایا (زاهی عشق) قیژک کولی شش ۴۹
۲۰. سنگدلا چرا دگر، جور و جفا نمی‌کنی یا ستاره‌ها چهار ۴۷
۲۱. شب که می‌رسد از کنارها (با ستاره‌ها) یا ستاره‌ها شش ۴۷
۲۲. شد ز غمت خانه سودا دلم نسیم وصل سه ۴۳
۲۳. عقیم دشت بی‌حاصل دلم وای یا ستاره‌ها هفت ۴۷
۲۴. عیشم مدام است از لعل دلخواه (بخت سرکش) شوق دوست سه ۴۵
۲۵. گل در بر و می بر کف و معشوق به کام است ناشکیبا سه ۴۴
۲۶. لب خندان تو، برق چشمان تو (مست نگاه) شوق دوست هفت ۴۵
۲۷. مرا عمری به دنبالت کشاندی نسیم وصل شش ۴۳
۲۸. مرغ سحر ناله سر کن خورشید آرزو هشت ۴۸
۲۹. نازنین ای سمن، ای گل هر چمن (بت عاشقان) شوق دوست نه ۴۵
۳۰. نبسته‌ام به کس دل، نبسته کس به من دل نسیم وصل یک ۴۳
۳۱. نسیم وصل به افسردگان چه خواهد کرد نسیم وصل هشت ۴۳
۳۲. وطن! وطن! نظر فکن به من خورشید آرزو هفت ۴۸

